

باور

چرا کتاب مقدس قابل درک

کلام

ضروری و بسنده است

خدا

و این برای من و شما چه مفهومی دارد

بی چون و چرا

کوین دی یانگ

«با مطالعه این کتاب، اعتماد به کلام خدا بیشتر شده، تسلیم و سرسپردگی‌ام به کلام خدا عمیق‌تر شده، و محبت به کلام خدا دلچسب‌تر گشته است. به همه این دلایل خواندن این کتاب را به شدت به همه توصیه می‌کنم.»

دیوید پلات: شبان ارشد کلیسای «بروک هیلز» واقع در شهر بیرمینگهام، و ایالت آلاباما؛ و نویسنده کتاب پرفروش بنیادشکن: ایمانتان را از زندگی رویایی آمریکایی پس بگیرید

«این کتاب کوچک آنچه کتاب مقدس درباره کتاب مقدس تعلیم می‌دهد را به شکلی کاملاً رسا و شیوا توضیح داده است. این کتاب را به تعداد انبوه بخريد، و به رهبران، شماسان، معلمان کلاسهای تعلیمی در کلیسا، و به هر کسی که می‌خواهد کمی بهتر به ماهیت کتاب مقدس پی ببرد، هدیه دهید. آموزه‌های اشتباه تا حدودی از ناآگاهی نشأت می‌گیرند. چه مبارکند آن معلمان و واعظانی که مانند نویسنده این کتاب با توضیح واضح و روشنی که از الهیات صحیح و جامع و کامل ارائه می‌دهند، از شیوع الهیات نابهنجار و ناگوارا جلوگیری می‌نمایند.»

دی. ای. کارسن: استاد پژوهش در زمینه عهد جدید، در دانشکده الهیاتی انجیلی تفلت

«یکی از دعاهای من در خدمت روحانی برای بیست سال آینده این است که شاهد رشد و ارتقاء سطح دانش و آگاهی در خصوص کتاب مقدس باشیم. به این منظور باید درباره جوهر و ماهیت کلام خدا دانش بیندوزیم، و یاد بگیریم که چگونه کاملاً به کلام خدا تکیه نماییم. آقای دی‌یانگ در این کتاب به درستی در راستای این هدف گام برداشته است. باشد که با این کتاب کوچک، خوانندگانش خدای کلام را بهتر بشناسند و او را بیشتر ارج نهند.»

مَت چَندلِر: شبان ارشد کلیسای «ویلج» واقع در شهر دالاس، و ایالت تگزاس. او ریاست انجمنی به نام

«اعمال ۲۹ کاشت بذر کلیساها» را نیز بر عهده دارد

«این کتاب عالی و برجسته و مختصر و مفید، به بررسی اقتدار و بسنده بودن کلام خدا پرداخته است. شفافیت و شور و اشتیاق، از مشخصه‌های بارز قلم کوین دی‌یانگ است؛ و چه بسا بتوان این کتاب را اعلاترین و مهم‌ترین اثر او به حساب آورد.»

جان مک‌آرتور: شبان کلیسای «محفل فیض» واقع در شهر سان‌ولی، و ایالت کالیفرنیا

«اگر به دنبال کتابی هستید که آموزه کلام خدا را به سادگی و روشنی توضیح داده باشد، به سراغ این کتاب بروید. کوین دی‌یانگ به هدف خود در بیان اینکه کتاب مقدس درباره کتاب مقدس چه می‌گوید، جامعه عمل پوشانده است. او این هدف را با کیفیتی به انجام رسانده که کمتر از آن هم از او انتظار نمی‌رود: با کفایت و کارآمدی کامل، با هوش و ذکاوت و دقت و موشکافی، و با توجه و دلسوزی یک شبان. اما مهم‌تر از همه، این کلام خدا است که در این کتاب حقیقت را درباره خودش بیان می‌کند.»

کاتلین بی. نیلسون: مدیر خدمت بانوان در سازمان مسیحی «محفل انجیل»

باور کلام خدا بی چون و چرا

باور
کلام
خدا

بی‌چون و چرا

چرا کتاب مقدس قابل درک
ضروری و بسنده است
و این برای من و شما چه مفهومی دارد

کوین دی‌یانگ

Taking God At His Word: Why the Bible Is Knowable,
Necessary, and Enough,
and What That Means for You and Me
Copyright © 2014 by Kevin DeYoung
Published by Crossway
A publishing ministry of Good News Publishers
Wheaton, Illinois 60187, U.S.A.

This edition published by arrangement
with Good News Publishers.
All rights reserved.

Farsi translation published by:
The Gospel Coalition

تقدیم به مقدسان شهر لَنسینگ شرقی،
برای گوش سپردن به موعظه‌های یک دهه
و همیشه باور کلام خدا بی‌چون و چرا

فهرست

۱۱	۱ باور، احساس، عمل
۲۷	۲ چیزی بس مطمئن تر
۴۵	۳ کلام خدا بسنده است
۵۹	۴ کلام خدا شفاف است
۷۵	۵ کلام خدا حرف آخر است
۸۹	۶ کلام خدا ضروری است
۹۹	۷ کتاب مقدس بی زوال مسیح
۱۱۵	۸ به کلام خدا بچسبید
۱۳۱	پی نوشت

باور، احساس، عمل

جان من شهادت تو را نگاه داشته است، و آنها را بی‌نهایت دوست می‌دارم.

مزمور ۱۱۹:۱۶۷

این کتاب از یک نقطه غافلگیرکننده آغاز گشت: جرقهٔ این کتاب، یک شعر عاشقانه بود.

نگران نباشید! این شعر از من نیست. از همسر من نیست. مربوط به یک کارت تبریک یا یک فیلم سینمایی یا یک تصنیف عاشقانهٔ تازه هم نیست. این شعر یک سرودهٔ جدید، یا یک شعر کوتاه نیست. اما قطعاً شعری عاشقانه است. شاید قبلاً آن را خوانده باشید. شاید آن را زمزمه هم کرده باشید. این شعر جزیی از طولانی‌ترین فصل از طولانی‌ترین کتابی است که در طولانی‌ترین نیمهٔ یک مجموعه کتاب بسیار قطور جای دارد. از میان هزار و صد و هشتاد و نه فصلی که در میان این شصت و شش کتاب تقسیم شده، و در طی بیش از دو هزار سال به نگارش درآمده، مزمور ۱۱۹ طولانی‌ترین فصل را به خود اختصاص داده است.^۱

^۱ هر طور در نظر بگیریم، مزمور ۱۱۹ طولانی‌ترین فصل کتاب مقدس به حساب می‌آید (با در نظر گرفتن فصلها. البته باید یادمان باشد که تقسیم‌بندی فصلها با الهام روح القدس صورت نگرفته است.) مشخص نمودن طولانی‌ترین کتاب در کتاب مقدس کار چندان آسانی نیست. اگر صرفاً بر مبنای تعداد فصلها و آیات پیش روید، مزامیر طولانی‌ترین کتاب به حساب می‌آید. همچنین مزامیر بیشترین حجم صفحه را در صفحات کتاب مقدس به خود اختصاص داده است. اما از آنجا که در دستنوشته‌های اصلی، تقسیم‌بندی آیات و فصلها و تعداد صفحات کتاب مقدس به شکلی که امروزه در دست داریم نبوده است، پژوهشگران به منظور مشخص نمودن حجم هر کتاب روشهای دیگری را در پیش گرفته‌اند. بنابراین، بر حسب محاسبات انجام‌شده، کتابهای ارمیا، پیدایش، و حزقیال از کتاب مزامیر طولانی‌تر می‌باشند.

و این طولانی بودن، یک دلیل خوب و عالی دارد. این مزمور به یک سبک ادبی خاص در زبان عبری سروده شده است. هر بند از این مزمور شامل هشت آیه است. هر هشت آیه هر بند نیز با یک حرف الفبای مشترک آغاز می‌شوند. بنابراین، کل آیات ۱-۸ با «الف» شروع می‌شوند؛ آیات ۹-۱۶ با «بِت»؛ آیات ۱۷-۲۴ با «گیمِل»، و این روند به ترتیب حروف الفبای عبری تا پایان بیست و دو بند، و صد و هفتاد و شش آیه ادامه می‌یابد. کل این مزمور، عشق شورانگیز به کلام خدا را ابراز می‌دارد. مزمورنویس در صد و شصت و نه آیه این مزمور از کلام خدا سخن می‌گوید. تقریباً در هر آیه، این واژگان به کار رفته‌اند: «شریعت، شهادت، وصایا، فریاض، اوامر، فرامین، وعده‌ها، کلام» حتی گاهی این واژگان بیش از یک بار در یک آیه تکرار شده‌اند. اگرچه این عبارات در معنایشان تفاوت‌های جزئی دارند (به این معنا که خواست خدا چیست، چه چیزی را مقرر می‌نماید، چه چیزی را می‌طلبد، و یا از چه چیزی سخن می‌گوید) اما همگی بر یک حقیقت متمرکز می‌باشند: «مکاشفه خدا در کلمات».

نکته مهم اینجا است که قطعاً این شعر عاشقانه ظریف و چیره‌دستانه و باثبات، درباره ازدواج و فرزندان و خوردن و آشامیدن نیست. این طولانی‌ترین فصل کتاب مقدس در وصف کوهها و رودخانه‌ها و اقیانوسها و غروب آفتاب سروده نشده است. این فصل درباره کتاب مقدس است.

شور و اشتیاق شاعرانه

تصور می‌کنم بسیاری از ما در گذشته هوس شعر و شاعری به سرمان زده باشد. شاید سالها پیش از آنکه صاحب فرزندی شوید، شاید پیش از دوران نامزدی‌تان، و اگر هنوز خیلی جوان هستید، چه بسا پیش از پایان نیمسال آخر دانشگاه، از دور دستی بر آتش شاعری داشته‌اید. روزی روزگاری من هم چندین شعر سراییدم. اما اگر شما صمیمی‌ترین دوستان من هم باشید، باز هم آن اشعار را به شما نشان نمی‌دهم! البته خجالت نمی‌کشم که بگویم مخاطب اشعارم چه کسی بوده است: من آن اشعار را در وصف عروس محبوبم سروده‌ام. اما شک دارم بتوانم به خاطر

سبک آن اشعار به خود ببالم. سرودن شعر عاشقانه برای اغلب ما مثل پختن کیک با جوانه گندم است. قرار است ثمره دست پخت ما کیک و شیرینی باشد، اما نتیجه کار، طعم واقعی کیک و شیرینی را ندارد.

شماری از اشعار عاشقانه عالی و بی نظیرند. غزل‌واره ۱۱۶ شکسپیر یکی از آن شاهکارها است: «مگذار بر سر راه پیوند ذهنهای راستین، بپذیرم موانع را. عشقی که با دگرگونیها دگرگون شود، عشق نیست.» عجب سروده پرجنب و جوش، زیبا، درخشان، و خیره کننده‌ای!

اما همه اشعار به این زیبایی نیستند. نمونه‌اش شعری است که در اینترنت پیدا کردم. در این شعر آقایی از تراوشات عاشقانه دوران نوجوانی‌اش می‌گوید:

نگاه کن! به گاو تنها سلام گاوی!
اگه به گاو بودم، همین گاو بودم
اگه عشق اقیانوسه، من هم تایتانیکم
عزیزم دستمو تو تابه عشقمون سوزوندم
اما این سوختن به از اون آدامس بادکنکيه که ما رو به هم چسبونده بود
و تو روش پا گذاشتی

واژگانی ضعیف و سطحی؛ این‌طور نیست؟ نه توصیفات شعر غنی و پربارند، نه چارچوب آن قوی و محکم است. حال آنکه این اثر هنری و شاعرانه با درونمایه گاو و آدامس بادکنکی نسبت به این قطعه شعر دیگر به نام «کیف دستي عشق» با ظرافت و خیال‌پردازی بیشتری سروده شده است:

هی دختر! کاری کردی مسواک بزنم
مو شونه زنم
اُدکلن زنم
بهت زنگ بزنم
تو خیلی شیک و پیکي

گویا این شعر لحظه‌ای از فداکاریهای این قهرمان دبیرستانی را ثبت کرده است! هر چقدر هم انگیزهٔ این جوان صادقانه و خالصانه باشد، نمی‌توان از کیفیت بد این شعر چشم‌پوشی نمود. ما بیشتر اشعارمان را در دوران جوانی می‌سراییم، دورانی که عاشق هستیم و در گذشته سیر و سیاحت می‌کنیم. پس حاصلش چه می‌شود؟ شعری ناجور و بدقواره. شاید دلیلش این باشد که تعداد نوجوانانی که غریزهٔ شعرگویی دارند، زیاد نیست. درست مانند گربه‌ها که به طور ذاتی نمی‌توانند خونگرم و صمیمی باشند. اما به یک دلیل دیگر نیز بازخوانی شعرهای عاشقانهٔ قدیمی‌مان زجرآور است: آن‌همه شورمندی و شیدایی از حد گذشته، و آن‌همه تمجید و تحسین افراطی دیگر برای ما خوشایند نیستند. با خود می‌گوییم: «وای وای! یک جوان نوزده سالهٔ عاشق. باورم نمی‌شود. دیگر شورش را درآورده بودم. چقدر احساساتی و اغراق‌آمیز!» وقتی دوباره با آن شور و هیجان بی‌حد و مرز، و با احساسات لگام‌گسیختهٔ خود در گذشته روبه‌رو می‌شویم، عرق شرم بر پیشانی‌مان می‌نشیند. این حس زمانی بیشتر تشدید می‌گردد که آن رابطهٔ عاشقانه به سرانجام نرسیده باشد، و یا آتش عشقمان سرد شده باشد.

کنجکاوم بدانم وقتی شعری مانند مزمو ۱۱۹ را می‌خوانیم، آیا حتی ذره‌ای احساس شرم به ما دست می‌دهد؟ برای نمونه، به آیات ۱۲۹-۱۳۶ توجه نمایید:

شهادت تو عجیب است. از این سبب، جان من آنها را نگاه می‌دارد.

کشف کلام تو نور می‌بخشد و ساده‌دلان را فهیم می‌گرداند.

دهان خود را نیکو باز کرده، نفس زدم؛ زیرا که مشتاق وصایای تو بودم.

بر من نظر کن و گرم فرما، بر حسب عادت تو به آنانی که نام تو را دوست

می‌دارند.

قدمهای مرا در کلام خودت پایدار ساز، تا هیچ بدی بر من تسلط نیابد.

مرا از ظلم انسان خلاصی ده، تا وصایای تو را نگاه دارم.

روی خود را بر بندهٔ خود روشن ساز، و فرائض خود را به من بیاموز.

نهرهای آب از چشمانم جاری است، زیرا که شریعت تو را نگاه نمی‌دارند.

این شعری است آکنده از احساسات: نَفَس نَفَس زدن، آرزومند بودن، اشک ریختن و گریستن. اگر صادقانه بگوییم، این شعر نیز به اشعار عاشقانه یک نوجوان به بلوغ رسیده دبیرستانی بی‌شبهت نیست. در این شعر نیز شورمندی و بی‌ریایی موج می‌زند. اما تا حدی غیر واقعی است، و در تناسب با زندگی واقعی، کمی شور و هیجانش زیاد است. در واقع، چه کسی می‌تواند درباره احکام و فرایض چنین احساسی داشته باشد؟

به انتها رسیدن در همان ابتدا

در رویارویی با این اشتیاق دیرینه و مستمر برای کلام خدا که در مزمور ۱۱۹ شاهد هستیم، می‌توان به سه واکنش مختلف اشاره نمود.

نخستین واکنش این است: «آره، درست.» این نگرش و طرز برخورد یک شکاک و استهزاءکننده و منفی‌باف است. شاید با خودتان فکر کنید: «خیلی خوب است که انسانها در گذشته برای شریعت و کلام خدا چنین احترامی قائل بودند. اما نمی‌توان این احساسات را چندان جدی گرفت. می‌دانیم که انسانها معمولاً به خاطر اهداف شخصی‌شان به اصطلاح، حرف در دهان خدا می‌گذارند. این را می‌دانیم که در هر کلام الهی ردپایی از تفکر و تفسیر انسان، و قلم و ویرایشگرش وجود دارد. اگرچه بخشهایی از کتاب مقدسی که اکنون در دست داریم، الهام الهی است، اما به مرور زمان، قدیمی گشته، و دیگر خوانا نمی‌باشد؛ و به صراحت می‌توان گفت که در بسیاری از قسمت‌هایش خطا و اشتباه به چشم می‌آید.»

دومین واکنش این است: «بسیار خوب، قبول.» شما با حرمت نهادن به کلام خدا، و یا باور نمودن کتاب مقدس هیچ مشکلی ندارید. مادامی که کتاب مقدس را در دست می‌گیرید، با دیدگاه رفیع و والایی به آن می‌نگرید. اما در عمل، کلام خدا را ملال‌انگیز، و معمولاً بی‌ربط می‌دانید. اگرچه شاید هیچ‌گاه آنچه در ذهنتان می‌گذرد را بر زبان نیاورید، اما با خود می‌اندیشید: «مزمور ۱۱۹ خیلی طولانی است. مزموری خسته‌کننده است. روزی که نوبت به خواندن این مزمور می‌رسد، بدترین روز است. جملات ادامه‌دار و تکراری! من مزمور ۲۳ را بیشتر دوست دارم.»

اگر واکنش اول «آره، درست» است، و واکنش دوم «بسیار خوب، قبول»، واکنش سوم این است: «بله، بله، بله!» وقتی حقیقت مزمور ۱۱۹ در سرتان می پیچد و در دلتان طنین می افکند، وقتی مزمورنویس احساسات و شور و هیجان و رفتار و کردار شما را کاملاً به تسخیر خود درمی آورد (یا دست کم، دلتان می خواهد چنین باشد)، بانگ برمی آورد: «بله، بله، بله!». آن گاه با خودتان می گوید: «عاشق این مزمورم، چرا که به ترانه جانم آوا می بخشد».

هدف کتابی که پیش رو دارید این است که همواره از صمیم قلب و بی چون و چرا این واکنش سوم، حرف دلتان باشد. خواست من این است که آیه به آیه مزمور ۱۱۹ دل و فکر ما را لبریز سازد. در واقع، نگارش این کتاب را با یک نتیجه گیری آغاز کردم. مزمور ۱۱۹ هدف است. قصدم این است شما را متقاعد سازم (و مطمئن باشم خودم هم متقاعد هستم) که کتاب مقدس اشتباه نمی کند، که کتاب مقدس قابل درک است، که از بین نمی رود، که مهم ترین کلام در زندگی شما است. کتاب مقدس مهم ترین کتابی است که مطالعه اش هر روزه به زندگی روزانه تان مربوط است. هنگامی که این حقایق را درباره کتاب مقدس باور کنیم، آن گاه هر موقع این طولانی ترین فصل کتاب مقدس را مطالعه نماییم، می توانیم از صمیم قلب بگوییم: «بله! بله! بله!».

این فصل را فصلی کاربردی در نظر بگیرید، و بقیه هفت فصل را شالوده و زیربنایی به حساب آورید که وجودشان لازم و ضروری است تا بر نکات اصلی مزمور ۱۱۹ گواه و شهادتی محکم باشند. اگر بخواهم مثالی بیاورم که در ذهن ماندگارتر باشد، می توان فصلهای ۲ تا ۸ را هفت محلول مختلفی در نظر گرفت که آنها را در ظرفی جوشان سرازیر می کنیم. نقش فصل ۱ را نیز یک کاتالیزر یا سرعت دهنده در نظر می گیریم. مزمور ۱۱۹ به ما نشان می دهد که درباره کلام خدا باید چه باور و احساسی داشته، و در رویارویی با آن چه عملکردی داشته باشیم. این یعنی کاربرد؛ یعنی همان واکنش شیمیایی که در قوم خدا ایجاد می شود. هنگامی که بسنده بودن کتاب مقدس، اقتدار کتاب مقدس، وضوح و شفافیت کتاب مقدس، و هر آنچه در هفت فصل دیگر با آن روبه رو می شویم را در فکر و دلمان جای دهیم، آن گاه آن فعل و انفعالات نامبرده در ما به وجود می آیند. مزمور ۱۱۹ انفجار حمد و ستایشی

است که فقط از شناخت آموزه‌های صحیح کتاب مقدس که سرشار از روح بشارت است، سرچشمه می‌گیرد. وقتی هر آنچه کتاب مقدس دربارهٔ خودش بیان می‌کند را پذیرا می‌شویم، آن‌گاه، و فقط آن‌گاه به این باور می‌رسیم که چه چیزی را باید دربارهٔ کلام خدا باور داشته باشیم، نسبت به کلام خدا باید چه احساسی داشته باشیم، و در رویارویی با کلام خدا آن کاری را که باید، به انجام برسانیم.

دربارهٔ کلام خدا باید چه باوری داشته باشیم؟

در مزمور ۱۱۹ دست کم سه ویژگی اساسی و ثابت وجود دارد. ما باید دربارهٔ کلام خدا این سه ویژگی را باور داشته باشیم.

نخستین ویژگی این است که هرچه کلام خدا می‌گوید، حقیقت است. ما نیز مانند مزمورنویس می‌توانیم به کلام خدا اعتماد کنیم (آیهٔ ۴۲)، و مطمئن باشیم که کل کتاب مقدس حقیقت است (آیهٔ ۱۴۲). ما نمی‌توانیم به همهٔ مطالبی که در اینترنت می‌خوانیم، اعتماد نماییم. نمی‌توانیم به هر چیزی که از استادان دانشگاه می‌شنویم اعتماد کنیم. بدیهی است که نمی‌توانیم به همهٔ اظهار نظرات سیاستمداران اعتماد کنیم. حتی نمی‌توانیم به کسانی که صحت و درستی آن اظهار نظرها را بررسی می‌کنند هم اعتماد کنیم! هر آمار و ارقامی که ارائه می‌شود، می‌تواند دستکاری شده باشد. برخی از عکسهای موجود، و حتی عکسهای جلد نشریات هم می‌توانند ساختگی باشند. آموزگاران ما، دوستان ما، علم و دانش ما، مطالعات ما، و حتی چشمان ما می‌توانند ما را فریب دهند. اما کلام خدا یکپارچه حقیقت است، و همواره حقیقت بوده است:

- کلام خدا در آسمانها پایدار است (آیهٔ ۸۹)؛ کلام خدا تغییر نمی‌یابد.
- کاملیت کلام خدا را انتهایی نیست (آیهٔ ۹۶)؛ هیچ خطا و اشتباهی در کلام خدا جای ندارد.
- جمیع احکام عادلانهٔ خدا تا ابد ماندگار است (آیهٔ ۱۶۰)؛ احکام خدا هرگز قدیمی نمی‌شوند، و هرگز تأثیر خود را از دست نمی‌دهند.

آیا تا به حال با خود چنین زمزمه‌ای داشته‌اید: «باید بدانم حقیقت چیست. باید حقیقت را درباره خودم بدانم، باید حقیقت را درباره دیگران بدانم، باید درباره جهان، درباره آینده، گذشته، درباره سعادت‌مندان و زیستن حقیقت را بدانم؛ باید درباره خدا به حقیقت دست یابم.» اگر این افکار به ذهنتان آمده است، پس به کلام خدا رجوع کنید. کلام خدا چیزی جز حقیقت به ما نمی‌آموزد. عیسی فرمود: «ایشان را به راستی خود تقدیس نما. کلام تو راستی است» (یوحنا ۱۷:۱۷).

دومین ویژگی این است که کلام خدا آنچه حقیقت و راستی است را می‌طلبد. مزمورنویس با شادمانی تصدیق می‌کند که حکم صادر کردن، حق خدا است. او با فروتنی می‌پذیرد که جمیع آن احکام راست و درست می‌باشند. او می‌گوید: «ای یهوه دانستم که احکام تو عدل است» (مزمور ۷۵:۱۱۹). جمیع احکام خدا قابل اعتمادند (آیه ۸۶)، و همه وصایایش راست می‌باشند (آیه ۱۲۸). گاهی به گوشم می‌رسد که مسیحیان اعتراف می‌کنند گفته‌های کتاب مقدس را نمی‌پسندند، اما چون آن گفته‌ها کلام خدا به حساب می‌آیند، مجبورند از آنها اطاعت کنند. از یک نظر، چنین طرز فکری نمونه‌ای قابل تحسین از تسلیم بودن به کلام خدا است. حال آنکه باید یک قدم فراتر رویم، و به این درک برسیم که در جمیع احکام و فرامین خدا نیکویی و عدالت را مشاهده کنیم. ما باید هر آنچه خدا دوست می‌دارد را دوست بداریم، و از همه گفته‌هایش مسرور باشیم. خدا از روی هوا و هوس حکم نمی‌کند. او دستوراتی نمی‌دهد که ما را محدود نماید، و دردسر و بدبختی بر سرمان آورد. او هرگز چیزی نابخردانه و بی‌حکمتانه از ما نمی‌طلبد. او حکمی صادر نمی‌کند که عاری از محبت و پاکی و خلوص باشد. مطالبات خدا همواره شرافتمندانه، همواره منصفانه، و همواره عادلانه می‌باشند.

سومین ویژگی این است که کلام خدا نیکویی به بار می‌آورد. بنا بر گفته مزمور ۱۱۹، کلام خدا طریق خوشبختی و سعادت‌مندی است (آیات ۱-۲). کلام خدا خجل نمی‌سازد (آیه ۶). کلام خدا طریق امنیت است (آیه ۹). کلام خدا مشاور نیکو است (آیه ۲۴). کلام خدا به ما قوت و امید می‌بخشد (آیات ۲۸، ۴۳). کلام خدا حکمت می‌بخشد (آیات ۹۸-۱۰۰، ۱۳۰)، و مسیری که باید طی کنیم را به ما نشان

می‌دهد (آیه ۱۰۵). مکاشفه شفاهی خدا چه آن زمان که در طی تاریخ رستگاری بشر از زبانها جاری گشت، و چه به شکل عهد و پیمان، تاریخ نجات بشر را مکتوب نمود (یعنی کتاب مقدس)، بی‌چون و چرا مکاشفه‌ای کامل و بی‌نقص است. ما که قوم خدا به حساب می‌آییم، باور داریم کلام خدا از هر نظر قابل اعتماد است. کلام خدا آنچه حقیقت است را بیان می‌کند. کلام خدا به راستی و درستی حکم می‌نماید. کلام خدا به خیریت و نیکویی ما عمل می‌کند.

درباره کلام خدا باید چه احساسی داشته باشیم؟

مسیحیان معمولاً فقط بر آنچه باید درباره کلام خدا باور داشته باشند، تأمل می‌کنند. اما مزمور ۱۱۹ اجازه نمی‌دهد در این مرحله متوقف شویم. این شعر عاشقانه، ما را وادار می‌سازد تا به احساسمان به کلام خدا نیز توجه نماییم. مزمورنویس نسبت به کلام خدا سه حس مهم و اساسی را ابراز می‌دارد.

نخست اینکه، مزمورنویس در کلام خدا مسرور است. شریعت، شهادت، و احکام کلام خدا جملگی موجب شادی دلش می‌باشند (آیات ۱۴، ۲۴، ۴۷، ۷۰، ۷۷، ۱۴۳، ۱۷۴). مزمورنویس از عمق احساساتش درباره کلام خدا سخن می‌گوید. کلام خدا همچون عسل شیرین است (آیه ۱۰۳). کلام خدا شادی دل مزمورنویس است (آیه ۱۱۱). کلام خدا شگفت‌انگیز است (آیه ۱۲۹). «جان من شهادت تو را نگاه داشته است» مزمورنویس چنین می‌نویسد: «آنها را بی‌نهایت دوست می‌دارم» (آیه ۱۶۷). اما شاید عده‌ای بگویند: «من هیچ‌گاه به این شکل به کلام خدا عشق نخواهم ورزید. من روشنفکر و اندیشمند نیستم. کل شبانه‌روز موعظه گوش نمی‌دهم. همیشه و هر لحظه غرق مطالعه نمی‌شوم. من از آن دسته افراد نیستم که با مطالعه کردن، شاد شوم.» این گفته شاید به شکل یک قانون کلی درست باشد. اما شرط می‌بندم شما هم یک وقتی از مطالعه کردن به شور و هیجان می‌آیید. همه ما با شنیدن یا خواندن مطلبی که به نفع ما است، توجهمان جلب می‌شود. وصیتنامه، یا هر پذیرش‌نامه که به ما مربوط باشد، توجهمان را به خود معطوف می‌کند. برای مثال، اگر کتاب راهنمای یک قطعه برقی درباره خطری جدی هشدار دهد، آن

را با دقت بسیار مطالعه می‌نماییم. خواندن هر مطلبی درباره خودمان یا عزیزانمان دلپذیر است. ما از مطالعه درباره عظمت، زیبایی، و قدرت لذت می‌بریم. آیا متوجه هستید چگونه کتاب مقدس را توصیف کردم؟ کتاب مقدس برای ما کتابی بسیار سودمند است، همراه با هشدارهای جدی و حیاتی. کتاب مقدس، کتابی درباره ما و عزیزانمان است. اما مهم‌تر از همه، کتابی است که ما را با آن یگانه کسی که از همه عظمت و زیبایی و قدرت برخوردار است، روبه‌رو می‌گرداند. البته گاهی ممکن است نسبت به کتاب مقدس کرخت و بی‌حس شویم. اما به طور کلی می‌توان چنین گفت که کتاب مقدس حاوی عالی‌ترین و برجسته‌ترین ماجراهایی است که تا به حال نظیرشان بیان نشده است. آنهایی که کتاب مقدس را به خوبی می‌شناسند، معمولاً کسانی هستند که از مطالعه آن بیشترین لذت را می‌برند.

مزمورنویس بارها و بارها اعتراف می‌کند که احکام و شهادت خدا را عاشقانه دوست دارد (آیات ۴۸، ۹۷، ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۴۰). حال آنکه در روی دیگر سکه، وقتی مزمورنویس شاهد است که عده‌ای در کلام خدا مسرور نیستند، این محبت به خشم تبدیل می‌شود. او از شدت خشم برآشفته می‌گردد، چرا که شیران شریعت خدا را ترک کرده‌اند (آیه ۵۳). وقتی دشمنان مزمورنویس، کلام خدا را فراموش می‌کنند، غیرتش به جوش می‌آید (آیه ۱۳۹). او بی‌ایمانان و نامطیعان را به دیده کراهت می‌نگرد (آیه ۱۵۸). شاید این لحن به نظر ما خشن و ناهنجار باشد. اگر چنین احساسی داریم، نشانه این است که کلام خدا را آن‌طور که باید ارزش نمی‌نهمیم و عزیزش نمی‌داریم. وقتی یک نفر آن زیبایی که شما در همسران شاهد هستید را نمی‌بیند، چه حسی دارید؟ یا وقتی دیگران درک نمی‌کنند که چه عاملی باعث شده فرزند شما جزو کودکان معلول و نیازمند به مراقبت‌های خاص به حساب آید، چه احساسی به شما دست می‌دهد؟ همه ما به حق و بجا از این دلگیر و برآشفته می‌شویم که کسی آن چیزی که برای ما ارزشمند است را آن‌طور که باید ارج نمی‌نهد. وقتی کسی یا چیزی را بی‌نهایت دوست می‌داریم و به آن عشق می‌ورزیم، ولی شاهد هستیم که دیگران برای آن چیز یا شخص آن قدر ارزش قائل نیستند که مایه شادی و سُروشان باشد، طبیعی است که طرز برخوردشان ما را بی‌نهایت

دلخور و ناراحت می‌سازد. هر کسی که واقعاً از کلام خدا مسرور باشد، نمی‌تواند با مشاهده بی‌اعتنایی و بی‌توجهی به کلام خدا، بی‌تفاوت از کنارش عبور کند. دوم اینکه، مزمورنویس مشتاق کلام خدا است. طبق شمارش من، او دست کم شش بار آرزویش را برای نگاه داشتن احکام خدا ابراز می‌دارد (آیات ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۰، ۴۰، ۱۳۱). دست کم، چهارده بار نیز اشتیاقش را برای شناخت و درک کلام خدا بیان می‌کند (آیات ۱۸، ۱۹، ۲۷، ۲۹، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۶۴، ۶۶، ۷۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۶۹). این اصل در مورد همه ما صادق است: آرزوها و خواسته‌های ما به زندگی مان جان می‌بخشند. این آرزوهای ما هستند که در واقع به ما انگیزه می‌بخشند هر روز چشم به روز دیگر بگشاییم. ما در خلوتگاه ذهنمان، فارغ از دغدغه‌ها به آرزوهایمان می‌اندیشیم، با آنها رویا می‌بافیم، و برای به تحقق پیوستنشان دعا می‌کنیم. اغلب ما درباره ازدواج، فرزندان و نوه‌هایمان، شغل و حرفه، ترفیع مقام، صاحب خانه شدن و به تعطیلات رفتن، تلافی یا قدردانی کردن از دیگران، و موارد بی‌شمار دیگر، آرزوها و خواسته‌هایی جدی در سر داریم. شماری از خواسته‌هایمان بجا، و شماری دیگر نابجا هستند. اما به این نکته توجه کنید: در هیاهوی آن‌همه خواسته و آرزو، تا چه اندازه برای شناخت و درک کلام خدا، و نگاه داشتن احکامش اشتیاق دارید؟ مزمورنویس آن‌چنان مشتاق کلام خدا است که تحمل رنج و مصیبت را در زندگی‌اش برکت به حساب می‌آورد، چرا که به اعتقاد او، سختیها و تنگیها باعث می‌شوند بیشتر مطیع احکام کلام خدا باشد (آیات ۶۷-۶۸، ۷۱).

سوم اینکه، مزمورنویس به کلام خدا وابسته می‌باشد. او همواره از نیازش به کلام خدا آگاه است «به شهادت تو چسبیدم. ای یهوه مرا خجل مساز» (آیه ۳۱). مزمورنویس تشنه تسلی و دلگرمی یافتن از وعده‌ها و فرامین خدا است (آیات ۵۰، ۵۲). ما در زندگی خواسته‌های زیادی داریم، اما نیازهای واقعی مان آن‌قدرها هم زیاد نیستند. کلام خدا یکی از آن نیازها است. در زمانه عاموس، شدیدترین مجازاتی که بر قوم خدا نازل شد این بود: «گرسنگی . . . از شنیدن کلام یهوه» (عاموس ۸: ۱۱). هیچ مصیبتی بدتر از سکوت خدا نیست. اگر خدا با ما سخن نگوید، قادر نیستیم به حقیقت پی ببریم، یا خودمان، و یا طریقهای خدا را بشناسیم.

اگر خدا سخن نگوید، نمی‌توانیم خدا را بشناسیم، شناختی که موجب رستگاری مان گردد. هر مسیحی واقعی باید در عمق وجودش این را احساس کند که به آنچه خدا از خودش در کتاب مقدس مکشوف نموده، وابستگی مطلق دارد. انسان فقط به نان زنده نیست، بلکه به هر کلامی که از دهان خداوند صادر می‌شود (تثنیه ۸: ۳؛ متی ۴: ۴).

این امری کاملاً مهم و حیاتی است که نسبت به کلام خدا چه باور و احساسی داریم. یک دلیل حیاتی بودن این امر آن است که باور و احساس ما به کلام خدا باید بازتاب باور و احساسمان به عیسی باشد. همان‌طور که در آینده مطالعه خواهیم کرد، می‌بینیم که عیسی هر آنچه در کلام خدا مکتوب بود را بی چون و چرا باور داشت. اگر قرار است شاگرد او باشیم، ما هم باید با چنین دیدگاهی به کلام خدا بنگریم. در راستای این حقیقت مهم، عهدجدید به ما می‌آموزد که عیسی کلمه بود که جسم گردید. این بدان معنا است (در کنار سایر معانی) که شخص عیسی مسیح، صاحب جمیع صفات خدا است که در مکاشفه شفاهی از خودش، آنها را آشکار نموده است (حقیقت، عدالت، قدرت، راستی، حکمت، علم مطلق). ما باید نسبت به کلام مجسم خدا همان باور و احساسی را داشته باشیم که مزمن‌نویس نسبت به کلام خدا داشت. حس اشتیاق و شادی و وابستگی ما به کلام مکتوب خدا نباید با حس اشتیاق و شادی و وابستگی مان به عیسی مسیح تفاوتی داشته باشد. این دو حس باید همواره در راستای هم پیش روند. مسیحیان بالغ هم با شنیدن هر شعر عاشقانه در وصف آن کلام مجسم به وجد می‌آیند، و هم با شنیدن هر شعر در تمجید کلام خدا شادی می‌نمایند.

در رویارویی با کلام خدا باید چه عملکردی داشته باشیم؟

هدف این کتاب آن است که ما را به نقطه‌ای برساند که بدانیم باید درباره کتاب مقدس چه باور و احساسی داشته باشیم، و آنچه باید در رویارویی با کلام خدا به انجام برسانیم را به ما خاطر نشان سازد. با توجه به همه آنچه درباره ایمان و اشتیاق مزمن‌نویس به کلام خدا مشاهده کردیم، تعجب آور نیست که در سطر سطر

مزمور ۱۱۹ با آیاتی روبه‌رو شویم که خواننده را به انجام کارهایی تشویق می‌کند که محرکشان روح‌القدس است:

- کلام را می‌سراییم (آیه ۱۷۲)
- از کلام می‌گوییم (آیات ۱۳، ۴۶، ۷۹)
- کلام را مطالعه می‌کنیم (آیات ۱۵، ۴۸، ۹۷، ۱۴۸)
- کلام را به خاطر می‌سپاریم (آیات ۱۱، ۹۳، ۱۴۱)
- از کلام اطاعت می‌کنیم (آیات ۸، ۴۴، ۵۷، ۱۲۹، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۶۷، ۱۶۸)
- خدا را به خاطر کلامش می‌ستاییم (آیات ۷، ۶۲، ۱۶۴، ۱۷۱)
- دعا می‌کنیم که خدا طبق کلامش عمل کند (آیات ۵۸، ۱۲۱-۱۲۳، ۱۴۷، ۱۵۲-۱۵۳، ۱۶۰)

البته قرار نیست این اعمال جایگزین ایمان و احساس راستین شوند. اما به بهترین شکل نشان می‌دهند که واقعاً نسبت به کلام خدا چه باور و احساسی داریم. سراییدن، سخن گفتن، مطالعه کردن، به خاطر سپردن، اطاعت کردن، ستایش نمودن، و دعا کردن جملگی کارهایی هستند که مردان و زنان خدا در رویارویی با کلام خدا به‌جای می‌آورند. حال اگر به نظر می‌رسد در باور و احساساتان به کلام خدا قاصر مانده‌اید، و در آنچه باید به‌جا آورید کوتاهی کرده‌اید، آشفته و پریشان نگردید. به یاد داشته باشید که مزمور ۱۱۹ یک شعر عاشقانه است، نه فهرست انجام یک سری اعمال. ما صحبت خود را با مزمور ۱۱۹ آغاز کردیم، چون قصد داریم گفتارمان را با همین مزمور به پایان برسانیم. وقتی تعلیم کتاب‌مقدس دربارهٔ خودش را کاملاً درک می‌کنیم، تنها واکنش روحانی که روح‌القدس باید در ما به بار آورد، جز این نخواهد بود که آن اعمال نامبرده را به‌جا آوریم. امید و دعایم این است که با مطالعهٔ کتابی که در دست دارید، در انتها چنین نظری داشته باشید: «می‌پذیرم هر باور مزمورنویس را. می‌پذیرم هر احساس مزمورنویس را. می‌پذیرم هر عمل مزمورنویس را در رابطه با کلام مقدس و گرانبهای خدا».

توضیحات نهایی

پیش از ادامه مطالعه کتاب شاید لازم باشد با سبک این کتاب آشنا شوید. امیدوارم این کتاب به شما انگیزه ببخشد تا به سراغ مطالعه کتاب مقدس بروید. قرار نیست این کتاب، راهنمای مطالعه روزانه و شخصی تان برای کتاب مقدس باشد. کتاب حاضر، اصول و قواعد تفسیر کتاب مقدس را آموزش نمی دهد. در این کتاب سعی نکرده ام از الهیات کتاب مقدس دفاع کنم. اما امیدم این است که با خواندن این هشت فصل، اعتمادتان به کتاب مقدس بیشتر شود. این کتاب از آن دسته کتابهای جامع و فراگیر نیست که موضوعات فلسفی، الهیاتی، یا پژوهشگرانه ای را پوشش دهد که صرفاً در میان کتابهای آموزشی و قطور و چندجلدی با آنها روبه رو می شوید. این یک کتاب علمی و دانشگاهی با یک خروار پاورقی و یادداشت نیست. این کتاب افشاگری نیست. کتابی نیست که با نام بردن از اشخاص، و با نقل قول از آیات و فصلها، اشتباهات و خطاها را گوشزد کند. این کتاب، اثری نیست که در میان کتابهای علم تفسیر کتاب مقدس، یا بررسی تاریخ کتاب مقدس، یا الهیات نظام مند، کتابی الگو و پیشگام باشد.

حال شاید این سوال برایتان پیش بیاید که پس پیغام این کتاب چیست؟ چرا باید کتابی را مطالعه کنید که اطلاعات خاصی را منتقل نمی کند؟

این کتاب به شرح و توضیح آن چیزی می پردازد که کتاب مقدس درباره کتاب مقدس بیان می کند. هدف من این است که حقایق مربوطه را ساده و بی پیرایه، مرتب و منظم، مستقیم و بی حاشیه، و به گونه ای توضیح دهم که به صراحت و روشنی ریشه در کتاب مقدس داشته باشند. بدون هیچ گونه ادعا و تظاهر به شما خاطر نشان می سازم که جز آموزه ها و تعالیم موجود در کتاب مقدس که از خود کتاب مقدس سرچشمه گرفته اند، مطلب اضافه ای با شما در میان نمی گذارم. البته می دانم درباره رسمیت داشتن آیات کتاب مقدس سوالاتی مطرح خواهد شد (اول از همه اینکه چطور از الهام الهی بودن این کلام مطمئن هستید؟) همچنین ممکن است درباره این شیوه از دلیل و برهان آوردن نیز سوال پیش بیاید (چطور می توانید برای مشخص نمودن اقتدار کتاب مقدس به خود کتاب مقدس مراجعه کنید؟) اینها

سوالاتی معقولانه هستند. اما نباید باعث شوند در همین نقطه متوقف شویم. هر دو سوال به مقوله‌ای به نام «اصل اولیه» ربط دارند. وقتی سعی می‌کنیم از اصل اولیه‌ای که به آن پایبندیم دفاع کنیم، چه بخواهیم چه نخواهیم به دلیل و برهانی دایره‌وار می‌رسیم که نمی‌توان از آن اجتناب نمود. شما برای اثبات بالاترین اقتدار آن چیزی که در باورتان از بالاترین اقتدار برخوردار است، نمی‌توانید به کسی یا چیزی مراجعه کنید که اقتدارش کمتر است. بله، این منطق به گونه‌ای است که شما را به همان نقطه‌ای بازمی‌گرداند که از ابتدا در آنجا ایستاده‌اید. یک فرد سکولار که به هیچ آیین و مسلکی پایبند نیست نیز به همین شکل عمل می‌کند. چنین شخصی با تکیه به خرد از خرد دفاع می‌کند. همان‌طور که یک دانشمند با تکیه بر علم، اقتدار علم را به رخ می‌کشد. این بدان معنا نیست که مسیحیان می‌توانند دیدگاه نامعقولانه و نابخردانه داشته باشند. این استدلال به آن معنا است که اصل اولیه‌ای که به آن پایبندیم، نه خردگرایی است نه خود خرد. ما به کتاب مقدس رجوع می‌کنیم تا درباره کتاب مقدس بیاموزیم. زیرا اگر کتاب مقدس را با هر معیار دیگری به جز خود کتاب مقدس بسنجیم، ارزش و اعتبارش را از آنچه مدعی آن است، پایین می‌آوریم. جی. آی. پِکر بیش از پنجاه سال قبل در مواجهه با مشکلی مشابه چنین گفت: «کتاب مقدس تنها مرجع کارآمد و شایسته‌ای است که می‌توان باور و اعتقادمان به کتاب مقدس را با آن سنجید».^۲

کتابهای مفید بسیاری وجود دارند که به شکلی عمیق و اندیشمندانه، درباره الهام الهی بودن کتاب مقدس، و معتبر و موثق بودن آن توضیح داده و به و دفاع از آن می‌پردازند. برخی از این کتابها به طور کاملاً تخصصی نوشته شده‌اند، اما کتابهایی هم وجود دارند که به شکلی آسان و قابل فهم‌تر، این حقایق را توضیح می‌دهند. چند نمونه از این کتابها را در پی‌نوشت این کتاب معرفی کرده‌ام. اگر شک دارید که چگونه کتابهای کتاب مقدس می‌توانند اصالت خودشان را تأیید کنند، یا اگر در مورد صحت و درستی کتاب مقدس به لحاظ تاریخی دچار تردید هستید، و یا

J. I. Packer, "Fundamentalism" and the Word of God (Grand Rapids, MI: Eerdmans, ^۲ 1958), 76.

از اصالت دستنوشته‌های قدیمی آیات کتاب مقدس مطمئن نیستید، هر طور که می‌توانید، بروید و شخصاً این موضوعات را مطالعه نمایید. مسیحیت مدعی است که از اصالت و اعتبار محض برخوردار است؛ از این رو، دلیلی وجود ندارد که از نشان دادن اسناد و مدارک جدی و محکم خودداری کند، و یا از آزمودن واقعیتها با تمام جزئیاتشان هراسان باشد.

من کاملاً باور دارم که موثرترین شیوه برای استحکام بخشیدن اعتمادمان به کتاب مقدس این است که کتاب مقدس را مطالعه نماییم. بدیهی است که هم تجربه، و هم تعلیم کتاب مقدس مرا به این باور رسانده است. روح القدس از طریق کلام خدا عمل می‌کند. وعده خدا این است که خواندن و تعلیم کلامش را برکت می‌دهد. گوسفندان هنگامی صدای شبانشان را تشخیص می‌دهند که از کلام با آنها صحبت کند (یوحنا ۱۰: ۲۷). به بیان دیگر، کلام خدا برای به انجام رساندن کار خدا در قوم خدا کاملاً بسنده است. برای درک نمودن و پذیرفتن آموزه‌های کتاب مقدس، راهی بهتر از این وجود ندارد که در را بگشاییم تا کتاب مقدس بیرون تراود.

اگر هنوز این کتاب را در دست دارید و در حال خواندنش می‌باشید، احتمالاً علاقه‌مند هستید تا کتاب مقدس را بهتر بشناسید. چه بسا خودتان پیش‌زمینه‌ای از کتاب مقدس دارید، و یا اینکه یک نفر که با کتاب مقدس آشنا است، شما را به این مسیر راهنمایی نموده است. شما یا با شک و تردید آمده‌اید، یا سرشار از ایمان؛ یا با ناآگاهی کامل آمده‌اید و محتاجید تا از این ناآگاهی نجات یابید، و یا از کلام خدا آگاهی و می‌خواهید در ایمانتان تراشیده شوید. در هر موقعیتی که هستید، فکر می‌کنم دیگر اکنون می‌دانید چه نوع کتابی را در دست گرفته‌اید. حال با آمادگی بهتری می‌توانید از این کتاب بهره ببرید. اگر کتاب حاضر برایتان مفید واقع شود، به این خاطر نیست که من شاهکاری انجام داده‌ام. بلکه به این خاطر است که وقتی با شگفت‌انگیزترین کتاب دنیا رو در رو می‌شوید، زندگی‌تان دگرگون می‌شود. باشد که خدا به ما گوش شنوا عطا نماید، چرا که بیشتر از آنکه خدا به ما احتیاج داشته باشد که از کلامش دفاع کنیم، این ما هستیم که محتاج گوش سپردن به کلام خدا می‌باشیم.

چیزی بس مطمئن‌تر

زیرا که در پی افسانه‌های جعلی نرفتیم، چون از قوت و آمدن خداوند ما عیسی مسیح شما را اعلام دادیم؛ بلکه کبریایی او را دیده بودیم. زیرا از خدای پدر اکرام و جلال یافت هنگامی که آوازی از جلال کبریایی به او رسید که «این است پسر حبیب من که از وی خشنودم» و این آواز را ما زمانی که با وی در کوه مقدس بودیم شنیدیم که از آسمان آورده شد. و کلام انبیا را نیز محکم‌تر داریم که نیکو می‌کنید اگر در آن اهتمام کنید، مثل چراغی درخشنده در مکان تاریک تا روز بشکافد و ستارهٔ صبح در دل‌های شما طلوع کند. و این را نخست بدانید که هیچ نبوت کتاب از تفسیر خود نبی نیست. زیرا که نبوت به ارادهٔ انسان هرگز آورده نشد، بلکه مردمان به روح‌القدس مجذوب شده، از جانب خدا سخن گفتند.

دوم پطرس ۱:۱۶-۲۱

چندین سال قبل، مقاله‌ای بی‌نام و نشان با عنوان «گفتگوی من با خدا» در مجلهٔ «مسیحیت امروز» به چاپ رسید. به مقدمهٔ این مقاله توجه کنید:

آیا خدا هنوز سخن می‌گوید؟ در تمام دوران کودکی و نوجوانی‌ام همواره در این باره شهادت‌های زیادی شنیده بودم. اما تا پیش از اکتبر سال ۲۰۰۵ نمی‌توانستم ادعا کنم که من هم این تجربه را داشته‌ام. من استادی میان‌سالم که در یکی از دانشگاه‌های معروف مسیحی به تدریس الهیات مشغول می‌باشم. ده کتاب نیز به رشتهٔ تحریر درآورده، و به خاطرشان جایزه گرفته‌ام. نام من در فهرست سردبیران مجلهٔ «مسیحیت امروز» ثبت شده است. سالیان سال تعلیم

داده بودم که خدا هنوز هم سخن می گوید، اما شخصاً نمی توانستم در مورد خودم چنین شهادتی دهم. اکنون نیز فقط می توانم به صورت گمنام شهادت دهم، به امید آنکه دلایلم برای گمنام ماندن برایتان روشن شود. پس از گذشت یک سال از شنیدن صدای خدا هنوز هم وقتی درباره گفتگویم با خدا صحبت می کنم، و یا حتی درباره اش فکر می کنم، غرق احساسات می شوم.^۱

این استاد گمنام در ادامه مقاله اش تجربه دیگری را مطرح نمود. او خاطرنشان ساخت که خدا به شکلی خارق العاده، عنوان و طرح کلی یک کتاب را به جهت نگارش به او الهام بخشید، و سپس او را هدایت نمود تا پولی را که از فروش آن کتاب به دست آورد، به یک جوان هدیه دهد تا او به دانشگاه برود و برای خدمت روحانی آماده شود. او در پایان مقاله اش عنوان نمود از وقتی خدا شخصاً با او سخن گفت، ایمانش چقدر قوی تر گشت.

این ماجرا از بسیاری جهات، ماجرای بدی نیست. اما در یک مورد مهم و اساسی ایرادی به آن وارد است: تجربه این شخص نشان می دهد که خدا معمولاً با ما به طور شخصی صحبت نمی کند. مقاله نامبرده این احساس را در ما به وجود می آورد که وقتی خدا از طریق کتاب مقدس با ما سخن می گوید، گویی ارزش کمتری دارد، چندان هیجان انگیز نیست، و وسیله ارتباطی چندان بناکننده و تشویق گری نمی باشد. با چنین طرز فکری می توان فقط به یک نتیجه رسید: «بله، کتاب مقدس مهم است. اما آه که اگر خدا واقعاً با من صحبت می کرد، چه گوهری به دست می آورم! اگر فقط می توانستم صدای مسلم و خطاناپذیر خدا را بشنوم».

حیرت انگیز است؛ این طور نیست؟ آیا می توانید تصور کنید که خدا شخصاً با شما صحبت کند؟ صدایی قطعی و اصیل و واقعی. بله، خبر خوش (که گویا مقاله مورد نظر از آن غافل مانده) این است که تک تک ما همین امروز، همین الان، همین لحظه می توانیم صدای خدا را بشنویم. خدا هنوز هم سخن می گوید. او برای ما کلامی دارد بس مطمئن، مستحکم، و عاری از اشتباه.

^۱ <http://www.christianitytoday.com/ct/2007/march/2.44.html>

دو گواه

آیات آغازگر این فصل (دوم پطرس ۱: ۱۶-۲۱) می‌توانند بر آن آخرین جمله گواهی دهند. اما برای رسیدن به این نتیجه باید محتوای رسالهٔ پطرس را درک نماییم. نامهٔ دوم پطرس سفارش به خداپسندانه زیستن است. در آیات ۳-۱۱ از فصل اول، قدرت خداپسندانه زیستن را در وعده‌های عظیم و گرانبهای خدا مشاهده می‌کنیم (آیات ۳-۴). نمونه و سرمشق زندگی خداپسندانه هم در فضیلتها و ویژگیهای یافت می‌شوند که می‌توانند هم‌راستا با ایمان ما پیش روند (آیات ۵-۷). اصل و جوهر این زندگی خداپسندانه نیز در خواندگی و برگزیدگی ما نهفته است (آیات ۸-۱۱). پطرس در آیات ۱۲-۱۵ مقصود خود را بازگو می‌کند تا پیش از مرگش، آن ویژگیها (یعنی فضیلتهای خداپسندانه زیستن) را به مخاطبانش یادآوری نماید. نگرانی پطرس این است که معلمان دروغین به کلیسا رخنه کنند، وعدهٔ آزادی دهند، و ایمانداران را به هرزگی و اسارت روحانی بکشانند (۲: ۲، ۱۰، ۱۸-۱۹). بنابراین، سفارش و تذکر پطرس این است که معلمان دروغین را نادیده بگیرند، و در پی پاکی و قدوسیت باشند.

یکی از دلایل اصلی این سفارش، بازگشت دوبارهٔ مسیح در آینده است. وقتی روز خداوند فرا رسد، جهان نابود می‌گردد، اعمال ما برملا می‌شوند، و بی‌خدایان داوری خواهند شد (۱۱: ۳-۱۲، ۱۴). هم این رساله و هم سایر رسالات عهدجدید، با خاطر نشان ساختن بازگشت مسیح، به خوانندگان انگیزه‌ای محکم و جدی می‌بخشند تا از شرارت دوری گزینند، و از هیچ تلاشی برای زندگی پاک و خداپسندانه دریغ نکنند. وقتی آن یگانه قدوس بازگردد، نمی‌خواهیم سرگرم رفتار و کردار ناپاک و نادرست باشیم.

حرف حساب پطرس همین است. اما معلمان دروغین باور نداشتند که خداوند در روزی بازمی‌گردد که موسوم به روز خداوند است، روزی که کرهٔ زمین دچار تغییر و دگرگونی عظیمی خواهد شد (۲: ۳-۴). آنها به روز داوری معتقد نبودند. از این رو، هدف پطرس از نوشتن رساله‌اش این است که وفاداران به خدا را (بر خلاف تعلیم معلمان دروغین) متقاعد سازد که مسیح دوباره بازمی‌گردد تا زندگان

و مردگان را داوری نماید. پطرس عنوان می‌کند که بازگشت مسیح، رویدادی است که همه به چشم خود آن را شاهد خواهند بود. پطرس به منظور اثبات این ادعا، دو مدرک ارائه می‌دهد: شاهدان عینی (۱۶:۱-۱۸)، و مدارک و شواهد معتبر و موثق (آیات ۱۹-۲۱). در روزگاران قدیم، پایه و اساس اثبات هر موضوعی بر این دو نوع گواهی استوار بود. امروزه نیز همین اصل کمابیش به قوت خود باقی است. در دنیای امروز هم معمولاً به سراغ وکیلانی می‌روید که بتوانند شواهد و مدارکی معتبر و موثق جمع‌آوری کنند، و یا در پی گردآوری شاهدان باشند. اگر می‌خواهید ادعای خود را در دادگاه به اثبات برسانید، باید شاهد عینی داشته باشید، و یا منابع و مراجعی معتبر و قابل اطمینان ارائه دهید. پطرس رسول هر دو را در اختیار داشت.

ما خود با او بودیم

پطرس از بازگشت پر جلال مسیح مطمئن بود، چرا که دگرگون شدن سیمای مسیح در جلال را بر فراز کوه مقدس به چشم خود مشاهده نموده بود. پطرس همراه با یعقوب و یوحنا سخنان پدر را به گوش خود شنیدند، و ابهت و عظمت پسر را به چشم خود دیدند. اگر کسی دیگر آن چیزهایی را که آنها دیدند، مشاهده می‌کرد، چه بسا آن رویداد را توهم و خیالپردازی می‌انگاشت، و بی تفاوت و بی‌اهمیت از کنارش می‌گذشت. اما آن سه تن در کوه حضور داشتند. آنها در لحظه تبدیل سیمای مسیح در آنجا حاضر بودند، و بدون هیچ‌گونه شک و تردیدی می‌دانستند مسیح کسی است که باید او را جدی گرفت.

لحن رساله دوم پطرس ۱۶:۱ در رابطه با موضوع مورد نظر پطرس، و همچنین در رابطه با اعتقادات ما در مورد کتاب مقدس از اهمیت خاصی برخوردار است. پطرس در بازگو نمودن رویداد تبدیل چهره مسیح این نکته را روشن می‌سازد که «در پی افسانه‌های جعلی» نرفته است. شماری از پژوهشگران که باور ندارند کل کتاب مقدس الهام الهی است، و همواره به اقتدار کلام خدا تاخته‌اند، سعی کرده‌اند واژه «افسانه» را در توصیف کتاب مقدس به کار برند. آنها منتظر یک فرصت

هستند تا ادعا کنند که «افسانه» به معنی «دروغ» نیست. بنابراین، استدلالشان این است که اگرچه برخی از رویدادهای کتاب مقدس باورپذیر نیستند، اما حقیقت ژرف تر و مسلم تری و رای آن رویدادها هنوز به قوت خود باقی است. برای نمونه، به نظر آنها بلاهای نامبرده در کتاب خروج، و عبور از دریای سرخ نمی‌توانند رویداد تاریخی به حساب آیند، اما نباید بر این مبنا قدرت خدا یا توانایی‌اش را در آزاد نمودن اسیران زیر سوال برد. به عقیده این افراد، شاید مسیح بر روی آب راه رفته، شاید هم راه نرفته است. اما در هر صورت، نکته مهم اینجا است که اگر به او توکل کنیم، برای کمک به ما از هیچ کاری دریغ نخواهد کرد. برخی از این دسته پژوهشگران در صحبت از رستاخیز مسیح معتقدند که در واقع جسم او از مرگ قیام نکرد. آنها حقیقت رستاخیز مسیح را یک نماد پرقدرت به حساب می‌آورند. به گفته این افراد، خدا در نماد رستاخیز مسیح، به ما حیات روحانی تازه می‌بخشد، و ظفر و پیروزی را از کام شکست و ناکامی بیرون می‌کشد.

این طرز فکر هنوز هم طرز فکری نافذ و فراگیر است. مدتی پیش همراه با یکی از همین دسته کشیشان که اعتبار تولد مسیح از باکره را به لحاظ تاریخی زیر سوال می‌برد، در دنیای مجازی وبلاگ‌نویسی با او مناظره کردم. پس از چندین تبادل نوشته به این نتیجه رسیدیم که در دو دنیای ذهنی کاملاً متفاوت به سر می‌بریم. او یک بار این‌طور نوشت: «آیا به نظر من تولد مسیح از باکره اصلی مهم و اساسی در اصول اعتقادات ما مسیحیان است؟ البته به حرف من که نیست، قبول دارید؟ همان‌طور که خودت گفتی، قرنهای بسیار، مسیحیان این اصل را معترف بوده‌اند. بنابراین، من هم باید آن را جدی بگیرم، آن را با دل و جان بپذیرم، و در درکش با خودم کلنجار بروم.» دوپهلو بودن این لحن (و در عمل بی‌فایده بودن آن) که باید تولد مسیح از باکره را جدی گرفت، و برای درک آن با خود کلنجار رفت، لحنی آزاردهنده بود. سپس به اظهارات پایانی‌اش رسیدم: «من از طرف خودم صحبت می‌کنم. برای ایمانم این جمله که «همه‌چیز نزد خدا ممکن است» ارزشمندتر از این جمله است: «این چگونه ممکن است؟ من هنوز باکره هستم.» ادعا نمی‌کنم که باید دیدگاه مرا بپذیرید. تصور نمی‌کنم شما هم چنین ادعایی داشته باشید که

من نیز باید الزاماً پذیرای دیدگاه شما باشم.» اما پاسخ من بدین معنا بود: «من مدعی هستم که شما باید دیدگاه من را بپذیرید، چون این دیدگاه من نیست. این تعلیم عهدجدید، و تأییدیهٔ کلیسای راستین مسیحی در طی قرنهای بسیار است.»

این گروه که به مسیحیان لیبرال معروفند، درک و بینشی از تاریخ ارائه می‌دهند که کاملاً با درک و بینش مطلق کتاب مقدس مغایرت دارد. این دسته از مسیحیان با منطقی پیش می‌روند که خودشان گفتهٔ خود را نفی می‌کنند. به این معنی که اگر مدعی هستند برای خدا هیچ چیز محال نیست، پس چرا با حقیقت تولد معجزه آسای مسیح از باکره کلنجر می‌روند؟ در عهدجدید به زبان یونانی، واژه «افسانه» یا mythos همواره در معنای منفی به کار رفته است (به این آیات توجه کنید: اول تیموتائوس ۱: ۴؛ ۷: ۴؛ دوم تیموتائوس ۴: ۴؛ تیتس ۱: ۱۴). افسانه نقطهٔ مقابل حقیقت است. پولس در این باره چنین هشدار می‌دهد: «زیرا ایامی می‌آید که تعلیم صحیح را متحمل نخواهند شد، بلکه بر حسب شهوات خود خارش گوشها داشته، معلمان را بر خود فراهم خواهند آورد؛ و گوشهای خود را از راستی برگردانیده، به سوی افسانه‌ها خواهند گرایید» (دوم تیموتائوس ۴: ۳-۴). برای نویسندگان کلام خدا، افسانه در یک طرف، و حقیقت در طرف دیگر بود. بدیهی است که کتاب مقدس جانبدار حقیقت می‌باشد.

حتی اگر تعریفی که این پژوهشگران لیبرال دربارهٔ «افسانه» ارائه می‌دهند، دقیقاً همان تعریفی نباشد که عهدجدید در سنجش و ارزیابی «افسانه» ارائه داده و آن را محکوم می‌کند، باز هم نمی‌توانید آن را با منطق دوم پطرس ۱: ۱۶ مطابقت دهید. وقتی پطرس خاطر نشان می‌سازد که خودش شاهد عینی بوده است، منظورش این است که همه بدانند آنچه دربارهٔ عیسی شرح می‌دهد، به طور خاص شرح رویداد تبدیل چهرهٔ مسیح، و بازگویی بقیهٔ ماجراهای انجیل، واقعیت‌های تاریخی و قابل اثبات می‌باشند. او می‌خواهد همه بدانند که شرح انجیل حاصل خیالات و تصورات، تجربیات درونی، یا داستانهای ساختگی برای جلب توجه نیست. فرهنگ یونانیان و رومیان با اسطوره و افسانه آمیخته بود. آنها به واقعی بودن قصه‌ها چندان اهمیت نمی‌دادند. هیچ کس علاقه‌ای نداشت تا برای این ادعا که هر کول پسر نامشروع

زئوس بود، دلیل و مدرک تاریخی پیدا کند. این فقط یک افسانه بود، یک حکایت، یک قصه طولانی، یک داستان برای سرگرمی، و صرفاً دریچه‌ای برای نگرستن به جهان. دنیای بت پرستان بر اسطوره پردازی بنا شده است. اما مسیحیت مانند آیین یهود که ریشه آن است، آیینی کاملاً متفاوت می‌باشد.

قاطعانه‌تر از این نمی‌توان گفت که مسیحیت از همان ابتدا خود را به تاریخ پیوند زده است. مهم‌ترین ادعاهای مسیحیت، ادعاهای تاریخی‌اند. آیین مسیحیت باید بر واقعیت‌های تاریخی بایستد یا سقوط کند. لوقا همه چیز را از نزدیک پیگیری نمود، همه چیز را با دقت کند و کاو کرد و به شاهدان عینی تکیه نمود، تا تئوفلس بتواند از اصالت شرح رویدادهای انجیل اطمینان یابد (لوقا ۱:۱-۴). یوحنا از کارهای اعجاب آور عیسی سخن گفت تا مخاطبانش معجزات را بپذیرند، آیات و شگفتیها را درک نمایند، باور کنند که عیسی همان مسیح است، و در نام او حیات یابند (یوحنا ۳۱:۲۰). با وجود برخی شایعه پراکنی‌ها مبنی بر اینکه پیکر مسیح پس از مصلوب شدن دزدیده شده بود، هر چهار نویسنده انجیل مشتاق بودند ما بدانیم و آگاه باشیم که قبر عیسی واقعاً خالی بود، چرا که عیسی به واقع زنده شده بود. پولس می‌گوید اگر مسیح زنده نشده، پس کل آیین مسیحیت چیزی جز شرم و روسیاهی نیست، و ایمانداران به مسیح احمقانی بدبخت و بیچاره‌اند (اول قرنتیان ۱۵: ۱۴-۱۹). اگر تاریخ را باور نداشته باشیم، باید در دنیایی متفاوت با دنیایی زندگی کنیم که نویسندگان کتاب مقدس در آن ساکن بودند.

به زبان ساده‌تر، گویی پطرس چنین می‌گوید: «نگاه کنید! من شاهد تبدیل چهره مسیح بودم. من آنجا تنها نبودم. ما به چشم خود دیدیم و به گوش خود شنیدیم. ما اینها را نمی‌گوییم که شما را بترسانیم. ما قصه‌ای جذاب و پرهیجان و ساختگی تعریف نمی‌کنیم. ما نمی‌خواهیم با مهارت و چیره‌دستی، داستان‌سرایی کنیم. ما هرچه اتفاق افتاده را شرح می‌دهیم. ما جلال مسیح را دیدیم. ما جلال او را با چشمان خودمان دیدیم. ما صدای خدا را با گوشه‌ایمان شنیدیم. دیده‌ها و شنیده‌هایمان یک تجربه و احساس درونی یا خواب و رویا نبودند. اگر شما هم در آن کوه بودید، همان چیزها را می‌دیدید و می‌شنیدید. ما از واقعیت سخن می‌گوییم، نه از قصه و داستان».

به یاد داشته باشید که پطرس قصد دارد چه نکته‌ای را خاطر نشان سازد. نکته پطرس یک دفاعی‌نامه پیچیده و مبهم و بی‌روح نیست. خواست او این است که مقدسان، پاک و قدوس باشند. او می‌خواهد ایشان در پرتوی بازگشت مسیح زندگی کنند. پطرس سعی بر این دارد آنها را از بازگشت دوباره مسیح مطمئن سازد. یکی از راههای اثبات بازگشت پرجلال، سهمگین، حیرت‌آور، شگفت‌انگیز، و هولناک مسیح در تاریخ این است که پطرس به آن ایمانداران یادآوری کند که او ظاهر پرجلال، سهمگین، حیرت‌آور، شگفت‌انگیز، و هولناک مسیح را به چشم خود دیده است. پطرس روی دیگر چهره مسیح را به وضوح و روشنی مشاهده نموده بود. او عیسی را در ردای پادشاهی‌اش در الوهیت کامل دیده بود. پطرس می‌دانست که مسیح فراتر از یک نجار بود. او فراتر از یک مرجع تقلید روشنفکر بود. او فراتر از یک انسان دلسوز بود که بدون غرض‌ورزی و قضاوت کردن، باعث تشویق و دلگرمی همه کس و همه چیز بود. وقتی پطرس عیسی را در آن ابهت و شکوهش، در آن سپیدی درخشان و خیره‌کننده مشاهده کرد، وقتی ابر جلال بر ایشان سایه افکند، در آن لحظه فهمید که عیسی کسی نبود که بتوان او را شوخی گرفت. هنگامی که عیسی دوباره باز گردد، چشم ما نیز به این حقیقت گشوده خواهد شد که زندگی در ناپاکی و ناراستی با جلال مسیح همخوانی ندارد. همه ما به این مهم پی خواهیم برد، حتی اگر برای برخی از ما دیگر خیلی دیر باشد. منظور اصلی پطرس همین حقیقت است؛ و این حقیقت به تاریخ، و شهادت شاهدان عینی وابسته است.

مکتوب است

مطلب اصلی که پطرس در رابطه با بازگشت مسیح عنوان می‌کند، به قابل اعتماد بودن اصالت نوشته‌ها نیز متکی می‌باشد (دوم پطرس ۱۹:۱-۲۱). کلام انبیا بر آنچه پطرس با چشمان خود شاهد بود و آن را بازگو نمود، ارجحیت داشت. هر آنچه پطرس و یعقوب و یوحنا به چشم خود بر آن کوه مشاهده کردند، و هر آنچه بر بازگشت دوباره مسیح، و داوری نهایی دلالت داشت، جملگی بر کلام انبیا که قبلاً در این باره نبوت کرده بودند، مهر تأیید می‌زدند (آیه ۱۹). پطرس به کلام مکتوب

خدا اطمینان داشت. اما اطمینان شما به کتاب مقدسی که در دست دارید، نمی تواند بیشتر از اطمینان پطرس باشد.

این آیات درباره ماهیت کتاب مقدس، سه حقیقت را به ما می آموزند. به این سه حقیقت توجه نمایید:

نخستین حقیقت این می باشد که کتاب مقدس کلام خدا است. شاید به نظر برسد لازم نباشد که این جمله را خاطر نشان سازیم. اما در بیان فعل «است» معنایی مهم و پراهمیت نهفته می باشد. شماری از مسیحیان تحت تأثیر جنبشی معروف به «راست دینی نوین» که پایه گذارش الیهدانی به نام کارل بارْت است، به صراحت نمی گویند که کتاب مقدس کلام خدا «است». بنا بر استدلال این افراد، کتاب مقدس «حاوی» کلام خدا است، یا کتاب مقدس به کلام خدا «تبدیل» می شود، و یا در موقعیت خاصی که خدا از طریق کتاب مقدس با ما صحبت می کند، «آن گاه» کتاب مقدس کلام خدا است. جنبش «راست دینی نوین» تلاش می کند تا این طرز فکر را بقبولاند که کلام مکتوب کتاب مقدس، الهام الهی نیست. حال آنکه این ادعا برای پطرس رسول، ادعایی غریب بود. هر آنچه پطرس درباره «نبوت» و «کلام انبیا» با قاطعیت ادعا می کند، به کلام مکتوب کتاب مقدس اشاره دارد.

پطرس در این آیات، در اشاره به کلام خدا از سه اصطلاح مختلف استفاده می کند: «کلام انبیا» (آیه ۱۹)، «نبوت کتاب» (آیه ۲۰)، «نبوت» (آیه ۲۱). معنای همه این عبارات به نوعی به نبوت اشاره می کنند، و کمابیش می توانند به جای یکدیگر به کار روند. نکته مهمی که باید به آن توجه کنیم، این است که واژه ای که در زبان یونانی برای «کتاب» (آیه ۲۰) به کار رفته است، *graphe* نام دارد. این واژه یونانی به چیزی اشاره دارد که مکتوب شده باشد. پطرس به هنگام نوشتن آیه ۲۰ به روایات شفاهی، یا خطابه و سخنرانی فکر نمی کرد. منظور او نوشته ای مکتوب بود. چشم انداز پطرس به الهام الهی بودن کلام خدا صرفاً به کلام شفاهی انبیا، یا خطابه و موعظه کلام محدود نبود. پطرس کلام مکتوب در کتاب مقدس را مد نظر داشت. وقتی پطرس در صحبت از بازگشت دوباره مسیح، به کلام انبیا اشاره می کند، کل عهدعتیق را در نظر دارد. همان طور که عبارت «تورات و نوشته های انبیا» معمولاً

به عهدعتیق اشاره داشت (متی ۱۲:۷)، به کار بردن جداگانه واژگان «تورات» و «انبیا» نیز می‌تواند به طور مستقل به کل عهدعتیق اشاره داشته باشند. هیچ یهودی هرگز عهدعتیق را تفکیک نمی‌کرد؛ به این معنی که بخشهایی از آن را معتبرتر از بخشهای دیگر به حساب آورد (دوم تیموتائوس ۳:۱۶). هر آنچه درباره «تورات» صدق می‌کند، درباره «انبیا» نیز صادق است؛ و هر آنچه درباره «انبیا» صحت دارد، درباره «تورات» نیز صحت خواهد داشت. به کار بردن عبارت «کلام انبیا» صرفاً یک شیوه بیان برای اشاره به مکاشفه مکتوب در کلام خدا است. به قول کالوین: «بنا بر آنچه درک نموده‌ام، کلام انبیا و نبوت کتاب به معنی همه آن چیزی است که در کل کتاب مقدس ثبت شده است».^۲

توجه به همه این موارد اهمیت بسیاری دارد، چرا که نشان می‌دهند اقتدار و اصالت کلام خدا در کلام مکتوب خدا است؛ یعنی در هر واژه، هر جمله، و هر بند از کتاب مقدس. این اقتدار و اصالت صرفاً به تجربیات درونی ما و حقیقتی که دلمان بر آن شهادت می‌دهد، متکی نیست. برخی از افراد به نوشته‌های مکتوب علاقهای ندارند؛ چون وقتی مطلبی روی کاغذ ثبت می‌شود، همواره پایدار و پابرجا می‌ماند؛ حال آنکه انسانها دوست ندارند حقیقت در جایی ثبت گردد. وقتی صحبت از الهام گشتن به میان می‌آید، انسانها ترجیح می‌دهند با یک حس ذهنی و درونی روبه‌رو شوند. آنها مایلند در این مورد بیشتر به تجربیاتشان تکیه کنند. اما بنا بر گفته دوم پطرس ۱:۱۹-۲۱ الهام کلام مقدس خدا واقعیتی عینی است که به احساسات و تجربیات و برداشتهای شخصی ما وابسته نیست.

اما همه آنچه درباره ویژگیهای الهام الهی بودن کتاب مقدس گفته شد، به این معنا نیست که مسیحیانی که به مسیحیان انجیلی معروفند، تجربیات و حالات ذهنی و درونی را نادیده می‌گیرند. کاملاً برعکس است. ما باید به کلام الهام شده «مثل چراغی درخشنده در مکان تاریک» توجه نماییم (آیه ۱۹). کلام خدا ما را به گناه ملزم می‌سازد، راه را به ما نشان می‌دهد، و ما را از تاریکی به نور می‌آورد. ما خود

^۲ John Calvin, *Commentaries on the Catholic Epistles*, trans. and ed. John Owen (Grand Rapids, MI: Baker, 1993 [1855]), 391.

را در کلام خدا غوطه‌ور می‌سازیم تا ستارهٔ صبح یعنی مسیح در دل‌های ما طلوع کند (اعداد ۱۷:۲۴-۱۹؛ مکاشفه ۱۶:۲۲). هدف از مکاشفهٔ کلام خدا فقط انتقال یک سری اطلاعات نیست. احساسات و عواطف، نیایش و پرستش، و اطاعت و تسلیم نیز از اهداف این مکاشفه می‌باشند. فقط هنگامی که از کتاب مقدس که کلام خدا در بُرون ما است عمیقاً می‌نوشیم، می‌توانیم مسیح که درون ما است را عمیقاً بشناسیم.

دومین حقیقت این می‌باشد که سهیم بودن انسان در مکتوب نمودن کتاب مقدس، از ارزش و اعتبار الهی کتاب مقدس نمی‌کاهد. برخی مدعی بوده و هستند که مسیحیانی که کل آموزه‌های کتاب مقدس را باور دارند، در صحبت از الهام بودن کتاب مقدس معتقدند که نویسندگان کتاب مقدس، مثل یک دستگاه خودکار، کلام خدا را ثبت کرده‌اند. به ادعای این افراد، مسیحیان انجیلی بر این باورند که نویسندگان کتاب مقدس صرفاً یک ابزار بودند که بدون هیچ‌گونه کنش و واکنشی، هرچه از آسمان به آنها وحی می‌شد را به اصطلاح، طوطی‌وار ثبت می‌کردند. اگرچه این ادعا بارها و بارها تکرار شده، اما هرگز از هیچ‌یک از الهیدانان انجیلی نشنیده‌ام که در مورد الهام بودن کتاب مقدس به این شکل صحبت کنند. البته این حقیقت دارد که الهیدانان قدیمی گاهی در اشاره به عاری از خطا و اشتباه بودن کتاب مقدس به گونه‌ای صحبت کرده‌اند که گویا نویسندگان کلام خدا، جملات را به صورت دیکته‌وار ثبت نموده‌اند. قصد آن الهیدانان قدیمی این بود که بر کامل و بی‌نقص بودن کتاب مقدس تأکید نمایند، نه اینکه روند نگارش کتاب مقدس، و مکتوب نمودن متنی که به نویسندگان الهام شده بود را توصیف نمایند (گویا این تأکیدات و توصیفات احتمالاً بیشتر مشکل‌ساز بوده‌اند تا مفید و موثر). دوم پطرس ۱:۲۱ می‌فرماید: «مردمان به روح القدس مجذوب شده» و کلام خدا را بر زبان آوردند و آن را مکتوب نمودند. الهیدانان انجیلی نیز بارها و بارها بر همین حقیقت تأکید داشته‌اند.

معمولاً در توصیف روند الهام کلام خدا این اصطلاح را به کار می‌برند: «عملکرد هم‌زمان». به این معنا که خدا از هوش و مهارت انسان‌های خطاپذیر استفاده نموده تا کلام الهی و عاری از خطایش را مکتوب سازد. از یک نظر، کتاب مقدس هم کتابی

الهی است، هم کتابی است که انسان نیز در آن نقش دارد. اما این اصلاً به آن معنا نیست که در کلام خدا خطا و اشتباهی وجود دارد. این نکته که کتاب مقدس هم الهام الهی است و هم انسان در نگارش آن سهیم بوده است، دلیلی بر این نیست که کتاب مقدس دارای کم و کاستی باشد. به همین ترتیب، این حقیقت که مسیح دارای دو ذات می‌باشد، به این معنا نیست که منجی ما می‌توانسته مرتکب گناه شود. کالوین دربارهٔ انبیا چنین می‌گوید: «[آنها] به خود اجازه نمی‌دادند مطلبی را از خودشان اعلام کنند. انبیا مطیعانه از روح القدس که هادی‌شان بود پیروی می‌کردند. روح القدس بر زبان ایشان کنترل داشت، گویی که دهان ایشان معبد روح القدس بود».^۳

فعل «مجنوب شد» (آیهٔ ۲۱) در زبان یونانی، phero تلفظ می‌شود. این فعل در همین آیه «آورده» ترجمه شده، و در آیهٔ ۱۷ «رسید» عنوان گشته است. این فعل به یک نتیجهٔ مسلم اشاره دارد: نتیجه‌ای که به سرانجام می‌رسد، و یکی دیگر به ثمر رسیدن آن نتیجه را تضمین می‌کند. کلامی که از آسمان نازل شد (آیات ۱۷-۱۸)، و کلامی که از دهان انبیا خارج گشت (آیهٔ ۲۱)، در نهایت از یک منبع صادر گشتند: از جانب خدا.

بی. بی. وارفیلد چنین توضیح می‌دهد:

این افعال [مجنوب شد، رسید] افعالی خاص هستند. آنها را نباید با معنای این عبارات اشتباه گرفت: راهنمایی، هدایت، کنترل، یا حتی رهبری نمودن. معنای این افعال، و رای همهٔ این معانی است. این افعال از معاونتی سخن می‌گویند که عملکردی پویا و فعال دارد. آنچه «مجنوب شد» به قدرت «مجنوب کننده» بود، و به قدرت «مجنوب کننده» بیان شد، نه به قدرت آن کسی که «مجنوب شد»، و به منظور به انجام رساندن اهداف و مقاصد «مجنوب کننده» بود، و نه اهداف و مقاصد آن کسی که «مجنوب شد». در اینجا عنوان شده آن مردمان که از جانب خدا سخن گفتند، به وسیلهٔ روح القدس مجنوب گشته، و به

^۳ به مرجع نامبرده در پاورقی ۲ رجوع شود.

قدرت روح القدس عمل نمودند تا قصدی که او اراده نموده را به انجام برسانند. بنابراین، هرچه گفتند، به قوت روح القدس، و کلام روح القدس بود نه کلام خودشان. به همین دلیل است که «کلام انبیا» این چنین معتبر و قابل اطمینان است. اگرچه انسان وسیله‌ای بود تا کلام خدا مکتوب گردد، اما از آنجا که آن مردمان «به روح القدس مجذوب» شدند، کلامی که مکتوب نمودند، بی چون و چرا کلام الهی به حساب می‌آید.^۴

این حقیقت که کتاب مقدس با الهام الهی نوشته شده است، نقش انسان را در به قلم درآوردن کلام خدا کم‌رنگ نمی‌کند؛ درست همان‌طور که نقشی که انسان در این خصوص به عهده داشته، از بی نقص بودن و الهی بودن کلام خدا نمی‌کاهد. سومین حقیقت این می‌باشد که کتاب مقدس عاری از اشتباه است. کلام خدا حاصل تفسیر انسان نیست (دوم پطرس ۱: ۲۰). محتویات کلام خدا از ذهن پریشان انسان تراوش نکرده است. علاوه بر این، پطرس شهادت می‌دهد که هیچ نبوت «به اراده انسان» هرگز آورده نشد (آیه ۲۱). کالوین به ما می‌آموزد که باید با حرمت و احترام به کتاب مقدس نزدیک شویم. این حرمت و احترام تنها زمانی به وجود می‌آید که «متقاعد گردیم این خدا است که با ما سخن می‌گوید، نه انسان فانی.»^۵ ما باید باور کنیم که نبوتها «وحی مسلم خدا هستند، چرا که نبوتها از عقاید شخصی انسانها حاصل نگشته‌اند.»^۶ پطرس ما را آگاه می‌سازد که نویسنده اصلی و نهایی کتاب مقدس کسی جز خدا نیست.

آیات بسیار زیادی وجود دارند که نشان می‌دهند کتاب مقدس عاری از اشتباه است. اما ساده‌ترین و مسلم‌ترین استدلال این است: کتاب مقدس زاده اراده انسان نیست؛

^۴ Benjamin B. Warfield, *The Inspiration and Authority of the Bible* (Phillipsburg, NJ: Presbyterian & Reformed, 1948), 137.

به بیان دقیق‌تر، وارفیلد سه گونه مکاشفه را در کتاب مقدس در نظر گرفته است: تجلی برونی، رهنمود درونی، و عملکرد هماهنگ (۹۶-۸۳). او عهدعتیق که با نبوتهای پی در پی همراه بود را در دسته دوم قرار می‌دهد. در نظر او نبوتهای کلام خدا برای انبیای عهدعتیق به اندازه رسولان که عهدجدید را مکتوب نمودند، مکشوف نبودند. با این حال، وارفیلد هشدار می‌دهد که انبیا و رسولان را کاملاً از هم متمایز نکنیم، و به این نکته توجه نماییم که انبیا با هوش و ذکاوت خود کلام خدا را مکاشفه می‌گرفتند؛ همان‌طور که در رساله دوم پطرس ۱: ۱۹-۲۱ می‌بینیم که کل کلام خدا «کلام انبیا» نامیده می‌شود.

^۵ Calvin, *Commentaries on Catholic Epistles*, 390.

^۶ به مرجع نامبرده در پاورقی ۵ رجوع شود.

کتاب مقدس از جانب خدا نازل شده است. و اگر کتاب مقدس، کلام خدا است، پس باید کل آن حقیقت باشد، چرا که محال است در ذات خدا فریب و اشتباه یافت شود.

خطاناپذیر بودن به این معنا است که کلام خدا همواره مافوق ما است، و ما هرگز نمی‌توانیم بر کلام خدا چیره گردیم. وقتی ادعا می‌کنیم که کلام خدا خطا پذیر است، در واقع خودمان را در جایگاهی قرار می‌دهیم که کلام خدا را قضاوت کنیم. ما مدعی می‌شویم که این حق و توانایی را داریم تا مشخص نماییم چه بخشهایی از مکاشفه خدا قابل اعتماد هستند، و چه بخشهایی قابل اعتماد نیستند. وقتی نمی‌پذیریم که کتاب مقدس از هر نظر قابل اعتماد است؛ یعنی در اصل ادعاهای آن را در رابطه با تاریخ نمی‌پذیریم؛ تعالیمش را در رابطه با جهان مادی نمی‌پذیریم؛ معجزاتش را و جزئی‌ترین جزئیاتی را که کلام خدا تأیید می‌نماید، به کل رد می‌کنیم، آن‌گاه مجبوریم یکی از این دو نتیجه‌گیری را بپذیریم: یا کتاب مقدس از جانب خدا نیست، و یا خدا گاهی قابل اعتماد نیست. پذیرش هر یک از این دو دیدگاه ثابت می‌کند که ما مسیحیانِ ظاهری هستیم نه مسیحیان واقعی. این نتیجه‌گیری‌های نامبرده نشانه تسلیم شدن واقعی به پدر نیستند، شادی ما را در مسیح تکمیل نمی‌کنند، و روح القدس را حرمت نمی‌نهند. حال آنکه این روح القدس بود که در مردمان عمل نمود تا نبوتها را بر زبان آورند، و کتاب مقدس خدا را مکتوب نمودند.

شاید دفاع از آموزه خطاناپذیر بودن کتاب مقدس به نظر برخی احمقانه به حساب آید، و به نظر برخی عامل تفرقه و جدایی باشد. اما حقیقت این است که آموزه مورد نظر، هسته اصلی ایمان ما است. انکار کردن، بی‌اعتنایی نمودن، سانسور کردن، تغییر دادن، نپذیرفتن، یا نفی کردن آنچه در کلام خدا ثبت شده، گناه بی‌ایمانی است. همه باید همصدا بگوییم: «بلکه خدا راستگو باشد، و هر انسان دروغگو» (رومیان ۳: ۴). نمی‌شود به اصطلاح یک پیامان این طرف باشد و یک پیامان طرف دیگر. نمی‌شود یک سری آیات کتاب مقدس را حقیقت بدانیم و یک سری دیگر را معتبر و موثق نپنداریم (بنا بر سنجش و قضاوت خودمان). این

نوع مسیحیت سازشگر علاوه بر اینکه با درک و بینش مطلق کتاب مقدس جور در نمی آید، جانهای تشنه را هم سیراب نخواهد کرد. این نوع مسیحیت، آن خدایی که گمشدگان محتاج شناختش هستند را به آنها معرفی نمی کند. اگر نتوانیم باور کنیم که خدا از نیستی، هستی آفرید، به باکره فرزندی بخشید، و پسر خود را در روز سوم زنده کرد، چطور می توانیم باور کنیم که همان خدا قادر است شگفتیها بیافریند، خطایای ما را بیامرزد، بر گناهان ما چیره شود، و در دنیایی تاریک به ما امید بخشد؟ جی. آی. پَکر چنین هشدار می دهد: «نمی توان با شک و تردید به کتاب مقدس نگاه کرد و دچار ضرر و زیانی نشد که آن سرش ناپیدا است. این ضرر و زیان هم به کل حقیقت لطمه می زند، هم به هر آنچه در بر گیرنده حیات است. بنابراین، اگر خواسته دلمان این است که هم جامعه به لحاظ روحانی بیدار و تازه شود، و هم کلیساها و زندگیهای شخصی مان، باید قابل اعتماد بودن مطلق کتاب مقدس؛ یعنی عاری از خطا بودن آن، و اینکه کتاب مقدس کلام الهام شده خدا و آزادی بخش است را در بوق و کرنا جار زنیم».^۷

چیزی مطمئن تر وجود ندارد

کلام خدا حقیقت است. خبر خوش عیسی مسیح در واقعیتهای تاریخ ثبت گشته است. کودکی از یک زن در بیت لحم زاده شد. هزاران نفر او را دیدند و او را می شناختند. او معجزاتی انجام داد که توده های مردم به چشم خود شاهد بودند. او مرد، زنده شد، و به بیش از پانصد تن ظاهر گشت (اول قرنیتان ۱۵:۶). همه می دانستند قبر او کجا بود. اما قبرش خالی بود و همه می توانستند خالی بودنش را به چشم ببینند. سه تن از شاگردانش در رویداد تبدیل چهره اش در کوه، ابهت و جلال او را مشاهده کردند. آنها آن صحنه را دیدند، و آنچه خودشان یا سایر یاران صمیمی شان دیده بودند را به روشنی بازگو نمودند. ما پیگیر اسطوره و افسانه نیستیم. ما به داستانهایی سرشار از پند و اندرز اخلاقی

J. I. Packer, *Truth and Power: The Place of Scripture in the Christian Life* (Wheaton, IL: Harold Shaw, 1996), 55.

علاقه نداریم. ما به ماجراها و تجربیات روحانی‌ای امید نیستیم که می‌دانیم وقوعشان به لحاظ تاریخی غیر ممکن است. همه رویدادهای انجیل به واقع اتفاق افتادند. خدا آن رویدادها را از پیش بیان کرده بود. او آنها را به انجام رساند. خدا به نویسندگان کلامش الهام بخشید تا آن رویدادها را ثبت نمایند. پس باید آن شرح رویدادها را باور کنیم. هیچ مطلبی در کتاب مقدس، زائیده اراده انسان نیست. خدا انسانها را به کار گرفت تا کلامش را مکتوب نمایند؛ اما آن مردمان کارشان را با هدایت روح القدس به انجام رساندند. کتاب مقدس کتابی کاملاً قابل اطمینان است، کتابی بی‌اشتباه است، کتابی مقدس است، کتابی الهی است.

از این ادعای غافلگیرکننده دوم پطرس ۱:۱۹ غافل نمانید. پطرس پس از اینکه ماجراهای حیرت‌انگیز تبدیل چهره مسیح در کوه را با جزئیات کامل شرح می‌دهد، پس از اینکه می‌کوشد تا توضیح دهد که همه آن رویدادها را به چشم خود شاهد بوده است، و پس از اینکه با تلاش بسیار، سعی بر این دارد تا به ما نشان دهد از حقیقتی تاریخی و تأیید شده و پابرجا سخن می‌گوید، پس از همه اینها خاطرنشان می‌سازد که «کلام انبیا را نیز محکم‌تر داریم.» کلام مکتوب خدا قبل از تجربه پطرس نیز حقیقت بود. شهادت پطرس صرفاً بر حقیقتی محکم و مسلم و مطمئن، مهر تأیید زد.

شماری از پژوهشگران معتقدند که آیه ۱۹ باید به این شکل ترجمه شود: «و چیزی بس مطمئن‌تر داریم.» در این صورت، پطرس می‌توانست خاطرنشان سازد که کلام انبیا در کتاب مقدس، شهادتی مستحکم‌تر و مطمئن‌تر از شهادت پطرس در رابطه با مشاهده عینی رویداد نامبرده بود. در نتیجه، معنی گفته پطرس این می‌بود: «اگر به چشمان من اعتماد ندارید، به کلام انبیا اعتماد کنید. کلام خدا قابل اطمینان‌تر از ادراک من است.» البته با همین ترجمه‌ای که اکنون از آیات ۱۹-۲۱ در دست داریم نیز معنا و مفهوم این حقیقت تغییر نمی‌کند. خواه برای پطرس کلام انبیا از طریق آنچه دید تأیید گردد، خواه کلام انبیا مطمئن‌تر از مشاهداتش باشد، نظر پطرس نسبت به کتاب مقدس تغییر نمی‌کند: اقتدار و اصالت هیچ گفته و اظهار نظری بالاتر از اقتدار و اصالت کلام خدا نخواهد بود. بنیان و شالوده محکم‌تری از

بنیان و شالودهٔ کلام مکتوب خدا وجود ندارد. کلام مکتوب خدا ختم کلام است؛ هیچ استدلال و برهان دیگری وجود ندارد که بتواند در مقایسه با کلام خدا حرف آخر را بزند.

وقتی صحبت از کلام خدا به میان می‌آید، آیا نظر شما هم مانند نظر رسولان مسیح است؟ شما می‌توانید به تفسیر خودتان از کتاب مقدس بهای زیادی دهید، اما نمی‌توانید از تفسیری که کتاب مقدس از خودش ارائه می‌دهد، فراتر روید. شما می‌توانید در آن اقتداری که به کتاب مقدس می‌نگرید، اغراق کنید، اما نمی‌توانید آن نگرشی را که کتاب مقدس به شما دارد و آن را مقتدرانه اعلام می‌کند، اغراق‌آمیز بدانید. شما می‌توانید بنا بر تفسیر خودتان، از کلام خدا به نتیجه‌گیری‌های اشتباه برسید، اما نمی‌توانید هیچ‌گونه نتیجه‌گیری اشتباهی را در کلام خدا پیدا کنید. شما جدا از کتاب مقدس، به مکاشفهٔ خاص دیگری از جانب خدا احتیاج ندارید. می‌توانید هر روز به صدای خدا گوش دهید. مسیح هنوز هم سخن می‌گوید، چرا که روح القدس لب به سخن گشوده است. اگر می‌خواهید صدای خدا را بشنوید، به سراغ کتابی بروید که گفته‌های محض خدا در آن ثبت شده است. در کلام خدا غرق شوید. چیزی مطمئن تر از کلام خدا نخواهید یافت.

کلام خدا بسنده است

خدا که در زمان سلف به اقسام متعدد و طریقه‌های مختلف به وساطت انبیا به پدران ما تکلم نمود، در این ایام آخر به ما به وساطت پسر خود متکلم شد که او را وارث جمیع موجودات قرار داد، و به وسیله او عالمها را آفرید؛ که فروغ جلالش، و خاتم جوهرش بوده، و به کلمه قوت خود، حامل همه موجودات بوده، چون طهارت گناهان را به اتمام رسانید، به دست راست کبریا در اعلیٰ علیین بنشست؛ و از فرشتگان افضل گردید، به مقدار آنکه اسمی بزرگ‌تر از ایشان به میراث یافته بود.

عبرانیان ۴۰:۱

تا به حال برایتان این سوال پیش آمده که آیا کتاب مقدس به راستی قادر است در عمیق‌ترین مشکلات و سختیها مددکارتان باشد؟ آیا با این کشمکش دست و پنجه نرم کرده‌اید که زندگی‌تان را چگونه پیش برید، و آرزو کنید که ای کاش در این رابطه، کلامی خاص از جانب خدا بر شما مکشوف می‌گشت؟ آیا تا به حال با خود فکر کرده‌اید که آنچه کتاب مقدس در رابطه با مسایل جنسیتی تعلیم می‌دهد، به تغییر و تحول و به روز شدن نیاز دارد؟ آیا تا به حال آرزو داشته‌اید به جای مطالعه تدریجی و قدم به قدم کتاب مقدس، به یک باره مکاشفه‌ای مستقیم‌تر و شخصی‌تری برایتان آشکار می‌گشت؟ آیا تا به حال در خلوت خودتان دلتان خواسته مطلبی به کلام خدا بیفزایید تا به اصطلاح، آن را ایمن‌تر گردانید؟ آیا تا به حال دلتان خواسته مطلبی به کتاب مقدس اضافه کنید تا آن را دلچسب‌تر نمایید؟

آیا تا به حال با این فرض پیش رفته‌اید که چرا کتاب مقدس در خصوص شیوه پرستش خدا، یا چگونگی نظم و ترتیب کلیسایش چیزی نگفته است؟ آیا تا به حال این احساس را داشته‌اید که کتاب مقدس برای وفاداران زیستن در دنیای امروز بسنده نیست؟ اگر پاسختان به هر یک از این سوالات مثبت است، پس با بسنده بودن کتاب مقدس کلنجار می‌روید. البته بدیهی است که همه ما هر از گاهی چنین احساسی خواهیم داشت.

بیشتر مسیحیان با صفات خدا آشنا هستند. به هر حال همه ما در مقطع و میزانی مشخص، درباره صفات خدا مطالعه نموده‌ایم؛ صفاتی از جمله قدوسیت، عدالت، حاکمیت، نیکویی، رحمت، محبت، دانای مطلق بودن، و هر ویژگی دیگری که جزو صفات الهی قرار می‌گیرد. اما شک دارم بتوانیم صفات و ویژگیهای کتاب مقدس را نام ببریم، چه رسد به اینکه آنها را توضیح دهیم. طبق آنچه از دیرباز رسم بوده، الهیدانان پروتستان همواره بر چهار ویژگی اصلی کتاب مقدس تأکید نموده‌اند: بسندگی، شفافیت، اقتدار، ضرورت. هر یک از این ویژگیها بر حقیقتی مهم درباره کتاب مقدس تأکید می‌نمایند:

بسندگی: کتاب مقدس هر آنچه برای رسیدن به رستگاری و خداپسندانه زیستن نیاز داریم، در اختیارمان قرار می‌دهد. ما به مکاشفه تازه‌ای از آسمان احتیاج نداریم.

شفافیت: پیغام نجاتبخش عیسی مسیح به وضوح و روشنی در کتاب مقدس عنوان شده است. هر که گوش شنوا دارد، می‌تواند این پیغام را درک نماید. ما به هیچ مرجع تقلیدی احتیاج نداریم که معنا و مفهوم کتاب مقدس را برایمان توضیح دهد.

اقتدار: کلام خدا همیشه حرف آخر را می‌زند. هرگز نباید اجازه دهیم که علم، یا تجربیات انسانی، یا حتی اصول و قواعد کلیسا بر کتاب مقدس مقدم شوند.

ضرورت. مکاشفهٔ عمومی برای رستگار ساختن ما کفایت نمی‌کند. ما با تجربیات شخصی، یا خرد انسانی نمی‌توانیم خدا را آن‌گونه بشناسیم که به رستگاری‌مان ختم شود. ما به کلام خدا احتیاج داریم تا رسم زندگی را به ما بیاموزد، تا مسیح را به ما بشناساند، تا راه رستگار شدن را به ما نشان دهد.

به بیان دیگر، می‌توانیم ویژگی‌های نامبرده را به این شکل بیان کنیم: کلام خدا حرف آخر است؛ کلام خدا قابل درک است؛ کلام خدا ضروری است؛ کلام خدا کافی است. بررسی هر یک از این ویژگی‌ها به یک فصل مجزا احتیاج دارد. در این فصل به بسنده بودن کتاب مقدس می‌پردازیم.

بیش از حد کفایت

آموزهٔ بسنده بودن کتاب مقدس که گاهی کاملیت کتاب مقدس نیز نامیده می‌شود، به این معنا است: «کتاب مقدس آن‌قدر واضح و شفاف است که ما را برای به انجام رساندن مسوولیت‌های کنونی‌مان در قبال خدا پاسخگو می‌گرداند.»^۱ این یک آموزهٔ اخلاقی است. این آموزه در را به روی هر گونه عذر و بهانه برای ناطاعتی می‌بندد. کسی نمی‌تواند بگوید خدا آن‌قدر به ما مکاشفه نداده که بتوانیم رستگار شویم، و یا برای خشنودی او زیست نماییم. کتاب مقدس ما را کاردان «و به جهت هر عمل نیکو آراسته» می‌سازد (دوم تیموتائوس ۳: ۱۶-۱۷). لازم نیست برای روبه‌رو شدن با دشواری‌های روزمره، به کتاب مقدس چیزی بیفزاییم؛ و یا به منظور هماهنگ شدن با معیارهای دنیای امروز، چیزی از آن بکاهیم. کلام خدا عالی و کامل است، و هر آنچه برای شناخت مسیح، نجات و رستگاری، و زندگی خداپسندانه احتیاج داریم، در اختیار ما می‌گذارد. به قول یکی از پدران کلیسا به نام آتاناسیوس: «کلام مقدس و الهام‌شدهٔ الهی برای شرح و توضیح حقیقت، کافی و بسنده است.»^۲

^۱ John M. Frame, *The Doctrine of the Word of God* (Philipsburg, NJ: Presbyterian & Reformed, 2010), 226.

^۲ Timothy Ward, *Words of Life: Scripture as the Living and Active Word of God* (Downers Grove, IL: IVP Academic, 2009), 107.

شاید بتوان گفت از میان چهار ویژگی کتاب مقدس، بسنده بودن آن یکی از مواردی است که مسیحیان انجیلی بیش از هر چیز دیگر به فراموشی می سپارند. اگر مسیحیان لیبرال با اقتدار کتاب مقدس مشکل دارند، و مسیحیان پُست مدرن با شفافیت کتاب مقدس؛ و اگر ضرورت کتاب مقدس مشکل کسانی است که به وجود خدا اعتقادی ندارند، و یا نمی توانند امور الهی و فرا طبیعی را با قاطعیت باور کنند، جماعت مسیحیانی که خود را متعهد به رفتن به کلیسا می دانند نیز به سرعت به بسنده بودن کتاب مقدس شک می کنند. ما می توانیم درباره کتاب مقدس هیچ گونه برداشت اشتباهی نداشته باشیم، و حتی به طور منظم و مرتب نیز آن را مطالعه کنیم، اما هنگامی که زندگی چهره ناخوشایندش را رو می نماید، و یا اگر کمی کسالت آور می شود، به دنبال کلماتی جدید، مکاشفه ای جدید، و تجربیاتی جدید هستیم تا ما را به خدا نزدیک تر گردانند. گاهی نسبت به توصیف عهد جدید از آسمان بی حس و بی تفاوت می شویم، اما شیفته تجربیات کودکی می گردیم که ادعا می کند به آسمان رفته و بازگشته است. مقالات مجله ای درباره «گفتگوی من با خدا» (در فصل ۲) تا پرفروش ترین کتابها را می کاویم، کتابهایی که خدا را به گونه ای توصیف نموده اند که قرار است ارتباطی خاص و خصوصی با ما برقرار کند. اما در این کند و کاوها به شکلی رفتار می کنیم که گویا کتاب مقدس برایمان کفایت نمی کند. آه که اگر علاوه بر کتاب مقدس می توانستیم مرجع دیگری در اختیار داشته باشیم، واقعاً به عیسی نزدیک تر می شدیم، و به محبت او به خودمان بیشتر پی می بردیم.

البته واقعیت این است که کار نجاتبخش مسیح که پایان نقشه رستگاری خدا برای انسان می باشد، به مکاشفه نهایی که مسیح برایمان مکشوف نموده، تنگاتنگ گره زده شده است.

پسر برتر خدا

آنچه در نخستین آیات کتاب عبرانیان عنوان شده، هسته مرکزی کل کتاب عبرانیان است. خدا از طریق پسرش سخن گفته است. این پسر از هر انسان، از هر

مخلوق آسمانی، از هر قاعده و رسم و آیین و تشریفات مذهبی، و از هر طریق مکاشفه و نجات و رستگاری در گذشته، برتر است. به همین دلیل است که در آیات ۱ و ۲ همه چیز با هم مقایسه می‌گردد.

اعصار. زمانها و اعصار گذشته «زمان سلف» بودند. اما اکنون «در این ایام آخر» به سر می‌بریم. این الزاماً بدان معنا نیست که جهان به زودی به پایان می‌رسد. این اصطلاح به این معنا است که به عصری جدید وارد شده‌ایم، به عصر روح‌القدس. ما به کمال دورانی قدم نهاده‌ایم که نجات و رستگاری عظیم به انجام رسیده است. مرگ و رستاخیز عیسی جهان را به دوران دیگری وارد کرد. تا پایان جهان هیچ راه نجات و رستگاری تازه‌ای پدیدار نخواهد گشت. برای همین است که در روزهای آخر به سر می‌بریم.

دریافت‌کنندگان. در زمانهای گذشته، خدا با «پدران ما» سخن گفت؛ یعنی با نیاکان یهودیان که «پاتریارخ‌ها» نامیده می‌شدند. اما در این روزها خدا «با ما» سخن گفته است. اکنون در عصر و زمانه دیگری هستیم، و خدا با مردمان این عصر و زمانه صحبت می‌کند.

نمایندگان. اکنون خدا به روشی دیگر سخن گفته است. اما در روزگاران گذشته، به واسطه «انبیا» سخن گفت. این انبیا هم شامل انبیای سرشناس قدیمی مانند موسی بودند که با نبوتی از جانب خدا دست به عمل زدند؛ و یا انبیایی که کلام نبوت شده را مکتوب نمودند (یعنی کلام مکتوب در عهدعتیق). خدا «به وساطت انبیا» سخن گفته بود. اما در این روزهای آخر «به وساطت پسر خود» سخن گفته است. عیسی مسیح شخصیت خدا را مکشوف نموده، اراده خدا را برای ما روشن ساخته، و راه نجات و رستگاری را به ما نشان داده است.

طریقها. خدا در گذشته بارها و بارها (در تلفظ یونانی: polymeros) و به طریقهای مختلف (polytropos) سخن گفت. خدا از طریق خواب و رویا، ندایی رسا، بوتۀ سوزان، ستون آتش، نوشتن بر روی دیوار، و حتی از طریق یک الاغ با مردمان سخن گفت. اما این مربوط به قدیم بود، مربوط به عصر گذشته. حال آنکه خدا در این روزهای آخر فقط از یک طریق؛ یعنی از طریق خداوند عیسی مسیح سخن

گفته است. این مقایسه غیر مستقیم حاکی از آن است که اگرچه خدا در گذشته به طریقهای مختلف با قومش سخن گفت، اکنون فقط یک طریق مکاشفه وجود دارد: طریق پسرش.

همه این تفاوتها ما را به یک نتیجه گیری می‌رساند. این نتیجه گیری به شکلی باشکوه در آیات ۲-۴ از رساله عبرانیان فصل ۱ بیان شده است: مسیح برترین و آخرین نماینده و کارگزار خدا است برای به انجام رساندن نقشه رستگاری خدا برای انسان. او آخرین و برترین طریق مکاشفه خدا است. نویسنده رساله عبرانیان با توجه به مزمور ۲ و ۱۱۰ بر هفت حقیقت تأکید می‌ورزد تا به این مهم در مورد مسیح اشاره نماید:

۱. پسر وارث همه چیز است (عبرانیان ۱:۲). همه چیز در مسیح به کمال می‌رسد. رسالت عصر حاضر این است که آنچه به حق متعلق به مسیح است را به حضور او گرد آورد.

۲. پسر خالق همه چیز است (آیه ۲). اگرچه در شرح آفرینش جهان، از شخص دوم تثلیث نام برده نشده است، اما طبق کتاب پیدایش می‌دانیم که خدا همه چیز را با کلام الهی‌اش آفرید. آن کلام که از دهان خدا جاری شد، همان کلام است که بعدها جسم پوشید.

۳. پسر عامل بقای همه چیز است (آیه ۳). هر پُروتون، هر الکترون، هر ترکیب، هر ذره، هر سیاره، هر ستاره، و هر کهکشان با کلام قدرتمند مسیح پابرجا هستند.

۴. پسر مکاشفه خدا است (آیه ۳). او تجلی حضور خدا است. پسر نه تنها بازتاب جلال الهی است، بلکه فروغ و درخشش آن است. او دقیقاً تصویر خداست: هم در جوهر و هم در ذات. مسیح چهره واقعی خدا را به ما نشان می‌دهد.

۵. پسر گناهان ما را پاک نمود (آیه ۳). او لکه و جرم گناه را از میان برداشت. او پیش‌درآمدِ اموری عظیم‌تر در آینده نبود (همانند قربانیهای سابق). او اصل همه آن سایه‌ها و نمادها بود.

۶. پسر بنشست (آیه ۳). همان‌طور که مادر خانواده پس از خواباندن بچه‌ها و تمیز کردن آشپزخانه، سرانجام در پایان روز آرام می‌گیرد و می‌نشیند؛ مسیح نیز پس از به انجام رساندن کارش به دست راست خدا نشست. او بر تخت سلطنت جلوس نمود (مزمور ۱۱۰:۱)، و وظیفه‌اش را در مقام کاهن یک بار برای همیشه به انجام رساند (عبرانیان ۹:۲۵-۲۶).

۷. پسر از این‌رو از فرشتگان بسی برتر گشته است (آیه ۴). او از آن پیام‌آوران آسمانی برتر است، چرا که کلام نهایی خدا از طریق او بیان شده است. پس از مسیح شخص دیگری نخواهد آمد. نجات عظیم ما به ثمر رسیده است. آیات و عجایب و معجزات و عطایای روح‌القدس بر این نجات و رستگاری مُهر تأیید زدند. این نجات، خط پایان است (۲:۱-۴).

خدا از طریق پسرش سخن گفته است، و این پسر از هر انسان، از هر مخلوق آسمانی، از هر قاعده و رسم و آیین و تشریفات مذهبی، و از هر طریق مکاشفه و نجات و رستگاری در گذشته، برتر است. حرف اصلی عبرانیان ۱:۱-۴ و کل کتاب عبرانیان همین است. مسیح از فرشتگان برتر است (فصل‌های ۱-۲). مسیح از موسی برتر است (فصل ۳). مسیح از یوشع برتر است (فصل‌های ۳-۴). مسیح از هارون برتر است (فصل ۵). مسیح از ابراهیم برتر است (فصل ۶). مسیح از ملک‌صدق برتر است (فصل ۷). مسیح از عهد و پیمان قدیم برتر است (فصل ۸). مسیح از خیمهٔ عبادت برتر است (فصل ۹). مسیح از کاهن اعظم برتر است (فصل ۱۰). مسیح از گنجینه‌های این جهان برتر است (فصل ۱۱). مسیح از کوه سینا برتر است (فصل ۱۲). مسیح از شهری که در این زمین ساکنش هستیم بهتر است (فصل ۱۳). پسر برترین برترینها است. پسر عالی‌ترین، و مافوق همه‌چیز است، زیرا که مکاشفهٔ نهایی خدا، و راه رستگاری نهایی را به کاملیت در او می‌یابیم.

بسندۀ بودن در پسر، و در کلام خدا

همهٔ اینها که گفته شد به بسندۀ بودن کلام خدا چه ارتباطی دارد؟ به نتیجه‌گیری نامبرده در مورد مسیح با دقت بیشتری بنگرید: پسر از همه برتر است، زیرا که

مکاشفه نهایی خدا، و راه رستگاری نهایی را به کاملیت در او می‌یابیم. ما تقریباً معنی «کاملیت» را درک می‌کنیم. همه‌چیز در اعصار و روزگار گذشته به مسیح اشاره داشت، و همه‌چیز در مسیح تکمیل گشت. او تحقق قرن‌ها پیشگویی و نبوت و نمونه و پیش‌درآمد بود. مسیح تکمیل همه‌چیز بود.

نهایی بودن کار مسیح نیز به اندازه کامل بودن کار او از اهمیت برخوردار است. خدا خود را قطعی و بی‌چون و چرا مکشوف نموده است. مسیح یک بار برای همیشه بهای گناهان ما را پرداخت نمود. او به این جهان آمد، در میان ما زندگی کرد، بر صلیب جان داد، و در لحظه جان سپردنش بانگ برآورد: «تمام شد!» ما منتظر پادشاه دیگری نیستیم که بر ما سلطنت نماید. ما به پیامبر دیگری از جمله محمد احتیاج نداریم. ما به کاهن دیگری نیاز نداریم که برای گناهان ما کفاره کند. کاری که باید برای نجات و رستگاری ما انجام می‌شد، به انجام رسیده است. اکنون نباید مقوله نجات را از مقوله مکاشفه جدا ببینیم. این هر دو در پسر تحقق یافتند و به انجام رسیدند. اما آیا این جداناپذیری به این معنی است که کلمه خدا در مقابل کلام خدا قرار گیرد؟ یا کتاب مقدس در مقابل عیسی؟ یا کلام خدا در مقابل پسر؟ کتاب عبرانیان برای این گونه تضادها و مقابله به مثالهای زیرکانه هیچ دری را باز نمی‌گذارد. بله، کتاب مقدس عیسی نیست؛ کلام خدا پسر نیست؛ کلمات کتاب مقدس با آن کلمه که جسم پوشید، یکی نیستند؛ اما اینها جدایی‌پذیر هم نیستند. هر واقعه‌رهای بخشی یک مکاشفه بود (از خروج قوم اسرائیل از مصر، تا بازگشت از تبعید، و تا رویداد صلیب). همه آن اتفاقات حاوی حقیقتی بودند. آنها درباره ماهیت گناه، راه نجات، و شخصیت خدا به ما آگاهی می‌بخشیدند. به همین شکل، هدف از مکاشفه نیز همواره رهایی و رستگاری است. کلام انبیا و رسولان مسیح به این منظور نبودند که ما را خردمند گردانند، بلکه ما را به رستگار شدن رهنمون سازند. رستگاری مکاشفه می‌بخشد؛ و مکاشفه رستگاری.

و مسیح هم مکاشفه است و هم رستگاری. مسیح عملکرد کامل و نهایی خدا برای رستگار نمودن است. مسیح مکاشفه کامل و نهایی خدا از خودش است. حتی تعالیم رسولان مسیح نیز صرفاً یادآور گفته‌های مسیح بودند (یوحنا ۱۴: ۲۶). ایشان به

قوت روح القدس، هویت مسیح، و هر آنچه او به انجام رساند را روشن ساختند (یوحنا ۱۶: ۱۳-۱۵). جان فریم چنین استدلال می‌کند: «هیچ چیز نمی‌تواند به کار نجاتبخش مسیح افزوده شود. هیچ چیز هم نمی‌تواند به مکاشفه آن کار نجاتبخش افزوده گردد.»^۳ اگر بگوییم مکاشفه کامل نیست، یعنی اعتراف می‌کنیم که نقشه نجات و رستگاری انسان نیز ناتمام مانده است.

پس آیا معتقدیم که خدا دیگر سخن نمی‌گوید؟ اصلاً این طور نیست. اما باید درباره شیوه سخن گفتن خدا در این روزهای آخر به دقت بیندیشیم. خدا اکنون از طریق پسرش صحبت می‌کند. سه مقام مسیح را در نظر بیاورید: نبی، کاهن، پادشاه. مسیح به معنای واقعی، کار خود را در هر یک از این سه مقام به اتمام رسانده است. اما هنوز هم به واسطه آن کار تکمیل شده، مشغول به کار است.

مسیح در مقام پادشاه بر تخت سلطنت جلوس نموده، و از آسمان سلطنت می‌نماید. اما ملکوتش هنوز برقرار نگشته است. هنوز دشمنانش زیر پایش از پای درنیامده‌اند (عبرانیان ۸: ۲).

مسیح در مقام کاهن با خون گرانبهای خود یک بار برای همیشه بهای همه گناهان ما را کاملاً پرداخت نموده است. این پرداخت بهای گناه دیگر هرگز تکرار نخواهد شد. اما این نجات عظیم باید به رایگان بشارت داده شود، و مسیح باید ما را در آن نجات، محفوظ نگاه دارد (عبرانیان ۳: ۲).

و سرانجام اینکه، خدا از طریق پسرش در مقام یک نبی، قاطعانه سخن گفته است. او هر آنچه باید بدانیم و باور کنیم و انجام دهیم را به ما نشان داده است. حرف دیگری باقی نمانده است. با این حال، خدا هنوز هم از طریق گفته‌های قبلی‌اش سخن می‌گوید: «کلام خدا زنده و مقتدر است» (عبرانیان ۴: ۱۲). وقتی کلام خدا خوانده می‌شود، روح القدس لب به سخن می‌گشاید (۷: ۳).

پس بله، خدا هنوز هم سخن می‌گوید. او ساکت نیست. خدا شخصاً و به طور مستقیم با ما گفت و شنود می‌کند. اما این مکالمه مداوم به معنی مکاشفه مداوم نیست. باوینک چنین می‌نویسد: «روح القدس دیگر تعالیم و آموزه‌های تازه مکشوف

^۳ Frame, Doctrine of the Word of God, 227.

نمی سازد، بلکه همه چیز را از مسیح می گیرد (یوحنا ۱۴:۱۶). مکاشفه خدا در مسیح تکمیل گشته است.^۴ خدا در این روزهای آخر به طریقه های مختلف و راههای بسیار با ما صحبت نمی کند. او فقط با یک راه، و از طریق پسرش با ما سخن می گوید. صحبت کردن از طریق پسرش به این معنا است که خدا به واسطه مکاشفه کار نجاتبخش پسر با ما سخن می گوید. این کار نجاتبخش ابتدا در عهدعتیق پیشگویی و به تصویر کشیده شد، سپس در انجیلها ثبت گشت، و سرانجام به قوت روح القدس، از طریق رسولان مسیح در کل عهدجدید مکشوف گشت.

کلام خدا بسنده است، چون کار مسیح بسنده است. این دو جدایی ناپذیرند. کار نجاتبخش پسر، و مکاشفه پسر باید هر دو کافی و بسنده باشند. چون چنین است، برای نجات ما و زندگی مسیحی ما نه کار دیگری باید انجام شود، نه چیز دیگری باید مکشوف گردد. آنچه از طریق مسیح در کتابی که الهام روح او است، در مورد مسیح می بینیم و می آموزیم، کافی است. فریم این نکته را به درستی خاطرنشان می سازد: «کتاب مقدس، شهادت خدا به نجاتی است که او برای ما به انجام رسانده است. وقتی آن نجات و رستگاری تحقق یافت، و شهادت رسولان پایان یافت، کلام خدا تکمیل شد؛ پس دیگر نباید انتظار داشته باشیم که مطلب دیگری به آن اضافه گردد.»^۵ پکر نیز همین حقیقت را مختصرتر توضیح می دهد: «امروز خدا به جز کلام مکتوب در کتاب مقدس، به هیچ عنوان با کلام دیگری با ما سخن نمی گوید.»^۶

Herman Bavinck, *Reformed Dogmatics, Volume 1: Prolegomena*, ed. John Bolt, trans. John Vriend (Grand Rapids, MI: Baker Academic, 2003), 491.

Frame, *Doctrine of the Word of God*, 227.

J. I. Packer, "Fundamentalism" and the Word of God (Grand Rapids, MI: Eerdmans, 1958), 119.

اگرچه این مکاشفه مستقیم دیگر به پایان رسیده است، باید اجازه دهیم مکاشفه به اصطلاح میانجی وارد عمل شود. خدا از طریق این مکاشفه میانجی به ما بینش و بصیرت بخشیده و راههای کاربردی تازه نشان می دهد. او در بسیاری مواقع این مهم را به شکلهایی حیرت انگیز و غافلگیرکننده به انجام می رساند، اما همواره آن حقایق را از طریق کلام خدا بر ما مکشوف می نماید. همچنین مراجعه نمایید به:

Garnet Milne, *The Westminster Confession of Faith and the Cessation of Special Revelation: The Majority Puritan Viewpoint on Whether Extra-Biblical Prophecy Is Still Possible* (Bletchley, Milton Keynes, UK: Paternoster, 2007).

بسنده بودن در عمل

همه این گفته‌ها از چه نظر اهمیت دارند؟ آموزهٔ بسنده بودن کلام خدا در مسیر زندگی مسیحی شما چه تأثیری دارد؟ قصد دارم با اشاره به چهار نکته نشان دهم که این آموزه باید تأثیر عظیمی در زندگی‌تان داشته باشد. این فصل را با شرح این چهار نکته به پایان می‌رسانم:

نخستین نکته این است که با بسنده بودن کلام خدا، باورها و اعتقادات مختلف در تاریخ کلیسا را در جایگاه صحیح خودشان قرار می‌دهیم. بدیهی است که این اعتقادات در درک کلام خدا، و مشخص نمودن باورها و اعتقادات کلیسا نقش مهمی بر عهده دارند. آن اختلاف نظری که امروزه بر کلیسا سایه افکنده، به خاطر تفاوت در دیدگاه افرادی است که دیگر در میان ما نیستند. ما باید از معلمان برجستهٔ پیش از خودمان بیاموزیم. ما باید بر اعتقادات یگپارچهٔ کلیسا قاطع و محکم بایستیم. اما شماری از ما مسیحیان که خود را وابسته به این اعتقادات می‌دانیم و خود را به آن‌ها می‌خوانیم (مانند لوتری، آنگلیکن، مشایخی، اصلاح‌گرا)، باید سوگند یاد کنیم که بر اصول و معیارهایی که به آنها معترفیم، پابرجا بمانیم؛ و با دقت و جدیت و صداقت در حفظ آنها بکوشیم. اما حتی آن اعتقادات هم‌بسته، مبانی‌نامه‌ها، و همهٔ آن اعترافات و باورها تنها زمانی ارزش دارند که بر آنچه کتاب مقدس تعلیم می‌دهد، پایبند باشند. هیچ متن دست دوم، یا باوری که آفریدهٔ ذهن انسان باشد نباید جایگزین کتاب مقدس گردد. هیچ چیزی نباید وفاداری ما به کتاب مقدس، و شناخت ما از آن را خدشه‌دار کند.

این شعار اصلاح‌گرایان، تأکیدی بر بسنده بودن کلام خدا است: «تنها کتاب مقدس» که تلفظ لاتین آن چنین است: (sola Scriptura). این بدان معنا نیست که ما بدون کمک گرفتن از معلمان برجسته، یا منابع پژوهشی، یا اصول و قواعد الهیاتی که امتحان خود را پس داده‌اند، به مطالعهٔ کتاب مقدس می‌پردازیم. واژهٔ «تنها» به معنی «انفرادی» (solo Scriptura) نیست. به این معنی که از هر گونه دیدگاه مشترک یا آنچه به آن معترفیم، صرف نظر کنیم. «تنها کتاب مقدس» یعنی اقتدار نهایی فقط از آن کتاب مقدس است. همه چیز باید با کلام خدا سنجیده شود. نقشی که

اعتقادات و باورهای پرچمداران تاریخ کلیسا در شناخت ما از حقیقت به عهدہ دارند را نمی توان با نقش کتاب مقدس یکسان دانست. نقش آنها صرفاً این است که حقایق کتاب مقدس را تأیید و پشتیبانی نمایند، و در این مسیر به ما روشنگری بخشند. ما نمی توانیم در رابطه با آموزه های کتاب مقدس هیچ گونه بدعت و نوآوری را بپذیریم. ما نمی پذیریم که پاپ انسانی عاری از خطا و اشتباه است. ما عالم برزخ را باور نداریم. ما باور نداریم که مریم پس از به دنیا آوردن عیسی از گناه پاک و مبرا گشت. ما مریم را نمی ستاییم. ما به این اعتقادات پایبند نیستیم، چرا که در کلام خدا چنین تعالیمی وجود ندارند، و با هر آنچه در کتاب مقدس مکشوف گشته نیز در تضاد می باشند. اگرچه به دوستان کاتولیک خود احترام می گذاریم، و به خاطر بسیاری از جنبه های ایمانشان، و شهادتی که در جامعه از خود بر جای گذاشته اند، خدا را شکر می کنیم. با این حال، در وفاداری و پیروی مان از آموزه «تنها کتاب مقدس» نباید لحظه ای جنبش بخوریم. برخوردار بودن از درک و بینشی این گونه، اعتراف به بسنده بودن کلام خدا به طور سربسته است.

دومین نکته این است که چون کلام خدا بسنده است، چیزی به آن نمی افزاییم و چیزی از آن نمی کاهیم. وقتی به سراغ کتاب مقدس می رویم، همواره باید به یاد داشته باشیم که با یک عهدنامه طرف هستیم. معمولاً در پایان هر عهدنامه درباره عواقب عهدشکنی هشدار داده می شود (معمولاً اشاره به یک لعنت است). برای نمونه، در تثنیه ۲:۴؛ ۳۲:۱۲ شاهد این لعنت هستیم. در آنجا به قوم اسرائیل هشدار داده می شود که اگر به شریعت موسی چیزی بیفزایند، یا چیزی از آن کم کنند، لعنت گریبانگیرشان خواهد شد (امثال سلیمان ۵:۳۰-۶ را نیز مشاهده نمایید). در آخرین کتاب عهدجدید؛ یعنی کتاب مکاشفه ۱۸:۲۲-۱۹ نیز با چنین لعنتی روبه رو می شویم: «زیرا هر کس را که کلام نبوت این کتاب را بشنود، شهادت می دهم که اگر کسی بر آنها بیفزاید، خدا بلا یای مکتوب در این کتاب را بر وی خواهد افزود. و هر گاه کسی از کلام این نبوت چیزی کم کند، خدا نصیب او را از درخت حیات، و از شهر مقدس، و از چیزهایی که در این کتاب نوشته است، منقطع خواهد کرد.» این تذکر شدید در پایان کتاب مقدس با جدیت به ما یادآوری می کند که

نباید چیزی به کتاب مقدس بیفزاییم تا به اصطلاح، آن را مرغوب‌تر، ایمن‌تر، یا با تصوراتمان سازگارتر نماییم. همچنین این یادآوری به ما گوشزد می‌کند که نباید از کلام خدا چیزی کم کنیم، حتی اگر تجربیات، مقالات و پژوهشنامه‌های عالی‌رتبه، و یا فرهنگ حاکم بر جامعه اصرار بر این دارند که باید کلام خدا را سانسور نماییم.

سومین نکته این است که چون کتاب مقدس بسنده است، می‌توانیم انتظار داشته باشیم که کلام خدا در هر جنبه از زندگی‌مان کاربرد داشته باشد. خدا همه چیزهایی را که برای حیات و خداپسندانه زیستن لازم است، به ما عطا نموده است (دوم پطرس ۳:۱). کلام خدا برای ما کافی است تا برای نجات و رستگاری به ما حکمت بخشد، و برای خداوند مقدس‌مان گرداند (دوم تیموتائوس ۳:۱۴-۱۷). اگر یاد بگیریم کتاب مقدس را چنان بخوانیم که در دل‌مان جای بگیرد، و چنان بخوانیم که از شرح وقایع آن آگاه شویم، و چنان بخوانیم که تا انتهای آن پیش رویم، و چنان بخوانیم که نگاهمان به آسمان، به جلال خدا در چهره مسیح باشد، آن‌گاه متوجه خواهیم شد که واژه به واژه کتاب مقدس برایمان مفید است. وقتی تصدیق می‌کنیم کلام خدا بسنده است، به این معنی نیست که بگوییم کتاب مقدس هر آنچه را که می‌خواهیم درباره هر چیز بدانیم، به ما می‌گوید. کلام خدا هر چه را که باید درباره مهم‌ترین مسایل بدانیم، به ما می‌گوید. کلام خدا درباره هر موضوعی با تمام جزئیاتش به ما اطلاعات نمی‌دهد؛ اما درباره هر موضوعی که صحبت می‌کند، حقیقت را می‌گوید؛ و آن حقیقت آن‌قدر به ما بینش و آگاهی می‌بخشد که از گناه روی گردانیم، منجی‌مان را بیابیم، تصمیمات صحیح بگیریم، خدا را خشنود سازیم، و عمیق‌ترین مشکلاتمان را ریشه‌یابی نماییم.

چهارمین نکته این است که آموزه بسنده بودن کلام خدا ما را دعوت می‌کند کتاب مقدس خود را بگشاییم تا صدای خدا را بشنویم. مدتی پیش در یک شورای الهیاتی حضور داشتم. در آن شورا از ما خواسته شد تا در جمعی که قرار است در کنار هم باشیم، اصول و ضوابطمان را مشخص نماییم. وقتی عنوان کردم که اولین اصل ما باید این باشد که همه چیز را با کلام خدا بسنجیم، دقیقاً این پاسخ را

گرفتیم: «ما اینجا نیامدیم تا کتاب مقدس خود را بگشاییم.» از قرار معلوم، هدف آن گروه این بود که به نجوای دلمان، و به یکدیگر گوش دهیم، نه به صدای خدا. در همان جلسه، کشیشی از آمریکای جنوبی که در حال سخنرانی بود، توجهش به تبلیغ انتهای تالار جلب شد. آن تبلیغ از همگان دعوت می کرد که برای کشف نظر و اراده خدا برای آن شورا در یک گردهمایی شرکت کنند. آن کشیش در خصوص این تبلیغ چنین اظهار نظر نمود: «کشف؟ امیدوارم آن چیزی که دنبالش هستید را پیدا کنید. فقط خیلی طولش ندهید.» گفته این کشیش نکته بینی بجایی در خصوص کلیساهای آمریکایی بود که به برنامه ریزی، رویا پردازی، نقشه ریختن، آینده نگری، و تشکیل جلسه برای تشخیص امور و توافق دسته جمعی گرایش دارند. همه این تدارکات در حالی است که صدای واضح خدا را که پیش رویمان قرار دارد، نادیده می گیریم.

به منظور آنکه قوم خدا برای جلال خدا زیست نمایند، کلام خدا حتی بیش از کفایت است. پدر سخن خواهد گفت؛ او از طریق هر آنچه روح القدس به واسطه پرسش بیان نموده، سخن خواهد گفت. سوال اینجا است که آیا کتاب مقدس خود را می گشاییم، و به خود زحمت شنیدن می دهیم؟

کلام خدا شفاف است

زیرا این حکمی که من امروز به تو امر می‌فرمایم، برای تو مشکل نیست، و از تو دور نیست. نه در آسمان است تا بگویی کیست که به آسمان برای ما صعود کرده، آن را نزد ما بیاورد، و آن را به ما بشنوند تا به عمل آوریم. و نه آن طرف دریا که بگویی کیست که برای ما به آن طرف دریا عبور کرده، آن را نزد ما بیاورد، و به ما بشنوند تا به عمل آوریم. بلکه این کلام بسیار نزدیک تو است، و در دهان و دل تو است تا آن را به‌جا آوری.

تثنیه ۱۰:۱۱-۱۴

چندین سال پیش در میزگردی با موضوع «کلیسای نوپا» حضور داشتم. من به همراه سایر شرکت‌کنندگان در این میزگرد در تالاری عظیم با ظرفیت دست‌کم هزار نفر، مشغول مناظره‌ای داغ و جنجالی بودیم. اما جمعیت حاضر که تعدادشان به هفتاد و پنج نفر می‌رسید، و هر یک در نقطه‌ای از آن تالار عظیم نشسته بودند، به آن گفتگوها چندان توجهی نداشتند. اگرچه آن نشست نکته‌شایان توجه و به یاد ماندنی‌ای نداشت، اما آن جلسه به خوبی در ذهنم حک شده است. دلیلش هم آقایی بود که پس از جلسه به نزدم آمد تا با من صحبت کند. البته صحبت که چه عرض کنم! در واقع بیشتر شبیه یک نطق آتشین و پرانتقاد بود. آن آقا از این برآشفته بود که چرا به خودم جرأت داده و ادعا می‌کردم که می‌دانم کتاب مقدس چه تعلیمی می‌دهد. همسر این آقا نیز که در فاصله‌ای دورتر ایستاده بود، با نگاهش

فریاد می‌زد که «ای بابا! ما از این چیزها زیاد شنیده‌ایم». من به سرعت متوجه شدم که گفتگوی ما به جایی نخواهد رسید، و فقط هر دو نفرمان را کلافه و ناراحت خواهد کرد. هر موقع آیه‌ای از کلام خدا می‌خواندم، پاسخ آن آقا این بود: «البته این تفسیر شما است.» دوباره به آیات دیگری اشاره می‌کردم تا نشان دهم عیسی و رسولانش مدعی بودند که منظور کلام خدا را درک نموده‌اند. ولی پاسخ آن آقا همان بود: «این تفسیر شما از آیاتی است که درباره تفسیر کلام خدا صحبت کرده‌اند.» این بار از پولس مثال آوردم تا درباره استدلال و دلیل و برهان آوردنش در کنیسه صحبت کنم. و باز هم همان پاسخ: «بسیار خوب، این برداشت شما است.» حال متوجه شدید که چرا گفتگوی ما بی‌فایده بود؟ ما نمی‌توانستیم درباره هیچ موضوع مهمی صحبت کنیم، چون در اصل بر سر این موضوع تفاهم نداشتیم که آیا می‌توانیم کتاب مقدس را درک نماییم یا نه؟ خلاصه اینکه، ما در خصوص آموزه شفاف بودن کلام خدا توافق نداشتیم.

تعریفی سنجیده

آموزه شفافیت کلام خدا که «سلیس و شیوا» هم معنی می‌دهد (البته شاید این دو واژه، برای تعریف شفافیت چندان مناسب نباشند)، در اعتقادنامه وست مینستر این چنین دقیق و موشکافانه تعریف شده است:

همه آیات کلام خدا به یک اندازه ساده و قابل درک نیستند. همه آیات به یک اندازه برای همه واضح و شفاف نمی‌باشند. اما هر آنچه باید برای رستگار شدن بدانیم و باور کنیم و به‌جا آوریم، واضح و شفاف هستند. هر آنچه دانستنش ضروری است، در بخشهایی از کلام خدا روشن گشته است، تا نه تنها فرزندان و فرهیختگان آنها را فرا گیرند، بلکه انسانهای معمولی با سطح دانش کمتر نیز بتوانند صرفاً به روشهای ساده و معمولی، کلام خدا را به قدر کفایت درک نمایند (اعتقادنامه وست مینستر ۷.۱).

اکنون لازم است به چند نکته ظریف در این تعریف توجه نماییم:

- بعضی از قسمت‌های کلام خدا واضح‌تر از بعضی قسمت‌های دیگرند. معنای همه آیات، صرفاً ساده یا روشن نیستند.
- آن حقایق اصلی و اساسی که باید از آنها آگاه شویم و باورشان کنیم و انجامشان دهیم، به شفافی و روشنی در کتاب مقدس مشهود می‌باشند.
- اگرچه مفهوم اساسی‌ترین آموزه‌ها در همه آیات به یک اندازه شفاف نیستند، اما همه آنها در آیاتی دیگر به روشنی توضیح داده شده‌اند.
- حتی کسانی که دارای تحصیلات عالی نیستند نیز می‌توانند به روشهای ساده و معمولی، آن حقایقی که برای رستگاری ما لازم است را مطالعه کرده و درک نمایند.
- شاید نتوان مهم‌ترین نکته‌های کلام خدا را به طور کامل درک نمود. اما هر کسی می‌تواند آن نکته‌ها و حقایق را در حد کفایت فرا گیرد.

آموزه شفافیت کلام خدا یک آموزه نسنجیده و غیر عملی نیست که مدعی باشد مفهوم هر آیه از کتاب مقدس بی‌چون و چرا برای همگان روشن است. شیوا و رسا بودن کلام خدا به این معنی است که مردم عادی نیز می‌توانند به روشهای ساده و معمولی آنچه باید بدانند و باور کنند و به‌جا آورند تا مسیحیان امین باقی بمانند را دقیق و کامل درک نمایند.

آموزه‌ای بحث‌انگیز

اگرچه به نظر می‌رسد شفافیت کلام خدا برای برخی مسیحیان مقوله‌ای مناسب و قابل درک است، اما بسیاری دیگر نسبت به آن بدگمان می‌باشند. این مخالفت‌های معمول و رایج را می‌توان در سه دسته طبقه‌بندی کرد:

مخالفت اسرارگرایان. بنا بر عقیده این گروه، خدا آن‌قدر متعال است که نمی‌توان او را با کلمات توصیف نمود و درباره‌اش صحبت کرد. این عقیده بیشتر ناشی از یک حس و حال، و به عبارتی دستخوش احساسات شدن است تا یک جهان‌بینی یا

اعتقادنامه رسمی. این طرز فکر همه‌پسند معمولاً سعی بر این دارد که به اصطلاح در کمال افتادگی و فروتنی، خدا را از دام الهیاتی که ساخته ذهن ما انسانها است، نجات دهد. به گفته این افراد، ایمان مسیحی مقوله‌ای کاملاً اسرارآمیز است. ایمان مسیحی امری است که نمی‌توان آن را با واژگان بیان کرد. خدا را نمی‌توان در یک چارچوب محدود نمود. حقیقت نمی‌تواند با جمله و کلمه بیان شود. در اولین نگاه به طرز فکر نامبرده این معنی برداشت می‌شود که نباید به هیچ عنوان از تفسیراتی که درباره کلام خدا ارائه می‌دهیم، مطمئن و خاطرجمع باشیم. اما با نگاهی دقیق‌تر متوجه می‌شویم این طرز فکر ادعا می‌کند کلام خدا صرفاً تلاشی ناچیز برای توصیف رمز و رازهای ایمان است، و در این راستا، از زبان قاصر انسان بهره گرفته است.

مخالفت کاتولیکها. تاریخچه پروتستانها و کاتولیکها نشان می‌دهد که هر دو بر این باورند که کتاب مقدس الهام خداست و عاری از خطا. اما وقتی صحبت از برخی ویژگیهای کلام خدا به میان می‌آید، با یکدیگر اختلاف نظر دارند. استدلال الهیدانان کاتولیک این است که به طور کلی کتاب مقدس به اندازه کافی واضح و شفاف نیست. بعضی از قسمتهای کلام خدا کامل نیست، و باید به آن توضیحات و روایاتی افزوده شود، و حتی مطالبی نیز ضمیمه آن گردد. بنابراین، اگر ما را به خودمان واگذارند، مستعد هستیم که کلام خدا را سوءتعبیر نماییم، و مفهوم آن را در جایگاه درستش به کار نبریم. ما به یک راهنما احتیاج داریم تا تفسیری معتبر و موثق از کلام خدا را در اختیار ما قرار دهد. امتیاز این تفسیر به اصطلاح معتبر و موثق، به مقامات رسمی کلیسای کاتولیک؛ یعنی به پاپ و اسقفانی داده شده که با خدا در ارتباط می‌باشند.^۱

مخالفت جمع گرایان. مخالفت این گروه بر مبنای ارزیابی گرفتاریها و اختلاف نظرهایی است که در تفسیر کلام خدا با آن دست به گریبان هستیم. استدلال ایشان این است که اگر کتاب مقدس تا این اندازه واضح و شفاف است، چرا مسیحیان

^۱ *Catechism of the Catholic Church*, 2nd ed., 1997, part 1, section 1, chapter 2, article 2, III
[#85, 100].

نمی‌توانند در خصوص معنا و مفهوم آیات به تفاهم برسند؟ چرا این همه فرقه وجود دارد؟ چرا این همه کتابهای بی‌شمار مسیحی به قلم درمی‌آیند که هر کدام دربارهٔ یک موضوع چهار دیدگاه ارائه می‌دهند و دربارهٔ موضوع دیگر پنج دیدگاه؟ مسیحیان ادعا می‌کنند که مفاهیم کتاب مقدس برایشان روشن است. حال چطور ممکن است کتاب مقدس این قدر واضح و شفاف باشد، اما کلیسا با استناد به کتاب مقدس برده‌داری، جنگهای صلیبی، مسطح بودن کره زمین، یا اعتقاد به اینکه کرهٔ زمین مرکز کائنات است را توجیه کند؟ البته در آخر، بحث این نیست که کدام تفسیر درست است و کدام اشتباه. اعتراض جمع‌گرایان به این است که دلایل و شواهد کافی در اختیارمان نیست تا تشخیص دهیم کدام تفسیر درست است و کدام اشتباه.

ترجیح می‌دهم به جای اینکه هر یک از این مخالفت‌های مطرح شده را تک به تک پاسخ دهم، گام بلندتری بردارم و به این نکته پردازم که کتاب مقدس خودش دربارهٔ شفاف بودنش چه می‌گوید. فکر می‌کنم با نگاهی به آیات کلام خدا، و نتیجه‌گیری‌هایی که از بررسی آنها به دست می‌آید، بتوانیم هم پاسخگوی مخالفت‌های گوناگون باشیم، و هم به آن تعریف اولیه از شفافیت کتاب مقدس پردازیم. مبحث خود را با بررسی آیات آغازین این فصل شروع می‌کنیم.

دور نیست؛ نزدیک است

کتاب تثبیه به شرح و توضیح شریعت می‌پردازد که برای دومین بار به قوم اسرائیل عطا شد. در آن مقطع، اسرائیلیان در آستانهٔ ورود به سرزمین موعود بودند (تثبیه ۱: ۱-۸). اگر موضوع کتاب تثبیه را از انتها به ابتدا از نظر بگذرانیم، با ثبت این موضوعات روبه‌رو می‌گردیم: فصل ۳۴: مرگ موسی؛ فصل ۳۳: آخرین دعای برکت موسی؛ فصل ۳۲: سرود موسی؛ فصل ۳۱: انتخاب یوشع برای جانشینی موسی؛ فصل‌های ۳۰-۱ نیز به شرح کلام خداوند می‌پردازند که از زبان موسی عنوان شدند. این فصل‌های نامبرده که خطابه‌ای بلند می‌باشند، به آیین و تشریفات مذهبی اشاره دارند که بر مبنای عهد تازهٔ خدا با قوم اسرائیل مقرر گشته بودند. قاعدتاً فصل‌های ۲۹ و ۳۰ نقطهٔ عطف و جمع‌بندی موعظهٔ موسی به حساب می‌آیند. در تثبیه ۳۰: ۱۱-

۲۰ نیز تذکرات نهایی این نطق طولانی ثبت گشته‌اند. موسی از مردم تمنا می‌کند که با نگاه داشتن احکام و فرایض خداوند، به جای مرگ، حیات را برگزینند (آیات ۱۵-۲۰). نکته اصلی کل سخنان موسی در فصلهای ۱-۳۰ بیان همین حقیقت بود. اما موسی به منظور آنکه درخواستش را عملی سازند، باید به آنها نشان می‌داد که امر محالی را از قوم خدا مطالبه نمی‌کرد. بنابراین، در آیات ۱۱-۱۴ یعنی دقیقاً پیش از تذکرات نامبرده در آیات ۱۵-۲۰ به مردم اطمینان می‌دهد که کلام خدا برای ایشان قابل فهم است.

نکته جالب اینجا است که درک آیات مورد نظر که به ساده بودن کلام خدا اشاره دارند، چندان هم ساده نیست. در نگاه اول، به نظر می‌رسد که این آیات با اظهار نظر پولس راجع به شریعت و ناتوانی ما در به‌جای آوردن آن همخوانی ندارند. اگر «کسی عادل نیست؛ یکی هم نی» (رومیان ۳: ۱۰)، چطور موسی می‌تواند بگوید این احکام «برای تو مشکل نیست» (آیه ۱۱)، و می‌توانی «آن را به‌جا آوری» (آیه ۱۴)؟ به اعتقاد من، شریعت دقیقاً به این دلیل عطا شد که ما نمی‌توانستیم آن را نگاه داریم (غلاطیان ۳: ۱۹-۲۲). این امر درباره شریعت صادق است، چرا که شریعت نمی‌تواند عامل رستگاری ما باشد. اما منظور موسی این نیست که شریعت را به‌جا آوریم تا بتواند باعث نجات ابدی مان گردد. او با قومی سخن می‌گفت که از اسارت در مصر رهایی یافته، و با فیض و رحمت خدا آزاد گشته بودند. آنها بدون شریعت، طعم رهایی را چشیده بودند. موسی از ایشان می‌خواست که مثل برگزیدگان خدا، مثل نجات‌یافتگان، مثل قومی که رهایی را تجربه کرده‌اند، زیست نمایند. از این رو، به قوم خدا اطمینان می‌بخشید که کلام خدا قابل درک است، و آنها می‌توانند از آن اطاعت کنند؛ البته نه به طور کامل و به شایستگی، بلکه به شکلی که خدا را خشنود سازد؛ همان خدایی که ایشان را با رحمت و سخاوت‌مندی خویش نجات بخشیده بود. این سخنان با کلام عیسی خطاب به شاگردانش تفاوتی ندارند. عیسی از شاگردانش می‌خواست تا از همه اموری که به ایشان حکم نموده بود، اطاعت نمایند (متی ۲۸: ۲۰). در همین راستا، یوحنا نیز اعلام نمود که «احکام او گران نیست» (اول یوحنا ۵: ۳).

تصویری که تثنیه ۱۱:۳۰-۱۴ از کلام خدا ارائه می‌دهد، تصویری است که می‌تواند به روشنی قابل درک باشد. متیو هنری در این رابطه چنین توضیح می‌دهد: «قوم اسراییل نمی‌توانست برای ناطاعتی‌اش این عذر و بهانه را بیاورد که احکام خدا نامفهوم و غیر کاربردی بودند؛ یا درک آنها و به‌جای آوردنشان غیر ممکن بود.»^۲ مجبور نیستید به آسمان صعود کنید تا کلام خدا را دریابید (آیه ۱۲)؛ مجبور نیستید به آن سوی دریا بروید تا کلام خدا را بیابید (آیه ۱۳). کلام خدا دست‌نیافتنی و دشوار نیست. به قول کالوین: «خدا برای ما معمای گنگ و مبهم مطرح نمی‌کند تا ذهنمان را در هوا معلق نگاه دارد، و ما را با مسایل دشوار و پیچیده عذاب دهد. او بنا بر گنجایش ما، و با در نظر گرفتن جهالت و ناآگاهی ما آنچه دانستنش لازم و ضروری است را به گونه‌ای شرح می‌دهد که برایمان قابل درک باشد.»^۳ مطالبات خدا از قومش، در آسمان یا آن سوی دریا مخفی نیست. شریعت می‌تواند بر لبهایمان جاری باشد، و به فرزندانمان آموخته شود (تثنیه ۶:۷). ارادهٔ مکشوف خدا از ما نمی‌خواهد همه‌چیز را کند و کاو کنیم و اسرار جهان هستی را کشف نماییم (۲۹:۲۹). کلام خدا دور نیست؛ بلکه نزدیک است. کلام خدا دقیقاً پیش روی شما قرار دارد. کلام خدا مهیا است تا آن را درک نماییم و از آن اطاعت کنیم.

زیربنای این تأییدیه

آنچه کتاب تثنیه دربارهٔ شفافیت کلام خدا توضیح می‌دهد، در بقیهٔ کتاب مقدس تأیید می‌گردد. برای نمونه، مزمورنویس در مزامیرش کلام خدا را به نور تشبیه می‌کند. کلام خدا برای پایهای ما چراغ، و برای راههای ما نور است (مزمور ۱۱۹:۱۰۵). کشف کلام خدا نور می‌بخشد، و ساده‌دلان را فهیم می‌گرداند (آیه ۱۳۰). شریعت جاهل را حکیم می‌سازد، و چشم را روشن می‌کند (۷:۱۹-۸). چون خدا نور است (اول یوحنا ۱:۵)، می‌توانیم انتظار داشته باشیم که کلامش نیز شفاف

^۲ Matthew Henry, *Commentary on the Whole Bible*, ed. Leslie F. Church (Grand Rapids, MI: Zondervan, 1961), 200. See also "The Pleasure of God and the Possibility of Godliness," chapter 5 in my book *The Hole in Our Holiness* (Wheaton, IL: Crossway, 2012).

^۳ John Calvin, *Calvin's Commentaries, Volume 2*, trans. Charles William Bingham (Grand Rapids, MI: Baker, 1993), 412.

و روشن باشد. هرچه باشد، هدف خدا از ارتباط برقرار کردن روشننگری است نه ابهام‌سازی.

وقتی در زمانه یوشیا کتاب تورات پیدا شد، قوم خدا آن را خواندند و درک نمودند، و می‌دانستند در رویارویی با آن چکار کنند (دوم پادشاهان ۲۲-۲۳). حتی پس از گذشت سالهای بسیار، مفهوم کلام خدا بر آنها پوشیده نبود. اگر فرض بر این بود که آن قوم دردمند و هراسان و ناامید و بی‌قانون قادر نمی‌بودند که هیچ‌یک از آن تهدیدها و وعده‌ها را درک نمایند تا دست کم بتوانند توبه کنند و ایمان آورند، پس منظور از آن‌همه هشدار و تهدید و وعده چه بود؟ حضور انبیا که به اصطلاح، و کیلان و نمایندگان عهد و پیمان خدا با قومش بودند، تنها با این فرض معنی داشت که انبیا این حق را داشتند تا معنا و مفهوم شریعت را برای مردم توضیح دهند. قوم خدا باید شریعت را درک می‌کردند و از آن پیروی می‌نمودند؛ حال آنکه آن را نادیده گرفته بودند. در واقع، در تار و پود کل عهدعتیق فرض بر این می‌باشد که کلام مقدس خدا عاملی است کافی و بسنده، تا اهداف و مقاصد خدا را به قدر کفایت منتقل نماید. به همین دلیل بود که نحما می‌توانست به ما بگوید که عزرا و کاهنان «کتاب تورات خدا را به صدای روشن خواندند و تفسیر کردند، تا آنچه را که می‌خواندند، بفهمند» (نحما ۸:۸): نه فقط بر تفسیر، بلکه بر درک مفاهیم کلام خدا نیز تأکید است.

عیسی و رسولانش نیز همین راه و روش را با کلام خدا در پیش گرفتند. عیسی بارها و بارها به عهدعتیق مراجعه نمود تا بر موضوعی که راجع به آن صحبت می‌کرد، مَهر تأیید زند. این بدان معنا بود که عیسی نه تنها اصالت عهدعتیق را باور داشت، بلکه می‌دانست که مردم قادر بودند معنای ثابت و مشخص آیات عهدعتیق را تشخیص دهند. عیسی معمولاً برای اثبات صداقت و درستی تعالیمش به کلام مکتوب خدا اشاره می‌کرد (متی ۲۱:۴۲-۴۴؛ مرقس ۱۰:۴-۹؛ یوحنا ۱۰:۳۴-۳۵). او بارها یهودیان را سرزنش می‌نمود که چرا کلام خدا را تأیید نمی‌کردند (متی ۲۱:۱۳؛ مرقس ۷:۶-۱۳). یک بار در این رابطه چنین فرمود: «رفته، این را دریافت کنید که رحمت می‌خواهم نه قربانی» (متی ۹:۱۳). این گفته حاکی از آن بود که

یهودیان باید درک می‌کردند که این آیه هوشع به چه شکلی با به اصطلاح رسوایی غذا خوردن عیسی با باجگیران و گناهکاران ربط داشت. عیسی شش بار از یهودیان پرسید: «آیا نخوانده‌اید . . . ؟» این نشان می‌دهد که اگر مخالفانش به کلام خدا تسلط بیشتری داشتند، آن اشتباهات را مرتکب نمی‌شدند. عیسی با این فرض به مکاشفهٔ مکتوب خدا مراجعه می‌کرد که گویی آن مکاشفه برای مخاطبانش قابل درک بود. رسولان عیسی نیز همین شیوه را در پیش گرفتند. آنها از کلام خدا نقل قول می‌کردند، بنا بر آن دلیل و برهان می‌آوردند، به آن اشاره می‌کردند، و از تحقق یافتن کلام خدا سخن می‌گفتند. همهٔ این اشارات و نقل قول‌ها با این فرض انجام می‌شد که جمیع آن آیات از معنا و مفهومی صحیح برخوردار بودند، و رسولان از آن مفاهیم آگاهی داشتند.

ضرورت و لزوم این شفافیت

شفافیت کلام خدا یکی از آن آموزه‌هایی است که تا غایب نباشد، واقعاً جای خالی‌اش را احساس نمی‌کنید. مسیحیان با نیت خیرخواهانه (و گاهی نه چندان خیرخواهانه) پیوسته به این آموزه ضربه می‌زنند. این دسته از مسیحیان تصور می‌کنند که اگر قابل درک بودن این مکاشفهٔ کلامی را زیر سوال برند، زهد و پارسایی‌شان بیشتر به چشم می‌آید. کلنجار رفتن با شفافیت کلام خدا از یک روزنهٔ کوچک آغاز می‌شود. این ادعاها و زیر سوال بردن‌ها ابتدا نشانهٔ فروتنی به حساب می‌آیند و در ظاهر، کاربرد عملی دارند. اما در انتها اگر این ویژگی کلام خدا را نادیده بگیریم، از ارزشمندترین حقایق بی‌بهره می‌مانیم که برای اثباتشان تلاش و تقلا بسیار شده است. کتاب مقدس این ویژگی را به صراحت و روشنی تعلیم می‌دهد، ولی اگر هم در کتاب مقدس مستقیماً به آن اشاره نشده باشد، اما فرض بر این است که کلام خدا از این ویژگی برخوردار می‌باشد. اگر کلیسا می‌خواهد در مسیر رشد و شکوفایی گام بردارد، باید آموزهٔ شفافیت کتاب مقدس را در نظر داشته باشد. با نادیده گرفتن این آموزه، بسیاری از تعالیم دیگر نیز در معرض خطر قرار می‌گیرند.

اولین خطر این است که نعمت زبان انسان به مخاطره می افتد. شاید این اظهار نظری متواضعانه به نظر برسد: «ما نمی توانیم خدا را محدود کنیم. نمی توانیم او را با زبان انسانی تعریف نماییم. اگر می توانستیم خدا را با کلماتمان تعریف کنیم، خدا دیگر خدا نبود. کتاب مقدس صرفاً شرح حکایت الهام شده ای است از تلاش انسان برای توصیف اسراری که با واژگان و زبان انسانی توصیف نمی گردند.» این اظهار نظری عالی و والامنشانه است. اما این نجوا چندین فرضیه را در خود نهفته دارد:

- اگر نمی شود خدا را با واژگان به طور صحیح توصیف کرد، پس اصلاً نمی شود خدا را به درستی توصیف نمود.
- کتاب مقدس شرح مکاشفه خدا از خودش به ما نیست؛ بلکه حکایت سعی و کوشش انسان در درک نمودن خدا است.
- زبان انسان آن قدر ناقص و عاجز و خطاپذیر است که نمی تواند وسیله ای مفید برای ارتباط الهی باشد.

همة این فرضیات اشتباهند. اینکه نمی توان خدا را جامع و کامل شناخت، به این معنا نیست که به هیچ عنوان نمی توان او را شناخت. الهیدانان میان شناخت مطلق که خدا از خودش دارد، و شناخت نسبی که ما از خدا داریم (به واسطه مکاشفه ای که خدا از خودش ارائه داده) کاملاً فرق می گذارند. عیسی و رسولانش نیز هیچ گاه در اشاره به عهدعتیق ادعا نکردند که اندیشه انسان بر الهام الهی غالب است. آنها بر ندای روح القدس (اعمال رسولان ۲۵:۴؛ عبرانیان ۷:۳)، و دمیدن خدا تأکید داشتند (دوم تیموتائوس ۱۶:۳).

علاوه بر این، اگرچه زبان انسان در بسیاری از مواقع هم ناقص است و هم از دقت لازم برخوردار نیست، اما هدیه الهی است. خدا نخستین کسی بود که در عالم هستی لب به سخن گشود. به بیان دقیق تر، کلام خدا جهان هستی را به وجود آورد (عبرانیان ۳:۱۱). سپس خدا با آدم سخن گفت، و انتظار داشت آدم که به تصویر خودش آفریده شده بود، کلام خدا را درک کند و از فرامینش اطاعت نماید. اما چه کسی اولین بار شفافیت آن مکاشفه شفاهی را زیر سوال برد؟ آن مار بود که

کلام خدا را زیر سوال برد که آیا آنچه آدم و حوا از خدا شنیدند، واقعاً کلام خدا بود (پیدایش ۱:۳)؟

خدا سخنگوی الهی است که بر جمیع سخنگویان مُقدم می‌باشد. توانایی صحبت کردن نعمتی است که خدا از جانب خودش به ما عطا می‌نماید. این درست که نمی‌توان خدا را به طور کامل شناخت، و خدا در توصیف زبان و واژه نمی‌گنجد. این بجا است قبول کنیم که زبان می‌تواند فریبنده و مبهم باشد. اما اگر در تصویر خدا آفریده شدیم، پس منطقی است که می‌توانیم برای خدایی که جهان را با کلامش آفرید، سخنگویان مناسبی باشیم. زبان انسان ابزاری الهی است. خدا از همان ابتدای آفرینش مقرر نمود تا با این ابزار الهی، خودش و طریقه‌هایش را بشناساند.

دومین خطر این است که نعمت آزادی انسان به مخاطره می‌افتد. آموزه شفاف بودن کلام خدا که مسیحیان پروتستان به آن معتقدند، یکی از زیربنای آزادی مذهب در جهان غرب است. تأیید شفافیت کلام خدا به طور غیر مستقیم بیانگر این اصل می‌باشد که تک‌تک انسانها این مسوولیت و توانایی را دارند که کتاب مقدس را برای خودشان تفسیر نمایند. البته این مهم نباید در انزوا و دور از جمع کلیسا، و یا بدون توجه به تاریخ، و اعتقادات پرچمداران کلیسا، یا بدون علم و دانش صورت پذیرد. اما با در نظر گرفتن همه جوانب، آموزه شفافیت کلام خدا به این معنا است که نباید مجبور شوم بر خلاف ندای وجدانم عمل کنم. فقط عیسی مسیح که از طریق کلامش سخن می‌گوید، خداوند و صاحب اختیار وجدان است.

البته این آموزه خاص پروتستانها در را برای همه‌گونه مشکل باز نموده است: تفسیرات عجیب و غریب، و تفسیراتی زاینده فکر گروهکهای مختلف، و فردگرایی‌های گسترده و بی‌حد و مرز، و هزاران مشکل دیگر. اما با وجود همه این خطرها، آزادی که این آموزه به ارمان می‌آورد، ارزش این را دارد که بهایش پرداخته شود. هرمان باوینک در این رابطه چنین توضیح می‌دهد:

اما به هر حال، منفعت این آموزه از ضررش بیشتر است. انکار نمودن شفافیت

کلام خدا باعث می‌شود که ایمانداران معمولی صرفاً به کشیش کلیسا چشم بدوزند، یا وجدانشان دربست در اختیار کلیسا باشد. آزادی مذهب، آزادی وجدان انسان، و در بند نبودن کلیسا و الهیات جملگی به آموزه شفافیت کتاب مقدس وابسته‌اند. این آموزه به تنهایی می‌تواند آزادی مسیحیان را حفظ نماید. منشأ و تضمین آزادی مذهب، و همچنین آزادی سیاسی ما همین آموزه است. حتی آن آزادی که در کنار خطر خودسری و دمدمی مزاج بودن حاصل می‌شود و می‌توان از آن بهره برد، بر استبداد و خودکامگی که آزادی را سرکوب می‌کند، مُقدم است.^۴

ممکن است بسیاری از آموزه شفافیت کتاب مقدس سوءاستفاده کنند. اما یک خروار تفسیر نامناسب، و گاه آشفته‌بازاری که در میان پروتستانها برپا می‌شود، باز هم ارزش این را دارد که بنا بر وجدانی که هدیه خدا است (اگرچه دارای کاستی است)، خودمان بتوانیم کتاب مقدس را مطالعه نماییم. اگر از شفافیت کلام خدا خاطر جمع نباشیم، محال است به آزادی مذهبی دست یابیم که بتوانیم در محدوده‌اش عقایدمان را بیان کنیم و به تحقیق و کند و کاو پردازیم.

سومین خطر این است که شخصیت خدا به مخاطره می‌افتد. «بستن دهان خدا»^۵ که عجب عنوان مناسبی هم است، نام کتابی برجسته به قلم دی. ای. کارسن می‌باشد. در بطن شک‌گرایی دیدگاه پُست مدرن به شناخت خدا دیدگاه و بینش حقیرانه‌ای نسبت به ماهیت و شخصیت خدا وجود دارد. موضوع این نیست که ما آن‌قدر مغروریم که تصور کنیم به دوردست‌های ابدیت چشم دوخته، و خدا را به گونه‌ای که دانای مطلق هستیم، درک نموده‌ایم. موضوع این است که آیا خدا آن‌گونه خدایی هست که مشتاق باشد با مخلوقاتش ارتباط برقرار کند، و بتواند این ارتباط را به شکلی مفید و ثمربخش برقرار نماید؟ آیا خدا قادر است سخن بگوید، یا دهانش بسته است؟

Herman Bavinck, *Reformed Dogmatics, Volume 1: Prolegomena*, ed. John Bolt, trans. John^f Friend (Grand Rapids, MI: Baker Academic, 2003), 479.

D. A. Carson, *The Gagging of God: Christianity Confronts Pluralism* (Grand Rapids, MI: ^۵Zondervan, 1996).

شاید داستان آن فیل و شش مرد نابینا را شنیده باشید. شش مرد نابینا یک فیل را لمس می‌کردند تا بتوانند برداشت و احساس خود را بازگو نمایند. یکی شکم فیل را لمس کرد و آن را یک دیوار تصور نمود. دیگری گوشهای فیل را در دست گرفت و فکر کرد که یک بادبزن است. نفر بعدی به دُمش دست زد و آن را یک طناب پنداشت. هر یک از آنها عضوی از بدن فیل را لمس کردند، ولی هیچ‌یک نتوانستند ماهیت آن اعضا را به درستی تشخیص دهند. نکتهٔ این داستان چیست؟ همهٔ ما در رویارویی با خدا مانند آن مردان نابیناییم. ما دربارهٔ خدا مقداری اطلاعات داریم، اما واقعاً نمی‌دانیم که او کیست. دانش هیچ‌کس از دیگری بیشتر نیست. همهٔ ما در تاریکی به چیزی متوسل شده‌ایم، و فکر می‌کنیم خیلی هم دانا هستیم. البته این تشبیه دو مشکل اساسی دارد. برای مثال، کل داستان از نقطه نظر کسی بیان می‌شود که به خوبی می‌داند که فیل، فیل است. برای اینکه داستان نکتهٔ مورد نظرش را به خوبی منتقل کند، راوی داستان باید شناختی دقیق و روشن از فیل داشته باشد. دومین ایراد این داستان جدی‌تر است. داستان مورد نظر، ناتوانی انسان در رابطه با امور الهی را به خوبی توصیف می‌نماید. ما نابیناییم، و به تدبیر و قوت خودمان نمی‌توانیم خدا را بشناسیم. اما داستان نامبرده هیچ‌گاه این سوال مهم را در نظر نمی‌گیرد: اگر آن فیل لب به سخن بگشاید چطور؟ اگر به آن مردان نابینا بگوید: «این چیزی که شبیه دیوار است، بدن من است. آن بادبزن در واقع گوشهای من هستند. و این طناب نیست؛ این دُم است.» آیا اگر آن فیل اینها را به زبان بیاورد، آن شش مرد نابینا برای نادیده گرفتن سخنان فیل، متواضع به حساب می‌آیند؟ ما نباید فلسفهٔ معروف به «معرفت‌شناسی» (یعنی نظریهٔ ما دربارهٔ اینکه از چه چیزی شناخت داریم، و چگونه می‌توانیم به آن شناخت برسیم) را از بقیهٔ الهیات جدا کنیم. این مناظرات و گفتگوهای جدی دربارهٔ شفافیت کلام خدا و علم تفسیر آن در واقع به شخصیت خدا مربوطند. آیا خدا آن‌قدر حکیم هست که خود را بشناساند؟ آیا آن‌قدر نیکو هست که خود را قابل دسترس قرار دهد؟ آیا آن‌قدر رحیم و مهربان هست تا به روشهایی ارتباط برقرار کند که برای فروتنان و افتاده‌دلان قابل درک باشد؟ به بیان دیگر، آیا خدا به ما احکامی می‌دهد که نتوانیم آنها را درک نماییم؟

آیا از خود مکاشفه‌ای می‌دهد که بیشتر سوال‌برانگیز باشد تا جواب‌گویی سوالات؟ سرانجام، این حقیقت که خدا مخصوص چه کسانی است به مخاطره می‌افتد. آموزه شفافیت کتاب مقدس بر این مهم اصرار دارد که حتی ساده‌ترین پیروان خداوند نیز می‌توانند کلام خدا را درک نمایند و به نجات ابدی دست یابند. اگر این آموزه مطرح نباشد، این سوالات پیش می‌آیند: آیا کتاب مقدس فقط مخصوص کشیشان و مقامات رسمی کلیسا است؟ آیا کلام مقدس خدا می‌تواند در دست مردمان عادی امن باشد؟ آیا باید حتماً یک پژوهشگر باشید تا بتوانید کلام خدا را درک نمایید؟ آیا باید به زبان یونانی و عبری مسلط باشید؟ آیا باید از آیین یهودی که در دوران معروف به «دوران معبد دوم» رواج داشت، آگاه باشید؟ آیا باید با رسوم و سنت‌های روم و یونان آشنا باشید؟ آیا باید از ادیان رایج در خاورمیانه باستان آگاه باشید؟ آیا باید از شاخه‌های پژوهشی نقد کتاب مقدس، معروف به «نقد نوشتاری»^۶ «نقد ساختاری» یا «نقد مرجع» آگاه باشید؟ آیا خدا فقط خدای آدمهای پرمدها است؟ به گفته آر. سی. اسپرول: «این چگونه خدایی است که محبت و نقشة نجاتش را با عبارات کاملاً تخصصی، و با مفاهیم آن‌چنان عمیقی بیان کند که فقط تعدادی نخبه و پژوهشگر حرفه‌ای بتوانند آنها را درک نمایند؟»^۷

ویلیام تیندل (۱۵۳۶-۱۴۹۴) کسی بود که به خاطر ترجمه کتاب مقدس به زبان روزمره مردم مورد آزار و اذیت قرار گرفت و جانش به خطر افتاد. یک بار در پاسخ بحث و مشاجره با شخصی به اصطلاح دانا و فرزانه، چنین گفت: «اگر خدا به من عمری طولانی بخشد، کاری می‌کنم که یک پسرک شخم‌زن علم و دانش از کتاب مقدس بیشتر از علم و دانش تو باشد.»^۸ این یعنی اطمینان داشتن به آموزه شفافیت کتاب مقدس. و این رویا به قیمت جان تیندل تمام شد. او را خفه کردند، و پیکرش را در میدان شهر سوزاندند. او پیش از مرگش با صدای بلند به حق چنین گفت: «خداوند! چشمان پادشاه انگلستان را بگشا.»^۹ بله خداوند، چشمان ما را

Mark D. Thompson, *A Clear and Present Word: The Clarity of Scripture* (Downers Grove, IL: InterVarsity Press, 2006), 79.

David Daniell, *William Tyndale: A Biography* (New Haven, CT: Yale University Press, 1994), 79.

^۸ به مرجع نامبرده در پاورقی ۷ رجوع شود.

کلام خدا شفاف است

بگشا تا ببینیم که این قدرت و امتیاز را داریم که کتاب مقدس را به زبان مادری مان مطالعه نماییم. چشمان ما را بگشا تا چیزهای شگفت‌انگیز را در شریعت تو بنگریم. چشمان ما را بگشا تا حقیقتی را که به شفافی پیش رویمان نهاده، مشاهده نماییم. خدا کار را آسان نموده است؛ او کار را برای همه ما آسان نموده است، اگر چشم بصیرت داشته باشیم.

کلام خدا حرف آخر است

و از آمفیپولس و آپولونیه گذشته، به تسالونیکه رسیدند که در آنجا کنیسهٔ یهود بود. پس پولس بر حسب عادت خود نزد ایشان داخل شده، در سه سبت با ایشان از کتاب مباحثه می‌کرد. و واضح و مبتین می‌ساخت که لازم بود مسیح زحمت بیند و از مردگان برخیزد، و عیسی که خبر او را به شما می‌دهم، این مسیح است. و بعضی از ایشان قبول کردند و با پولس و سیلاس متحد شدند، و از یونانیان خداترس گروهی عظیم و از زنان شریف، عددی کثیر. اما یهودیان بی‌ایمان حسد برده، چند نفر اشرار از بازاریها را برداشته، خلق را جمع کرده، شهر را به شورش آوردند و به خانهٔ یاسون تاخته، خواستند ایشان را در میان مردم ببرند. و چون ایشان را نیافتند، یاسون و چند برادر را نزد حکام شهر کشیدند و ندا می‌کردند که: «آنانی که ربع مسکون را شورانیده‌اند، حال بدین جا نیز آمده‌اند. و یاسون ایشان را پذیرفته است، و همهٔ اینها بر خلاف احکام قیصر عمل می‌کنند، و قایل بر این هستند که پادشاهی دیگر هست؛ یعنی عیسی.» پس خلق و حکام شهر را از شنیدن این سخنان مضطرب ساختند؛ و از یاسون و دیگران کفالت گرفته، ایشان را رها کردند. اما برادران بی‌درنگ در شب پولس و سیلاس را به سوی بیره روانه کردند، و ایشان بدانجا رسیده، به کنیسهٔ یهود درآمدند. و اینها از اهالی تسالونیکه نجیب‌تر بودند، چون که در کمال رضامندی، کلام را پذیرفتند و هر روز کتب را تفتیش می‌نمودند که آیا این همچنین است؟ پس بسیاری از ایشان ایمان آوردند، و از زنان شریف یونانیه و از مردان، جمعی عظیم. لیکن چون یهودیان تسالونیکه فهمیدند که پولس در بیره نیز به کلام خدا موعظه می‌کند، در آنجا هم رفته، خلق را شورانیدند. در ساعت، برادران پولس را به سوی دریا روانه کردند، ولی سیلاس با تیموتائوس در آنجا توقف نمودند. و رهنمایان پولس او را به اَطینا آوردند، و حکم برای سیلاس و تیموتائوس گرفته که به زودی هرچه تمام‌تر به نزد او آیند، روانه شدند.

این دو رویداد (یکی در تسالونیکي، و یکی در بیریه) نقاط مشترک زیادی دارند. پولس در هر دو شهر به منظور بشارت دادن به کنیسه می‌رود (آیات ۱، ۱۰). در هر دو مورد می‌بینیم که کلام خدا موعظه و بررسی می‌شود، و بر مبنای کلام، دلیل و برهان آورده می‌شود تا شنوندگان متقاعد گردند (آیات ۲، ۳، ۴، ۱۱، ۱۳). در هر دو نمونه نیز واکنشهایی مشابه به وجود می‌آیند: به خاطر ایمان آوردن یک عده، جنجال به پا می‌شود (آیات ۴، ۱۲)، و عده‌ای از کلام خدا بیزار شده و از آن روی برمی‌گردانند (آیات ۵، ۱۳). خدمات بشارتی پولس در تسالونیکي و بیریه از بسیاری جهات به هم شباهت داشتند. موعظه انجیل در سایر شهرهای امپراتوری روم که با فرهنگ یونان در آمیخته بود نیز برای پولس چنین تجربیات مشابهی را همراه داشت.

البته این تجربیات از جهات زیادی نیز متفاوت بودند. در همه آن شباهتها یک تفاوت اساسی وجود داشت. اگرچه بشارت انجیل در هر دو شهر مخالفتها و جنگ و جدالهایی را به همراه داشت، اما جمعیت حاضر در بیریه به تحریک یهودیان ساکن تسالونیکي آشوب به پا کردند. با وجودی که قالب و چارچوب این رویدادها یکی هستند، اما به روشنی شاهد هستیم که واکنش اهالی بیریه به کلام خدا با واکنش اهالی تسالونیکي تفاوت داشت.

تسالونیکیان پرهیاهو

طرز برخورد اهالی تسالونیکي نسبت به حقیقت انجیل، طرز برخوردی مغرب و ناشی از هیجان‌زدگی بود. پیش‌داوری‌های شخصی ایشان بر قدرت سنجش و ارزیابی آنها سایه افکنده بود. آن یهودیان از مشاهده محبوبیت پولس خوشحال نبودند (اعمال رسولان ۱۷:۵). اما نکته مثبت این بود که بیشتر کسانی که ایمان آوردند، بت‌پرست بودند نه یهودی (اول تسالونیکیان ۹:۱). هم‌کیشان پولس به پیغام او اهمیت ندادند، چرا که تصور می‌کردند پولس خود را شخص بسیار مهم و برجسته‌ای می‌پنداشت. متأسفانه این‌گونه پیش‌داوری‌ها همواره وجود دارند. مردم کلام خدا را نمی‌پذیرند، چون معتقدند موسیقی که در کلیسا نواخته می‌شود یا

کلام خدا حرف آخر است

خیلی بلند و پرصدا است، یا خیلی قدیمی است. مردم به کلام خدا بی توجهی نشان می‌دهند، چون یا معتقدند کلیسا خیلی پرجمعیت است یا خیلی کم جمعیت. برخی به کلام خدا اهمیت نمی‌دهند، چون لباس کشیش کلیسا به نظرشان مضحک و خنده‌دار است. گاهی نیز فقط به خاطر اینکه قبلاً با یک مسیحی بدخلق روبه‌رو شده‌اند، حاضر نیستند به کلام خدا گوش بسپارند. عده‌ای نیز به کلام خدا بی‌اعتنا هستند، چون نمی‌خواهند مثل والدینشان باشند.

گاهی هم صرفاً هر دلیلی برای نپذیرفتن کلام خدا پیدا می‌کنیم، چرا که نمی‌خواهیم گفته‌هایش را به‌جا آوریم. آلدوس هاکسلی، نویسنده معروف کتاب «دنیای قشنگ نو» که در زمینه عرفان مشرق‌زمین مطالعاتی داشت، و بنا بر تجربه مصرف قرصهای روان‌گردان نیز کتابی به رشته تحریر درآورده بود، چنین می‌گوید:

شک ندارم برای بیشتر هم‌نسلان من فلسفه پوچ‌گرایی ابزاری مهم برای به رسیدن به آزادیهای فردی بود. آن آزادی که ما خواهانش بودیم، آزاد شدن از یک نظام سیاسی و اقتصادی خاص به طور هم‌زمان بود. آزادی دلخواه ما آزاد شدن از یک نظام اخلاقی خاص بود. ما به اصول اخلاقی معترض بودیم، چون به آزادیهای جنسی مان دست‌درازی می‌کرد. ما به نظام سیاسی و اقتصادی معترض بودیم، چون نظامهایی عادلانه نبودند.^۱

مطمئناً عده‌ای به خاطر دغدغه‌های روشنفکرانه بی‌غل و غش خود پیغام انجیل و کتاب مقدس را نمی‌پذیرند. اما به اعتقاد من در بیشتر موارد، مقصر اصلی، غرور و پیش‌داوری‌های انسانها است. ما از کسانی که کتاب مقدس را تعلیم می‌دهند خوشمان نمی‌آید، همان‌طور که به تعالیم کتاب مقدس علاقه‌ای نداریم. پس مثل اهالی تسالونیکي مصرانه در مقابل کلام خدا قد علم می‌کنیم.

تسالونیکیان ضد و نقیض گویی خود را نمی‌دیدند. آیا تا به حال با کسی روبه‌رو شده‌اید که یک فرد مطلق‌گرا است، اما می‌گوید: «نمی‌توانم به مذهبی ایمان داشته

^۱ Aldous Huxley, in Robert S. Baker and James Sexton, eds., *Aldous Huxley: Complete Es-*
says, Volume 4 (Lanham, MD: Ivan R. Dee, 2001), 369.

باشم که مدعی یک حقیقت مطلق است.» یا کسی که خودش نمی‌تواند عقاید مخالف با عقاید خودش را تحمل کند، اما می‌گوید: «نمی‌توانم آدم‌های ابله‌ی را تحمل کنم که نمی‌توانند عقاید مخالف با خودشان را تحمل کنند.» در اهالی تسالونیک‌ی نیز چنین ضد و نقیض‌هایی وجود داشت. آنها از مسیحیان شاکی بودند که چرا اغتشاش به وجود آورده و «ربع مسکون را شورانیده‌اند» (اعمال رسولان ۱۷:۶). حال آنکه خودشان چکار کردند؟ ازدحام کردند، شهر را به هم ریختند، و شخصی به نام یاسون را از خانه‌اش بیرون کشیدند (آیات ۵-۶). آنها در اتهامشان به پولس و سیلاس تشخیص نمی‌دادند که رفتار خودشان تا چه اندازه ضد و نقیض بود. آن جماعت گناهان و تبعیض‌گرایی خود را نمی‌دیدند. درست مثل دانش‌آموزی که نمی‌خواهد به اصطلاح همرنگ جماعت باشد، و عزمش را جزم می‌کند تا طرز فکرش، و طرز لباس پوشیدن و حرف زدن و خرید کردن و آرایش موهایش مثل هزاران نفری باشد که می‌خواهند انگشت‌نمای خلق گردند. نمونه‌ی تسالونیکیان فراوانند: اشخاص قضاوت‌گری که قضاوت و پیش‌داوری را به باد انتقاد می‌گیرند. رهبری که بر مبنای اقتداری که خود از آن برخوردار است، مدعی می‌شود که «باید اقتدار را زیر سوال برد.» فردی که می‌خواهد تفکرات ناشی از بی‌بند و باری اخلاقی خود را به دیگران بقبولاند، زیرا از این خسته شده که می‌بیند دیگران هم می‌خواهند اصول اخلاقی خود را ترویج دهند. عده‌ای کلام خدا را نمی‌پذیرند، چون همیشه ایرادی را در دیگران می‌بینند که خودشان از آن مبرا هستند.

پس وقتی انسانها با روحیه‌ی پیش‌داوری قدم برمی‌دارند و رفتارهای ضد و نقیض خود را نمی‌بینند، به جای گفتگو و تبادل نظر با مخالفانشان، به آنها می‌تازند. اهالی تسالونیک‌ی با کلام خود تهمت زدند (آیه ۶)، به دروغ متوسل شدند (آیه ۷)، و با درگیری فیزیکی به هدف خود رسیدند (آیه ۵). آن جماعت سِمج، هفتاد کیلومتر را پای پیاده تا بیریه پیمودند تا ساکنان آنجا را نیز بر ضد شاگردان مسیح بشوراند. آنها نمی‌خواستند با دلیل و منطق به ادعاهای مسیحیان گوش دهند. هدف آن جماعت فقط ریشه کن ساختن آن بدعتی بود که به اعتقاد آنها خطرآفرین بود و سزاوار بی‌حرمتی. در میان مخالفان کلام خدا کسانی وجود دارند که مخالفت‌های

خود را صادقانه بیان می‌کنند. اما اشخاصی هم هستند که همواره در پی این می‌باشند که با کند و کاو در کلام خدا مطلبی به نفع خودشان پیدا کنند. این‌گونه افراد از قبل این ذهنیت را در خود ایجاد کرده‌اند که کتاب مقدس ضد علم است، ضد زن است، و ضد همجنس‌گرایان است. آنها حتی به خودشان زحمت نمی‌دهند از این اصطلاحات و برچسب‌هایی که به کتاب مقدس می‌چسبانند، دست کم تعریفی ارائه دهند، و با ذهن باز و دلیل و منطق، بی‌هیاهو و جار و جنجال، کتاب مقدس را بررسی کنند.

اهالی بیریه بهتر بودند

یهودیان بیریه از هم‌کیشان خود در تسالونیکي نجیب‌تر بودند. آنها برای شنیدن کلام خدا اشتیاق داشتند و آن را با جدیت مطالعه می‌کردند (آیه ۱۱). آن مردمان هر روز کلام خدا را بررسی می‌کردند تا ببینند سخنان پولس با کلام خدا همخوانی داشت یا نه. آنها همه‌چیز را با دقت و ارسی می‌کردند، شنیده‌هایشان را محک می‌زدند، و با پشتکار و جدیت در پی تشخیص حقیقت بودند.

وقتی در کلیساها یا همایش‌های مختلف سخنرانی می‌کنم، معمولاً از این متعجبم که چرا هنگام صحبت کردنم فقط تعداد کمی به خودشان زحمت می‌دهند تا به کتاب مقدسشان نگاهی بیندازند. اگر دلیلش تنبلی، فراموشکاری، یا هر چیز دیگر است، به هر حال عادت خوبی نیست. من در خودم هیچ اقتداری ندارم. دلم نمی‌خواهم مردم فقط به حرف‌های من تکیه کنند. قوم خدا باید هر گفته‌ای را با کلام خدا بسنجند. چه معلم و واعظ کلام باشیم، چه شنونده و دانش‌آموز کلام، باید مانند اهالی بیریه به کتاب مقدسمان رجوع کنیم.

اهالی بیریه هر روز کلام خدا را بررسی می‌کردند تا ببینند انجیلی که پولس بشارت می‌داد، از اقتدار الهی برخوردار بود یا نه. آنها تصدیق نمودند که آنچه شنیدند، مطابق با کلام خدا بود «پس [آنها] ایمان آوردند» (آیه ۱۲). اهالی بیریه از اهالی تسالونیکي نجیب‌تر بودند، چون خود را کاملاً به کلام خدا سپرده بودند. آنها به شرطی عقیده و باوری تازه را می‌پذیرفتند که کلام خدا بر آن مهر تأیید می‌زد.

آنها حاضر بودند درباره موضوعات جنجالی بحث و تبادل نظر کنند، به شرطی که شالوده و زیربنای آن موضوعات در کتاب مقدس بنا شده بود. اگر پیروی از مسیح به معنی پیروی از کتاب مقدس بود، ایشان با کمال میل حاضر بودند همه عمرشان از مسیح پیروی نمایند.

این آیات به صراحت نشان می دهند که تأیید و تصدیق نمودن اقتدار کتاب مقدس به چه معنا است. وقتی گفته می شود اهالی بیریه «هر روز کتب را تفتیش می کردند که آیا این همچنین است؟» (آیه ۱۱)، بدین معنا است که اگر آنچه می شنیدند را در کلام خدا می یافتند، شنیده هایشان را باور می کردند؛ و اگر تعلیم پولس با تعلیم کلام خدا همخوانی نداشت، و کلام خدا بر آن مهر تأیید نمی زد، تعلیم پولس را نمی پذیرفتند. کلام مکتوب خدا منشأ اقتدار آنها بود. کلام خدا برای ایشان حرف آخر، کلام آخر بود. بعد از کلام خدا هیچ کلام دیگری برایشان قطعی نبود، و هر کلام دیگری را که با کلام خدا همخوانی نداشت، باور نمی کردند.

سوال درباره اقتدار

آیا تا به حال این سوال برایتان پیش آمده که چرا مسیحیان شاخه های مختلف در جمع بندی و نتیجه گیری موضوعات الهیاتی، این همه با هم تفاوت دارند؟ یک بخش از پاسخ این سوال، و در واقع اصلی ترین بخش آن به مقوله «اقتدار» بازمی گردد. سه شاخه اصلی مسیحیت در جهان غرب؛ یعنی کاتولیکها، پروتستانهای لیبرال، و مسیحیان انجیلی در این مورد توافق ندارند که برای تعیین و تشخیص حقیقت یک امر، چه چیزی یا چه کسی باید مرجع اقتدار نهایی باشد. ما مسیحیان نمی توانیم برای این سوال یک پاسخ مشترک داشته باشیم: «بالا ترین اقتدار ما چه اقتداری است؟» همه مسیحیان تصدیق می کنند که الهیات و اصول اخلاقی که به آن پایبندند باید با کلام خدا هماهنگ باشند. اما وقتی در بحثها و مشاجرات الهیاتی، به اصطلاح کار به جای باریک می کشد، این سوال پیش می آید که چه کسی یا چه مرجعی حرف آخر را می زند؟

اکنون ببینید آیا می توانید در این شاخه های مسیحیتی که امروزه در دنیای غرب

کلام خدا حرف آخر است

رواج دارند، تفاوت میان سه گونه باوری که در خصوص کتاب مقدس و مرجع اقتدار ارائه می‌دهند را تشخیص دهید؟
نخستین دیدگاه از پیتر کریفت؛ نویسنده برجسته و خوش‌حلق کاتولیک است.

کلیسا رسوم و سنتهایش را به ما منتقل می‌کند، درست مثل مادری که لباسهای دست‌دوم خواهرها و برادرهای بزرگ‌تر را به فرزند کوچک‌تر خانواده می‌بخشد. اما بر خلاف آن لباسها که از پشم و پنبه بافته شده‌اند، سنت و آیین پاک و مقدسی که به کلیسا می‌رسد، نمی‌پوسد و از بین نمی‌رود، چون از جنس حقیقت است. این سنت و آیین پاک و مقدس، ساخته دست خدا است نه انسان. این سنت و آیین پاک و مقدس را باید از همه سنتها و آیینهای انسانی تفکیک نمود. این سنت و آیین پاک و مقدس جزئی از «آن ایمان سپرده شده» است که شامل کلام مقدس خدا است. این سنت و آیین پاک و مقدس حاوی داده‌هایی است که خداوند به کلیسایش بخشیده است.^۲

دومین اظهار نظر مربوط به گری‌دورین می‌باشد. او که خود یک پروتستان لیبرال است، در الهیات لیبرال نیز مفسری سرشناس به حساب می‌آید:

الهیات لیبرال بر این اندیشه اصلی استوار است که هر چیزی که ادعا می‌کند حقیقت است، چه در الهیات و چه در سایر زمینه‌ها، باید ادعای خود را بر اساس خرد و تجربه ثابت نماید، نه اینکه به اقتداری خارج از خود رجوع کند. کتب مقدس در سایه تجربه مسیحیان است که اقتدار روحانی‌شان مشهود می‌گردد؛ اما کلام مکتوب در آن کتب مقدس، حقیقت امر را تعیین و مقرر نمی‌سازد، و حرف آخر را نمی‌زند.^۳

و سرانجام به سومین اظهار نظر می‌رسیم که مربوط به اعتقادنامه وست مینستر است.

^۲ Peter Kreeft, *Catholic Christianity: A Complete Catechism of Catholic Church Beliefs Based on the Catechism of the Catholic Church* (San Francisco: Ignatius, 2001), 18.

^۳ Gary Dorrien, *The Making of American Liberal Theology: Idealism, Realism, and Modernity, 1900–1950* (Louisville: Westminster John Knox, 2003), 1.

این اظهار نظر به نمایندگی طیف وسیعی از مسیحیان انجیلی بیان شده است:

آن قاضی ارشد که برای همه بحثها و مشاجرات مذهبی حکم می‌دهد، و بر اساس حکم او همه فتوای شوراها، همه عقاید و نظریات نویسندگان قدیمی، همه آموزه‌های زاینده ذهن انسان، و همه مکاشفات شخصی محک زده می‌شوند، و می‌توانیم از حکم نهایی‌اش خاطر جمع باشیم، نمی‌تواند کسی جز روح القدس باشد که در کتاب مقدس سخن می‌گوید (اعتقادنامه وست مینستر ۱۰۱).

تفاوت‌های این سه اظهار نظر کاملاً چشمگیر و قابل توجه می‌باشند. کِریفت احکام و سنت‌های کلیسا را با کلام خدا هم‌تراز می‌داند، و برایش اقتدار نهایی به حساب می‌آیند. از نظر دُرین نیز کتاب مقدس باید با خرد و تجربه همگام باشد. اما برای وست مینستر، کلام خدا بالاتر و برتر و جدا از سنت‌های کلیسا و جمیع عقاید انسانی است. اگر کاتولیک‌ها و لیبرال‌ها و انجیلیان بر سر هر موضوع دیگری اختلاف نظر داشته باشند، اما دست کم باید بپذیرند که دیدگاهشان نسبت به کلام خدا و مقوله اقتدار، چیزی است که آنها را از هم جدا می‌سازد.

همه مذاهب به یک مرجع و اقتداری تکیه می‌کنند. هر رشته تحصیلی و علمی، و هر تحقیق و پژوهش انسانی به یک مرجع وابسته است. چه متوجه باشیم چه نباشیم، به هر حال یک نفر یا یک چیز برای ما حرف آخر را می‌زند: والدین ما، فرهنگ ما، اجتماع ما، احساسات ما، حکومت ما، مقالات نقدشده، نظرسنجی‌ها، دیده‌ها و شنیده‌های تأثیرگذار، یا کتابی آسمانی. همه ما چیزی یا کسی را داور کل یا مرجع حقیقت می‌دانیم. برای مسیحیان این مرجع اقتدار، کلام مقدس خدا یعنی عهدعتیق و عهدجدید است. البته شاید گاهی کلام خدا را سوء تعبیر نماییم، و مفهوم آن را در جایگاه صحیحش به کار نبریم. اما وقتی کتاب مقدس به درستی تفسیر گردد (یعنی به محتوای آیات و سبک ادبی و نوشتاری و قصد و منظور نویسنده توجه شود)، بدیهی است که هرگز در آنچه تأیید و تصدیق می‌نماید، اشتباه نمی‌کند. هیچ‌گاه نباید این حقیقت را دست کم گرفت که کلام خدا همواره در هرچه تعلیم می‌دهد، از اقتدار نهایی برخوردار است و حرف آخر را می‌زند.

دو کتاب، یک اقتدار نهایی

خدا خودش را به دو طریق به ما مکشوف می‌نماید: از طریق جهان هستی که با چشمانمان به آن می‌نگریم؛ و از طریق کتاب مقدس که می‌توانیم مکاشفه خدا را در آن بخوانیم و به آن گوش بسپاریم. خدا در جهانی که آفریده، خودش را بر ما آشکار نموده است؛ و این همان مکاشفه عام می‌باشد. حال آنکه خدا کلام الهی‌اش را به انبیا و پیغام‌آوران الهام بخشید، و ایشان آن کلام را مکتوب نمودند. این همان مکاشفه خاص است. خدا با این مکاشفه خاص، خود را از طریق کلام مکتوبش به ما مکشوف نمود. هر دو روش مکاشفه نامبرده از اهمیت برخوردارند، و در کتاب مقدس به آنها اشاره شده است.

معمولاً گفته می‌شود که چون هر دو مکاشفه (کتاب مقدس، و مکاشفه در جهان هستی که آن را هم به اصطلاح کتاب الهی نامیده‌اند) از جانب خدا هستند، پس هر دو یک حقیقت را تعلیم می‌دهند. به بیانی دیگر، «همه حقایق از خدا سرچشمه گرفته‌اند.» به هر حال، میان آنچه خدا در کلام مکتوبش مکشوف نموده، و آنچه در طبیعت آشکار نموده است تضادی وجود ندارد. اگر می‌توان به همه واقعیتهای مسلم به درستی پی برد، پس کتاب مقدس و علم یکدیگر را نقض نمی‌کنند. مسیحیان از تحقیقات و پژوهشهای دقیق و موشکافانه علمی ترسی ندارند.

با این حال، اگر کتاب مقدس اقتدار نهایی ما است، همان‌طور که قطعاً برای اهالی بیریه چنین بود، پس وقتی به نظر می‌رسد که آنچه علم به اثبات رسانده و با قاطعیت و اطمینان از آن صحبت می‌کند، با کتاب مقدس در تضاد است، نباید لحظه‌ای هم این فکر به ذهنمان خطور کند که کتاب مقدس را کنار بگذاریم. برخی از مسیحیان با خودشان کلنجار می‌روند که نظر دانشمندان درباره یک موضوع خاص را با نظر کتاب مقدس درباره آن موضوع تطبیق دهند. من این دسته از مسیحیان را درک می‌کنم و با آنها همدل هستم. ما نباید سوالاتی که مطرح می‌شوند را به سرعت از ذهنمان پاک کنیم. بله، این امکان وجود دارد که کتاب مقدس را با برداشتی اشتباه مطالعه نمود. این امکان وجود دارد که کلیسا سالیان سال در رسالتی که به عهده دارد، موفق نباشد. ولی اگر کتاب مقدس درباره موضوعی تعلیم می‌دهد، و جمیع

دانشمندان بر پایه علم و دانش، در رابطه با آن موضوع چیز دیگری می‌گویند، هر مسیحی باید بپذیرد که ما از کتاب مقدس روی نمی‌گردانیم. آن دو کتاب (کلام خدا و مکاشفه خدا در خلقت) جدا از هم نیستند، اما برابر هم نیستند. اعتقادنامه معروف به «بلژیک» از این دو مکاشفه عام و خاص تعریفی معتبر ارائه داده است:

ما او [خدا] را به دو طریق می‌شناسیم:

اول از طریق خلقت جهان هستی، حفظ بقای جهان هستی، و اداره و مدیریت آن. جهان هستی همواره پیش روی ما است. این جهان مانند کتابی زیبا جلوی دیدگان ما گشوده است. جمیع مخلوقات از خُرد و کلان مثل حروف آن کتابند، و ما را بر این می‌دارند که در امور نادیدنی الهی تأمل و تعمق نماییم، تا به قول پولس رسول در رساله رومیان ۱:۲۰ به قدرت جاودانی خدا، و الوهیتش ژرف بیندیشیم. همه اینها دلایل و شواهدی کافی و بسنده‌اند تا انسانها را متقاعد نمایند، و برایشان هیچ عذر و بهانه‌ای باقی نگذارند. دومین طریق این است که خدا با کلام قدوس و الهی‌اش خود را واضح‌تر و آشکارتر به ما می‌شناساند. او تا جایی که برای نجات و رستگاری خاصانش لازم باشد، خود را می‌شناساند، و آن قدر خودش را به ما مکشوف می‌سازد که بتوانیم در طول حیاتمان برای جلالش زیست نماییم (مقاله ۲).^۴

به تفاوتی که میان مکاشفه عام و خاص وجود دارد، دقت کنید. مکاشفه عام، قدرت و ذات الهی خدا را بر ما آشکار می‌سازد تا عذر و بهانه‌ای نداشته باشیم. اما مکاشفه خاص، خدا را عیان‌تر معرفی می‌کند تا ما به نجات و رستگاری ابدی دست یابیم. آموزه مکاشفه عام و خاص هرگز به این منظور نبودند تا کتاب مقدس را به طور ساختگی، هم‌رنگ هر گونه زمینه علمی و پژوهشی گردانند. آسمان جلال خدا را اعلام می‌کند، اما شریعت خداوند کامل است و شهادت خداوند امین است (مزمور

^۴ *Ecumenical Creeds and Reformed Confessions* (Grand Rapids, MI: Faith Alive Christian Resources, 1987).

کلام خدا حرف آخر است

۱:۱۹، ۷). عیسی از سوسنهای صحرا مثال آورد (متی ۲۸:۶)، اما با عبارت «مکتوب است» بر شیطان پیروز شد (۱:۴-۱۱).

وقتی در رابطه با علم و ایمان سوالات دشوار مطرح می‌شوند، بدیهی است که من هیچ‌گاه با روحیه دانش‌ستیزی وارد بحث نمی‌شوم. کشیشانی که پس از پایان دبیرستان، مطالعات علمی را بوسیده و کنار گذاشته‌اند، وقتی در رابطه با زمین‌شناسی، زیست‌شناسی، یا ژنتیک سوالات دشوار و پیچیده‌ای مطرح می‌شود، معمولاً بی‌توجه و بی‌تفاوت از کنارشان می‌گذرند. اما مطمئناً نشانه یک مسیحی واقعی این است که تمام تعالیم کتاب مقدس را باور کند، هرچند که دیگران معتقد باشند که کلام خدا اشتباه می‌کند. مجلات و نشریات علمی عاری از اشتباه نیستند، چه رسد به کتابهای درسی دبیرستان، یا نظریات پانزده ثانیه‌ای در رسانه‌ها. ما مسیحیان اگر متوجه می‌شویم که در مطالعه و درک کتاب مقدس به بیراهه رفته‌ایم، همواره باید حاضر باشیم ذهنیت خود را تغییر دهیم و در مسیر درست قرار بگیریم. اما این خیلی فرق می‌کند که کلام خدا را به این دلیل کنار بگذاریم که برای مثال پنج سال پیش یا پنجاه سال پیش یا صد و پنجاه سال پیش شماری از دانشمندان ادعا کرده‌اند که نمی‌توانیم وجود آدم را به لحاظ تاریخی باور کنیم، یا نمی‌توانیم بپذیریم که دنیا از نیستی، و با کلام خدا آفریده شد. مکاشفه عام می‌تواند به ما نشان دهد که خدا وجود دارد، و کسانی را که او را به شکل صحیح نمی‌پرستند، متقاعد گرداند. اما مکاشفه خاص واضح‌تر، صریح‌تر، و مقتدرانه‌تر سخن می‌گوید. اگر کلام خدا حرف آخر را می‌زند، هرگز نباید یک نقطه یا یک سر سوزن از این کتاب مقدس را صرفاً به این دلیل تغییر دهیم که کتاب طبیعت هر از گاهی با زمزمه‌هایی از گوشه و کنار از ما می‌خواهد که آن را تغییر دهیم.

باور کردن به منظور درک نمودن

بسیاری از مسیحیان باتدبیر که عاری از خطا بودن کتاب مقدس، و اقتدار نهایی آن را تصدیق می‌کنند، و آن دسته از مسیحیان که کلام خدا را با جدیت و حوصله مطالعه می‌نمایند نیز سرانجام یک روز با خواندن آیات دشوار و سوال‌برانگیز لغزش

می‌خورند. تاریخ و اعدادی در کلام خدا وجود دارند که با هم همخوانی ندارند. تفاوتها و تناقضهای ظاهری بسیاری وجود دارند که به سادگی قابل تطبیق نیستند. سوالاتی پیش می‌آیند که پاسخشان چندان آسان نیستند. شاید مطرح کردن این حقایق در فصلی که به اقتدار کتاب مقدس اختصاص دارد، کمی عجیب باشد، اما مسیحیان نباید از اعتراف به این واقعیتهای واهمه داشته باشند. اگر پطرس در رسالات پولس با مطالبی روبه‌رو شد که «فهمیدن آنها مشکل» بود (دوم پطرس ۳:۱۶)، پس برای ما نیز می‌تواند پیچیده و دشوار باشند.

حال آنکه با توجه به هر آنچه تا به حال در رابطه با آموزه‌های کتاب مقدس بررسی نموده‌ایم، دلیلی ندارد که از موضوعات و آموزه‌های دشوار و به ظاهر متناقض ترسی داشته باشیم. بسیاری از این موضوعات به آسانی قابل توضیح می‌باشند. برای سایر موارد نیز راه‌حل‌های مناسب و قابل توجیهی ارائه گشته است. در خصوص آن چند مورد خاص و مشخص نیز توضیحاتی وجود دارد، حتی اگر هنوز به پاسخ صحیح دست نیافته‌ایم. اعتماد ما به کتاب مقدس اعتمادی نامعقول نیست. یافته‌های تاریخی و باستان‌شناسی و دست‌نوشته‌های قدیمی کتاب مقدس دلایل زیادی به ما می‌دهند که بتوانیم به عهدعتیق و عهدجدید اعتماد داشته باشیم. اما مهم‌تر از همه این شواهد و مدارک (که به راحتی در دسترس هر کسی است که خواهان مطالعه کتابهای عالی و برجسته در این زمینه است) شهادت خود خدا را پیش رویمان داریم. کتاب مقدس کتاب خدا است. این واقعیتی است که پیوسته در کتاب مقدس به ما یادآوری می‌شود. بنابراین، اعتماد کامل به کتاب مقدس به معنی اعتماد به شخصیت خدا است. ما بیشتر از آنکه به توانایی خودمان در دلیل و برهان اعتماد داشته باشیم، به خدا اطمینان و دلگرمی داریم.

جی. آی. پَکِر این حقیقت را به بهترین شکل توضیح می‌دهد. این متن طولانی ارزش دارد که آن را به آرامی بخوانید و بر آن تأمل نمایید:

خدا نمی‌گوید تمام سوالاتی را که از روی کنجکاوی بی‌حد و اندازه ما درباره کتاب مقدس مطرح می‌شود، در کتاب مقدس پاسخ می‌دهد. او صرفاً هر آنچه

را که خودش می‌داند دانستنش برای ما، و برای ایمان ما لازم است، توضیح می‌دهد. خدا چیزهایی را به ما می‌گوید، و آن دانسته‌ها سوالاتی را برای ما پیش می‌آورند که درکشان برای ما دشوار است. اما گاهی خدا آن سوالات را بی‌پاسخ می‌گذارد تا به ما بیاموزد که با تواضع و فروتنی به صداقتش اعتماد نماییم. بنابراین، هنگامی که با این معماها روبه‌رو می‌شویم، سوالی که باید از خودمان بپرسیم این نیست که «آیا تصور این موضوع معقولانه است؟» بلکه باید از خودمان سوال کنیم: «آیا معقولانه این است که در این مورد به خدا اعتماد کنیم؟ آیا معقولانه است که کلام خدا را بپذیریم، و باور کنیم که آنچه گفته، حقیقت است، هرچند نمی‌توانم گفته‌اش را کاملاً درک نمایم؟» پاسخ این سوالات در خود سوالات نهفته است. صرفاً نباید به خاطر اینکه نمی‌توانیم تعالیم دشوار کلام خدا را درک نماییم، از ایمان داشتن به کلام خدا سر باز زنیم. کفایت و قابلیت خرد و اندیشه ما محک و معیار سنجش حقایق الهی نیستند. صرفاً نباید به خاطر اینکه حقیقتی را درک نمی‌کنیم، از پذیرش و باور آن اجتناب نماییم. ما باید باور کنیم تا بتوانیم به درک آن باور برسیم.^۵

آیا برای اهالی بیریه نیز سوالاتی از کلام خدا پیش آمده بود که برایشان بی‌جواب بوده باشد؟ واقعاً نمی‌دانیم؛ شاید پیش آمده بود. اما می‌دانیم که به خاطر این فضیلت خاص که کلام خدا را حرف آخر می‌دانستند، و اقتدار نهایی آن را باور داشتند، تحسین شدند. آنها همه‌چیز را با کلام خدا می‌سنجیدند، چون به خودشان جرأت نمی‌دادند آنچه را کلام خدا رد می‌کند، بپذیرند، یا از آنچه کلام خدا تأیید می‌کند، روی گردانند. اهالی بیریه با حرمت و احترامی که فقط شایسته خدا بود، به کلام خدا می‌نگریستند. این نگرش و طرز برخوردی معقولانه است؛ چرا که ما در نهایت خود را به اقتدار کلام خدا متعهد می‌سازیم؛ خدایی که کلامش به ما می‌گوید که می‌توانیم، و باید خود را به اقتدار کلام خدا بسپاریم.

J. I. Packer, "Fundamentalism" and the Word of God (Grand Rapids, MI: Eerdmans, 1958), ^۵

کلام خدا ضروری است

لکن حکمتی بیان می‌کنیم نزد کاملین، اما حکمتی که از این عالم نیست، و نه از روسای این عالم که زایل می‌گردند. بلکه حکمت خدا را در سَرّی بیان می‌کنیم؛ یعنی آن حکمت مخفی را که خدا پیش از دهرها برای جلال ما مقدر فرمود، که احدی از روسای این عالم آن را ندانست. زیرا اگر می‌دانستند، خداوند جلال را مصلوب نمی‌کردند. بلکه چنان که مکتوب است:

«چیزهایی را که چشمی ندید و گوشی نشنید و به خاطر انسانی خطور نکرد؛ یعنی آنچه خدا برای دوستداران خود مهیا کرده است»

اما خدا آنها را به روح خود بر ما مکشوف نموده است، زیرا که روح همه چیز حتی عمقهای خدا را نیز تفحص می‌کند. زیرا کیست از مردمان که امور انسان را بداند جز روح انسان که در وی می‌باشد. همچنین نیز امور خدا را هیچ‌کس ندانسته است جز روح خدا. لیکن ما روح جهان را نیافته‌ایم، بلکه آن روح که از خدا است، تا آنچه خدا به ما عطا فرموده است بدانیم؛ که آنها را نیز بیان می‌کنیم نه به سخنان آموخته‌شده از حکمت انسان، بلکه به آنچه روح‌القدس می‌آموزد، و روحانیها را با روحانیها جمع می‌نماییم.

اول قرن‌تینان ۱۳-۶:۲

اغلب ما در اعماق ذهنمان آرزوهای مشترکی در زندگی داریم. منظورم آرزوهایی است که در افقهای دور به آنها چشم دوخته‌ایم، نه خواسته‌های معمول و روزمره. وقتی صحبت از خواسته‌های روزمره به میان می‌آید، مردم خواسته‌های بسیار زیادی در دل دارند. عده‌ای عاشق سفر هستند. عده‌ای دوست دارند در رستورانهای مجلل

و گرانقیمت غذا صرف کنند. برخی عاشق اُردو رفتن و چادر زدن هستند، و بعضی ترجیح می‌دهند وقتی به سفر می‌روند، زیر یک سقف باشند و تختخواب راحت در اختیار داشته باشند. میلیونها سلیقه و علاقه و عادت وجود دارد. اما اگر حرف دلشان را بپرسید، گمان می‌کنم همهٔ مردم جهان به طور کلی خواسته‌های مشترکی دارند: می‌خواهیم هدفمند باشیم؛ می‌خواهیم خوشحال باشیم؛ می‌خواهیم مطمئن باشیم که همه چیز خوب است؛ می‌خواهیم قطره‌ای از دریایی عظیم‌تر از خودمان باشیم؛ می‌خواهیم کسی که از خودمان برجسته‌تر و والاتر است، از درونمان آگاه باشد. می‌خواهیم تا ابد زنده باشیم.

اگر به عمق این آرزوها توجه کنید، می‌بینید که بیشتر مردم گوش به زنگ هستند که از یک جایی کلامی بشنوند تا سرانجام، راه رسیدن تا به آن زندگی آرمانی را به آنها نشان دهد. انسانها دوست دارند از یک قاعده و قانون پیروی کنند، و یا فهرستی در اختیار داشته باشند که به آنها بگوید چه قدمهایی را باید بردارند تا به آن ایده‌آل برسند. همه دوست دارند این جمله را از آموزگارشان بشنوند: «تو قبول شدی.» همه دوست دارند واژهٔ «دوستت دارم» را از زبان والدینشان بشنوند. بسیاری آرزوی استخدام شدن در شغل مورد علاقه‌شان، یا قرار ملاقات با شریک رویایی زندگی‌شان را در سر می‌پروراند. مردم می‌خواهند دربارهٔ حساب پس‌انداز بازنشستگی، یا وضعیت سلامتشان، یا حتی دربارهٔ فرزندانشان همواره خبرهای خوبی به گوششان برسد. اغلب مردم گوشهای خود را تیز کرده‌اند تا به اصطلاح، مقدس‌ترین صدای آشنا؛ یعنی صدای خودشان را بشنوند. عده‌ای هم عاجزانه در پی شنیدن صدای خدا هستند.

آموزهٔ ضرورت کلام خدا تنگنایی را که در آن گرفتاریم به یادمان می‌آورد: ما به قوت و توانایی خودمان نمی‌توانیم به شناخت آن یگانه کسی برسیم که باید بیش از هر کس دیگری او را بشناسیم. این عدم توانایی، راه‌حلی مطمئن به ما ارائه می‌دهد: آن یگانه که در وصف نمی‌گنجد، خودش را از طریق کلامش مکشوف نموده است. اعتقادنامهٔ وست مینستر در این رابطه چنین توضیح می‌دهد: «اگرچه فروغ طبیعت و اعمال خلقت و مشیت الهی همواره نیکویی، حکمت، و قدرت خدا را آشکار نموده،

و برای انسانها هیچ عذر و بهانه‌ای باقی نگذاشته است، اما همه اینها برای شناخت خدا و شناخت اراده او که لازمه رستگاری ابدی‌اند، کفایت نمی‌کنند.» از این رو، این اعتقادنامه در ادامه خاطر نشان می‌سازد که کلام مقدس خدا «ضروری‌ترین» است (اعتقادنامه وست مینستر ۱.۱). کتاب مقدس چشم‌یار ما است (این واژگان و ادبیات مخصوص کالوین است.) کتاب مقدس عدسی‌ای است که به وسیله آن خدا، جهان، خودمان را به درستی و شفاف می‌نگریم. بدون کتاب مقدس نمی‌توانیم خدا و اراده‌اش را واقعاً بشناسیم، و به راه نجات و رستگاری پی ببریم.

ما برای اینکه به معنای واقعی، یک زندگی خوب و آرمانی داشته باشیم، به کلام خدا احتیاج داریم. برای اینکه تا ابد زنده بمانیم، به کلام خدا نیاز داریم «خداوندا! نزد که برویم؟ کلمات حیات جاودانی نزد تو است» (یوحنا ۶: ۶۸). کتاب دیگری مانند کتاب مقدس وجود ندارد. کتاب مقدس حکمتی متفاوت را مکشوف می‌سازد، حکمتی که سرچشمه‌اش متفاوت است، و از محبتی متفاوت سخن می‌گوید.

حکمتی متفاوت

حکمت، یکی از درونمایه‌های اصلی در فصلهای ابتدایی رساله اول قرن‌تین است. مخاطبان پولس در این رساله کسانی بودند که فرهنگ یونان در تار و پود زندگی‌شان آمیخته بود، فرهنگی که فیلسوفان برجسته و سخنوران ماهر و کاردان را می‌ستایید، و آن حکیمان و فرزندان مایه افتخار و بالندگی‌اش به حساب می‌آمدند. پولس در چنین فضایی با جدیت و کوشش بسیار سعی بر این دارد تا انجیل را از این حکمت تفکیک نماید. حرف پولس این است که اگر در لابه‌لای نطقهای عالمانه و سخنوریهای پر قدرت به دنبال حکمت هستید، آن حکمت را در موعظه انجیل نخواهید یافت (اول قرن‌تین ۱۸: ۱-۲۵). آن حکمت را نه در موعظه‌های من می‌یابید (۱: ۲-۵)، نه در میان خودتان (۱: ۲۶-۳۱).

انجیل، حکمت برای بالغان است (۶: ۲). اما این حکمت به حکمتی که این جهان در پی‌اش است، ربطی ندارد. حکمت خدا از این عالم نیست (آیه ۶). حکمت خدا به این سیطره زمینی تعلق ندارد. حکمت خدا متعلق به این عصر حاضر نیست،

عصری که باید در تاریخ نجات بشر، جای خود را به عصری بدهد که در آینده چشم‌انتظارش هستیم. حکمت خدا از حکمرانان این عالم نیست (آیه ۶). این حکمت با دسیسه و دغلكاریِ قدرتمداران، یا ترفندهای مکارانه شیطان هیچ نقطه مشترکی ندارد (دوم قرنتیان ۴:۴؛ ۱۰:۴-۶). حکمت خدا منحصر به فرد است. حکمت خدا حکمتی نیست که بی‌درنگ برای همه آشکار شود. حکمت خدا حکمتی نیست که کل جهان قدردان آن باشند (اول قرنتیان ۷:۲).

ما ناراحت می‌شویم که دیگران آنچه به چشم ما می‌آید را نمی‌بینند. ما از این سرخورده می‌شویم که استدلالها و دلیل و برهانهای عالی بی‌نقصی که از کلام خدا ارائه می‌شوند، در ظاهر به بن‌بست می‌رسند. اما نباید از این اتفاقات غافلگیر شویم. حکمت خدا یک راز است، حکمتی مخفی و نهان است. البته این بدان معنا نیست که باید از دریا بگذریم، یا به آسمان صعود نماییم تا حکمت خدا را بیابیم. این نهان بودن به این معنا است که اگر می‌خواهیم واقعاً حکیم شویم، خدا باید با ما سخن گوید. همه حقایق از خدا سرچشمه می‌گیرند؛ اما حقیقتی که باعث رستگاری ابدی می‌گردد، حقیقتی مکشوف شده است.

کلام دنیا مثل کلام خدا نیست. کلام دنیا نو و فانی است؛ کلام خدا کهن و جاودانی است. کلام دنیا ناپایدار و متزلزل است («زایل می‌گردند»؛ اول قرنتیان ۲:۶). کلام خدا پایدار و استوار است («پیش از دهرها مقدر فرمود»؛ آیه ۷). اگر خواهان حکمتی زودگذر هستیم، اگر در پی حکمت مغزهای متفکر و انسانهای تحسین‌برانگیز و بااستعداد هستیم، می‌توانیم به دنیا بنگریم. اما اگر طالب حکمتی فراسو و خارج از خودمان هستیم، حکمتی که هرگز ما را ناکام نمی‌گذارد، اگر به چنین حکمتی نیازمندیم، باید به اموری بنگریم که «خدا آنها را به روح خود بر ما کشف نموده است» (آیه ۱۰).

سرچشمه‌ای متفاوت

حال برای آموختن اموری که خدا مکشوف نموده، به کجا باید رجوع کنیم؟ به درختان بنگریم؟ به منبع نوری که در ما نهان است؟ به معیارهای جامعه؟ یا شاید

به خرد و تجربه انسان؟ رساله اول قرنیتان به صراحت شهادت می‌دهد که فقط خدا می‌تواند درباره خدا به ما آگاهی دهد. همان‌طور که روح انسان نمایانگر افکار و احساسات و خواسته‌های انسان است، به جز روح خدا نیز هیچ کس نمی‌تواند افکار خدا را مکشوف سازد (اول قرنیتان ۱۱:۲). تنها وجودی که آن‌قدر دانا است، آن‌قدر حکیم است، و آن‌قدر چیره‌دست است که بتواند خدا را به شما مکشوف سازد، خود خدا است.

اکنون این سوال جالب پیش می‌آید که آیا پولس آن‌قدر که از عملکرد درونی روح‌القدس صحبت می‌کند، به ضرورت کلام خدا اشاره می‌نماید؟ شاید شما نیز با خود چنین بیندیشید: «من هم کاملاً موافقم. فقط خدا باید درباره خدا با ما سخن گوید. اگر خدا حقیقت را برایم مکشوف نسازد، نمی‌توانم به حقیقت پی ببرم. خدا با نجوایی آرام در قلبم زمزمه می‌کند. وقتی به نجوای درونم گوش می‌سپارم، صدای خدا را می‌شنوم. روح خدا به ما عطا شده است. روح خدا با دل و جان ما سخن می‌گوید، و چیزهایی را به ما می‌آموزد که می‌توانیم آنها را فقط از خدا فراگیریم.» این گفته‌ها به نظر درست می‌آیند. اما آیا منظور پولس همین است؟ ضمیر «ما» در اول قرنیتان ۱۲:۲ («ما . . . آن روح که از خدا است») به همه اعضای کلیسای قرنتس یا به همه ما اشاره نمی‌کند؛ بلکه منظور، پولس و یارانش می‌باشند. این مقایسه از آیات ۱-۵ و از آنجایی شروع می‌شود که پولس ضمیر «من» را به کار می‌برد، و سپس وقتی می‌خواهد «حکمت خدا را در سرّی» برای قرنیتان بیان کند، از ضمیر «ما» استفاده می‌کند (آیه ۷). منظور پولس به صراحت این است: «شما قرنیتان» و «ما که انجیل را به شما بشارت داده‌ایم» (۹:۳). پس اگرچه این درست است که روح‌القدس به تک‌تک ایمانداران عطا گشته، و این روح‌القدس است که باید در مورد کلام خدا به ما روشنگری بخشد، اما پولس در اینجا از حقیقت خاصی صحبت می‌کند که به رسولان عطا گشته، و به ایشان سپرده شده است، و اکنون پولس آن حقیقت را به قرنیتان منتقل می‌نماید. این دقیقاً همان اتفاقی بود که عیسی وعده‌اش را داد (یوحنا ۱۶:۱۲-۱۵). رسولان مسیح تعالیم خود را این‌چنین فرا گرفته بودند: آنها می‌دانستند که آن تعالیم، کلام خدا بودند نه کلام انسان

(اول تسالونیکیان ۲:۱۲؛ مکاشفه ۱:۱-۲). رسالهٔ اول قرن‌تیان فصل ۲ به هیچ عنوان نمی‌گوید که راه صحیح شنیدن صدای خدا این است که به ندای درون توجه کنیم و در این تعمق و تفکر درونی، سرگشته و حیران باشیم. در کلیسای قرن‌تس که سرآمد کلیساهای جنبش کریزماتیک بود، پولس از معیار عینی و ملموس حقیقت سخن می‌گوید، معیاری که بر احساسات و تجربیات شخصی مُقدم است (اول قرن‌تیان ۱۴:۳۷-۳۸؛ ۱۵:۱-۴).

این درست است که کلیسای اولیه تا مدتها نسخهٔ تکمیل‌شدهٔ عهدجدید را در دست نداشت. اما در همان زمان نیز زندگی و تعالیم ایمانداران تسلیم و سرسپردهٔ همان میزان از کلامی بود که در اختیارشان قرار داشت. کلیسای اولیه آن مکاشفهٔ جدید (افسیان ۲:۲۰)، و انجیلی را که رسولان بشارت داده بودند (غلاطیان ۱:۸) در کنار عهدعتیق با دقت و موشکافی بررسی می‌نمودند. باوینک در این رابطه چنین می‌گوید: «طبیعی است که تا زمانی که رسولان زنده بودند و از کلیساها بازدید می‌نمودند، هیچ کس میان گفتار آنها و کلام مکتوب ایشان فرق نمی‌گذاشت. کلام شفاهی و کلام مکتوب هنوز یکی به حساب می‌آمدند. اما هنگامی که یک دوره سپری شد، و از زمانهٔ رسولان مدت تقریباً زیادی گذشت، نوشته‌های رسولان اهمیت بیشتری یافتند، و رفته‌رفته ضرورت وجود آن نوشته‌ها قوت گرفتند. در واقع، ضرورت کلام مقدس خدا یک ویژگی ثابت نیست، بلکه یک نیاز روزافزون است.»^۱ پولس می‌دانست که کلیسای قرن‌تیان به حکمت خدا احتیاج داشتند، حکمتی که فقط از روح خدا سرچشمه می‌گرفت. او با درک این حقیقت به کلیسای قرن‌تس نامه نوشت که روح‌القدس به طور خاص و منحصر به فرد به او عطا گشته بود، و حال به واسطهٔ روح‌القدس می‌توانست حقیقت انجیل را به ایشان اعلام نماید.

بسیاری از مردم به گونه‌ای دربارهٔ روحانی بودن صحبت می‌کنند که گویی می‌توانند با تمرکز و مراقبه و تأمل در خویشتن، و تسلط بر روح و جان به این فضیلت دست یابند. حال آنکه روحانی بودن به معنای واقعی چیزی نیست که بتوانیم در درون

^۱ Herman Bavinck, *Reformed Dogmatics, Volume 1: Prolegomena*, ed. John Bolt, trans. John Vriend (Grand Rapids, MI: Baker Academic, 2003), 470.

خود به آن برسیم. روحانی بودن مقوله‌ای خارج از ما است، و بانی‌اش روح متعال خدا؛ روح القدس است. اگر می‌خواهیم امور الهی را درک نماییم، به روح القدس که از جانب خدا نازل می‌شود، احتیاج داریم (اول قرن‌تیان ۱۲:۲). حال، برای شنیدن صدای روح خدا به کجا باید برویم؟ باید به نزد کسانی برویم که رسالت سخنگویی از جانب روح القدس به ایشان سپرده شده بود (۲:۹-۱۳). باید به نزد کسانی برویم که کلام وحی شده خدا را مکتوب نمودند (رومیان ۲:۳). باید به نزد کسانی برویم که آنچه خود خدا الهام نمود، و آنچه نفس و دم خدا بود را مکتوب نمودند (دوم تیموتائوس ۱۶:۳). پس آموزه ضرورت کلام خدا به طور خلاصه به این معنا است: ما برای شناخت خدا به مکاشفه از جانب خدا احتیاج داریم؛ و تنها مکاشفه مطمئن، نجاتبخش، نهایی، و کامل خدا کتاب مقدس است و بس.

محبتی متفاوت

شاید چنین به نظر برسد که درباره ضرورت کلام خدا دیگر نکته ناگفته‌ای باقی نمانده باشد. حال آنکه جان کلام پولس هنوز بیان نشده است. دلیل مکاشفه کلام خدا این است که ما به رحمت خدا پی ببریم و نجات یابیم. کتاب مقدس فقط به خاطر حکمتش، یا حتی به خاطر منشأ الهی‌اش نیست که منحصر به فرد و بی‌نظیر است. آنچه کتاب مقدس را کاملاً از هر کتاب دیگری چه مذهبی و چه غیر مذهبی جدا می‌سازد، فیض بی‌همتایی است که در سطر سطر کلام خدا با آن روبه‌رو می‌شویم. ما به کلام خدا محتاجیم، چون بدون آن نمی‌توانیم به محبت خدا پی ببریم. خدای ما سخن می‌گوید. او سخن می‌گوید نه صرفاً به این دلیل که کسی به صدای او گوش دهد، و نه صرفاً به این دلیل که بخواهد اطلاعاتی را منتقل نماید. او سخن می‌گوید تا ما بتوانیم چیزهایی که شناختشان محال است را بشناسیم، و چیزهایی که درکشان محال است را درک نماییم (اول قرن‌تیان ۹:۲؛ اشعیا ۸:۴۸). شاید فکر می‌کنید همه چیز را دیده، همه چیز را شنیده، و همه چیزهایی که باید تجربه کنید را تجربه کرده‌اید. اما هنوز ندیده و نشنیده و به ذهنتان خطور نکرده که خدای محبت چه چیزی را برای دوستدارانش مهیا نموده است (اول قرن‌تیان ۹:۲). این خبر خوش

دربارهٔ صلیب است. این خبر خوش دربارهٔ آمرزیده شدن و رستگار گشتن است. این خبر خوشی است که جز در کلام خدا در هیچ کجای دیگری آن را نمی‌یابید. فقط وقتی روح‌القدس از طریق کلام خدا عمل کند، می‌توانیم به راستی روحانی گردیم. ما تصور می‌کنیم روحانی بودن به این معنی است که در سکوت فرو رویم و زاهد و عابد و پارسا گردیم، یا در پرستشهایمان به شور و هیجان بیاییم و احساساتمان فوران کند، یا به فردی خودجوش و پر جوش و خروش تبدیل گردیم، یا نام خدا دایماً وِردِ زبانمان باشد، یا شیفته و دل‌باختهٔ سرودهای پرستشی گردیم. به عقیدهٔ جانانانِ ادواردز «اینها نشانه نیستند.»^۲ بدیهی است که این ویژگیها چیزی را ثابت نمی‌کنند. این حالات و رفتارها مشخصه‌های بدی نیستند، اما به خودی خود، مطمئناً شما را روحانی نمی‌سازند. تعریفی که کتاب مقدس از روحانی بودن ارائه می‌دهد نیز با این ویژگیها همخوانی ندارد. انسان روحانی کسی است که حقایق روحانی را درک می‌نماید (اول قرنیتیان ۲: ۱۳)؛ در صورتی که انسان نفسانی (غیر روحانی) امور مربوط به روح خدا را نمی‌پذیرد «زیرا که نزد او جهالت است» (آیهٔ ۱۴). اما آن امور مربوط به روح‌القدس که انسان غیر روحانی قادر به درکشان نیست، چه اموری می‌باشند؟ با نگاهی به آیات متوجه می‌شویم که پولس به صراحت به مصلوب شدن خداوند جلال اشاره می‌کند (آیهٔ ۸). انسان روحانی کسی است که پیغام صلیب را می‌پذیرد (۱۸: ۱-۲۴). هر قدر هم عاشق فرشتگان باشید، هر قدر هم دعا کنید، هر قدر هم برای مراقبه نمودن بی‌تاب باشید، هر قدر هم غرق یوگا گردید، هر قدر هم به معجزات ایمان داشته باشید، ولی اگر صلیب را درک نکنید و عزیز نشمارید و پذیرایش نباشید، شخصی روحانی نخواهید بود. انسان روحانی امور روحانی را تشخیص می‌دهد. نقطهٔ آغاز چنین تشخیصی این است که بپذیریم مسیح برای گناهان جهان قربانی شد، و جان خود را به جای جهانیان فدا کرد. فقط با پذیرش این خبر خوش است که می‌توانیم به انسانهایی حکیم تبدیل گردیم. فقط از طریق این خبر خوش است که می‌توانیم آمرزیده

Jonathan Edwards, *The Works of Jonathan Edwards, Volume 2: Religious Affections*, ed. ^۲ John E. Smith (New Haven, CT: Yale University Press, 1959), 127-190.

شویم. فقط با گوش سپردن به روح القدس که از طریق کلام خدا سخن می گوید، می توانیم به محبت خدا پی بریم، و به راستی به انسانهای روحانی تبدیل شویم.

چهار ویژگی عالی

اکنون که به انتهای این فصل رسیده ایم، لازم است چند لحظه ای را به این مهم اختصاص دهیم که آن چهار ویژگی کلام خدا که در فصلهای قبل بررسی نمودیم، در زندگی روزمره، و زندگی خداپسندانه چه تأثیری دارند: چون کلام خدا بسنده است، مشاوران می توانند با هدفمندی مشاوره دهند. چون کلام خدا شفاف است، رهبران و معلمان کلام خدا در جلسات مطالعات کتاب مقدس می توانند با اطمینان و خاطر جمعی رهبری و تدریس نمایند. چون کلام خدا معتبر و موثق است، واعظان می توانند آن را با شهامت و دلیری موعظه کنند؛ و چون کلام خدا ضروری است، مبشران می توانند با حسی سرشار از اضطراب و فوریت بشارت دهند.

اینها آموزه هایی بسیار عملی و کارآمد هستند. اگر کتاب مقدس حاوی همه ای این ویژگیها است، پس چرا آن را نخوانیم، مطالعه نکنیم، به ذهن نسپاریم، و به دیگران تعلیم ندهیم؟ چرا کلیساهایمان را بر خاک سست دیدگاهی بنا کنیم که معتقد است برای رشد و شکوفایی کلیسا باید از روشهای انسانی بهره گرفت؟ چرا از ته مانده های حکمت دنیوی مشاوره بگیریم؟ چرا در سختیهای و بحرانهای عظیم، اول به زیبایی کوهها یا طنین صدای خودمان گوش دهیم؟ چرا در جلسات پرستش به کلام خدا جایگاه والایی ندهیم؟ چرا سرودهایی را بخوانیم که اشعارشان عاری از هر گونه مفاهیم کتاب مقدس باشند؟ چرا کلام خدا را در مقابل کلام به اصطلاح روشنفکرانه و هوشمندانه انسان به سجده آوریم؟

کلام خدا حرف آخر است. کلام خدا قابل درک است. کلام خدا ضروری است. کلام خدا بسنده است. در هر دوره و زمانه ای، و در هر کجا که احساس شود این ویژگیهای کتاب مقدس در خطرند، یا به آنها حمله شده است، مسیحیان برای حفظشان می جنگند و لحظه ای از تلاش دست نمی کشند. اما نکته مهم تر این است که ما هر روز جنگ ایمان می کنیم تا هر چه را که کتاب مقدس درباره خودش

می‌گویید، واقعاً باور کنیم، و مطابق با آن زیست نماییم، و چه بسا تلاش برای این گونه زیستن، تلاش سخت و دشواری است که هر روزه با آن کلنجار می‌رویم.

کتاب مقدس بی‌زوال مسیح

پس اگر آنانی را که کلام خدا بدیشان نازل شد، خدایان خواند؛ و ممکن نیست که کتاب محو گردد؛ آیا کسی را که پدر تقدیس کرده، به جهان فرستاد، بدو می‌گویید کفر می‌گویید. از آن سبب که گفتم پسر خدا هستم؟

یوحنا ۳۶-۳۵:۱۰

در بطن این فصل سوالی ساده اما اساسی مطرح است. بدون شک این سوال چارچوبی را شکل می‌دهد، و مشخص می‌کند در آن چارچوب چگونه باید به کتاب مقدس بنگریم. آن سوال این است: عیسی درباره کتاب مقدس چه باوری داشت؟ اگر مسیحی هستید، قاعده‌تاً باید تعالیم عیسی را باور داشته باشید. او پسر خداست. او منجی و خداوند ماست. ما باید او را سرمشق قرار دهیم. باید از احکام و فرامینش اطاعت کنیم، و هر آنچه درباره درکش از کلام خدا تعلیم داد و فرض گرفت را بپذیریم. قطعاً عقل حکم می‌کند هرچه عیسی درباره کلام خدا باور داشت، باور کنیم. اگر هم مسیحی نیستید، تصور می‌کنم باز هم گفته‌های عیسی را ارج می‌نهدید. تقریباً همه مردم، حتی پیروان سایر مذاهب نیز عیسی را معلمی مهم و برجسته می‌پندارند. آنها دست کم باور دارند که او انسانی والا و پیامبری بزرگ بود. بنابراین، اگر در حال تحقیق درباره مسیحیت هستید، و یا سعی می‌کنید نه تنها از اعتقادات مسیحیان سر درآورید، بلکه به شالوده و زیربنای اعتقاداتشان نیز پی ببرید، اینجا یکی از بهترین نقاط شروع است: ببینید عیسی درباره کتاب مقدس چه باوری داشت.

می‌دانیم که عیسی کتاب مقدس را به شکل امروزی در دست نداشت. قاعداً نسخه کتاب مقدسی که به دستور جیمز پادشاه انگلستان ترجمه شد را نیز در خانه نداشت. جیمز هنوز پادشاه نبود، و مردم اصلاً کتاب نداشتند. در آن روزگار، کلام خدا را بر روی طومار مکتوب می‌نمودند. آن طومارها را نیز در کنیسه‌ها نگاه می‌داشتند نه در خانه‌ها. آن طومارهای مقدس نزد صاحب منصبان عالی‌رتبه اجتماع محفوظ بودند. یهودیان در مراسم عبادت و نیایش خود این مکتوبات را می‌خواندند و به توضیح و بررسی آنها می‌پرداختند. عیسی نیز مانند هر یهودی در قرن اول میلادی با کلام مقدس یهودیان که آن را عهدعتیق می‌نامیم، آشنایی کامل داشت.

پس سوالی که دوباره می‌خواهم بپرسم این است: عیسی نسبت به کلام خدا چه دیدگاهی داشت؟ در این فصل تمرکز بر این نیست که عیسی چگونه کتاب مقدس را تفسیر نمود، یا چگونه وعده‌های آن را به انجام رساند، یا از کتاب مقدس چه تعلیمی داد. فقط به این سوال ساده اما مهم و اساسی می‌پردازم: عیسی درباره کتاب مقدس چه باوری داشت؟ ما باید هر آنچه پسر عالی و بی‌نقص خدا در خصوص این نوشته‌های مقدس باور داشت را باور داشته باشیم، مگر اینکه جسارت کنیم و بگوییم که عیسی دیدگاه اشتباهی داشته، یا بسیار بزدل بوده و نمی‌توانسته همه آنچه می‌خواست درباره کلام خدا بیان کند را بر زبان آورد. در پذیرفتن این امر که دیدگاه ما درباره کلام خدا باید همانند دیدگاه مسیح به کلام خدا باشد، به هیچ عنوان نباید جای هیچ‌گونه بحث و گفتگویی وجود داشته باشد.

عیسی نسبت به کلام خدا چه دیدگاه و باوری داشت؟ برای رسیدن به پاسخ، از انجیل یوحنا شروع می‌کنیم، و سپس به چند آیه در انجیل متی می‌پردازیم.

بی‌زوال و بی‌حصر

کلام عیسی در یوحنا ۱۰:۳۵-۳۶ یکی از مهم‌ترین حقایقی است که از زبان او جاری شد. البته آن گفته‌ها یکی از گیج‌کننده‌ترین سخنان نیز بودند. با بررسی سایر آیات آن فصل می‌توان مفهوم کلام عیسی را بهتر درک نمود. یهودیان می‌خواستند عیسی را سنگسار کنند (آیه ۳۱)، زیرا عیسی که یک انسان

بود، جرأت کرده بود خودش را با خدا برابر بداند (آیه ۳۳). عیسی در پاسخ به این اتهام از مزمور ۸۲ نقل قول نمود. او از کلام خدا دلیل آورد تا در مقابل اتهام کفرگویی از خودش دفاع نماید (در این آیات، «تورات» [یوحنا ۱۰:۳۴] و «کلام خدا» [آیه ۳۵] به یک معنا به کار رفته‌اند). یهودیان از این دلخور بودند که عیسی خود را «پسر خدا» خطاب کرده بود. از این‌رو، عیسی به آنها یادآوری می‌کند که در کلام مقدس ایشان نیز واژه «خدایان» (الوهیم) در اشاره به پادشاهان شریر (یا داوران، قاضیان، یا مقامات حکومتی) عنوان شده است. به کاربردن واژه «خدایان» در مزمور ۶:۸۲ به نظر ما نیز مشکل‌ساز است. اما مزمورنویس که سخنگوی خدا بود، احتمالاً در این مورد کمی طعنه‌آمیز صحبت کرده است: «ببینید! می‌دانم آن‌قدر مهم هستید که میان سایر انسانها همچون خدایان می‌باشید. اما شما هم مثل همه انسانها طعم مرگ را خواهید چشید.» عیسی نمی‌خواست با اشاره به این آیه غیر معمول در مزمور ۸۲ الوهیت خودش را ثابت نماید. او قصد داشت به ادعاهای و اتهامات دشمنانش خاتمه دهد: «شما که به واژه «خدا» این‌قدر حساس هستید و ذهنتان مدام درگیر این کلمه است، حالا ببینید که در کلام خدا این مردان «خدایان» نامیده شده‌اند. پس برای بازخواستتان از من باید دلیل محکم‌تری از این داشته باشید که صرفاً به خاطر یک لقب مرا محکوم کنید».

بخش مهم صحبت‌های عیسی (که موضوع بحث ما است)، این جمله بی‌مقدمه است: «ممکن نیست که کتاب محو‌گردد» (یوحنا ۱۰:۳۵). عیسی در اینجا از خودش دفاع می‌کند. اما برای رسیدن به هدفش از تورات یا یکی از آیات برجسته اشعیا مثال نمی‌آورد. او با اشاره به یک واژه در یکی از مزامیری که مفهوم آن چندان هم روشن نمی‌باشد، به دفاعیه خود می‌پردازد. با این حال، لازم نمی‌بیند به کسی ثابت کند که مزمور ۸۲ معتبر و موثق است. عیسی سعی نمی‌کند مخالفانش را متقاعد سازد که «ممکن نیست کتاب محو‌گردد.» او صرفاً با صراحت حقیقتی را اعلام می‌کند که می‌داند همه آن را قبول دارند. هر آیه، هر واژه، و حتی هر متنی از کلام خدا که کمتر بر سر زبانها است، بدون هیچ شک و تردیدی برای عیسی معتبر و موثق بودند. رابرت واتز درباره‌ی عیسی چنین می‌گوید: «سنجش و ارزیابی

عاری از خطای عیسی، سند و گواهی کافی و بسنده به حساب می‌آمد تا بر عاری از خطا بودن هر جمله، هر بند، و هر عبارتِ کلام خدا شهادت دهد. همهٔ این شواهد اشاره به کلامی داشتند که یهودیان آن را «کلام خدا» می‌نامیدند.^۱ واژه‌ای که در زبان یونانی برای «محو» به کار رفته (luo) به معنی رها کردن، آزاد کردن، مرخص کردن، یا فسخ کردن است. این واژه در یوحنا ۳۵:۱۰ مفهوم نقض شدن، باطل شدن، یا بی‌اعتبار شدن را می‌رساند. عیسی به این شکل تأیید می‌نماید که حتی یک واژه از کلام خدا نمی‌تواند تحریف و دستکاری شود. ممکن نیست که وعده یا هشدار به انجام نرسد. ممکن نیست که در جمله و عبارتی خطا یا اشتباهی وجود داشته باشد. عیسی نیز مانند مخاطبان یهودی‌اش ایمان داشت که آن نوشته‌های مکتوب از جانب خدا به واقع کلام خدا بودند. بنابراین، این تصور که کلامی که از زبان خدا بیان شده، یا به وحی خدا مکتوب گشته می‌تواند کلامی منحرف و اشتباه، یا کلامی نقض‌پذیر باشد، یک بی‌حرمتی فاحش و وقیح به حساب می‌آمد.

نه یک همزه، نه یک نقطه

انجیل متی ۵:۱۷-۱۹ دومین سری آياتی هستند که با نگاهی به آنها می‌توانیم دیدگاه عیسی نسبت به کلام خدا را از نظر بگذرانیم:

گمان مبرید که آمده‌ام تورات یا صُحف انبیا را باطل سازم. نیامده‌ام تا باطل سازم، بلکه تا تمام کنم. زیرا هر آینه به شما می‌گویم تا آسمان و زمین زایل نشود، همزه یا نقطه‌ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود. پس هر که یکی از این احکام کوچک‌ترین را بشکند، و به مردم چنین تعلیم دهد، در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود. اما هر که به عمل آورد و تعلیم نماید، او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد.

همان واژهٔ یونانیِ luo به معنای محو گشتن که در یوحنا ۳۵:۱۰ به کار رفته، در

Robert Watts, *The Rule of Faith and the Doctrine of Inspiration: The Carey Lectures for 1884*^۱ (London: Hodder & Stoughton, 1885), 139.

متی ۱۹:۵ «بشکند» ترجمه شده است. اما منظور هر دو آیه کاملاً یکی است. عیسی هر کسی را که حتی کوچک‌ترین احکام خدا را ناچیز بشمارد یا از آنها صرف نظر کند، توبیخ می‌نماید. عیسی این اصطلاحات را به جای یکدیگر به کار می‌برد: «تورات یا صُحف انبیا» و «این احکام». این نشان می‌دهد که عیسی نه تنها شریعت موسی، بلکه کل کلام خدا را واجب و ضروری می‌دانست. اشارهٔ عیسی به «همزه» (کوچک‌ترین حرف در الفبای یونانی)، و «نقطه» (علامتها یا اِعرابه‌ای بسیار کوچک که حروف عبری مشابه را از هم متمایز می‌نمایند) ما را خاطر جمع می‌سازد که او به طور خاص کلام مکتوب خدا را در نظر داشت. با آمدن مسیح کوچک‌ترین نقطه‌ای از کلام خدا باطل نگشته بود. در پرتوی آمدن عیسی نبوت‌های کلام خدا به تحقق پیوستند، و معنای آنها بهتر درک شدند؛ اما کلام خدا هرگز نقض نگشت، تغییر نیافت، یا شکسته نشد. اما هر کسی نسبت به کلام خدا این دیدگاه را داشته باشد که آن نقض گشته، تغییر یافته، و شکسته شده، در ملکوت آسمان کمترین به حساب خواهد آمد. به ندرت می‌توان آیه‌ای یافت که عیسی در آن با چنین قاطعیتی در مورد اطمینان مطلق به کل کلام خدا صحبت کرده باشد. حال شاید این سوال پیش بیاید که مگر نه اینکه عیسی در برخی موارد، در مورد اشتباه بودن عهدعتیق بحث می‌کرد؟ مگر نه اینکه در چندین مورد، در واقع کلام خدا را تصحیح نمود؟ ممکن است در ظاهر این‌طور به نظر برسد. ولی اگر دقیق‌تر بررسی کنیم، متوجه می‌شویم که وقتی آیه‌ای از کلام خدا به درستی تفسیر می‌گشت و به درستی به کار برده می‌شد، مسیح هیچ‌گاه آن را تصحیح نمی‌کرد. برای نمونه، عده‌ای ادعا کردند که عیسی احکام روز سبت را شکست، و بنابراین اصول خودش را زیر پا گذاشت، و کلام خدا را دستکاری نمود تا از جدیت رعایت احکام و فرامین آن بکاهد. اما واقعیت این است که عیسی به کلام خدا رجوع نمود (اشاره به ماجرای داوود و یارانش، و خوردن نان معروف به حضور) تا نشان دهد که فریسیان آیین و مقرراتی را وضع نموده بودند که با تعالیم کلام خدا مغایرت داشتند (مرقس ۲:۲۳-۲۸).

همچنین گفته می‌شد که عیسی با پاک اعلام نمودن همهٔ خوراکیها (مرقس ۷:۱۹)

شریعت را باطل نمود. حال آنکه این کلام عیسی نمونه‌ای عالی بود که نشان می‌داد منظور عیسی از بیان اینکه آمده تا شریعت را به انجام برساند، چه بوده است. عیسی هرگز منشأ الهی آیین و تشریفات مذهبی که به قصد پاکی و طهارت انجام می‌گرفتند، و یا صداقت چنین احکامی را زیر سوال نبرد. اما با تعالیمش بر این تأکید داشت که آن احکام را عمیق‌تر درک نمایند، و برای پاکی و طهارت مورد نیازشان باید مطیعانه به حضور مسیح بیایند (آیات ۱۸-۲۳).

شماری از مسیحیان نیز معتقدند که عیسی با مجوز موسی برای طلاق موافق نبود، و نظرش این بود که کلام خدا در این مورد مهم اشتباه کرده است. اما واقعیت این است که عیسی حکم موسی را رد نکرد، بلکه آن را به درستی تفسیر نمود. برخی از یهودیان که صرفاً همه تعالیم کلام خدا را باور نداشتند، اجازه‌نامه موسی برای طلاق را مجوزی می‌دانستند که بتوانند تقریباً به هر بهانه‌ای همسر خود را طلاق دهند. اما عیسی توجه آنها را به معنای حقیقی آن آیات جلب نمود. طلاق تنها زمانی جایز بود که زنا و بی‌عفتی صورت می‌گرفت (متی ۱۹: ۳-۹).

دشواری‌ترین مثالی که عیسی از آن نمونه آورد، مربوط به اظهار نظرش در متی ۵: ۳۸ است. این آیه به قانون «چشم به عوض چشم» در عهد موسی اشاره می‌کرد. در متی فصل ۵ عیسی بارها این جمله را تکرار نمود: «شنیده‌اید که گفته شده است.» او با این عبارت در اصل به احکام و سنتهای کاتبان و فریسیان اشاره داشت. اما در این مورد نامبرده، از آیه عهدعتیق نقل قول می‌نماید. در اینجا نیز می‌بینیم که عیسی کلام خدا را تصحیح نمی‌کند، بلکه در مورد کاربرد اشتباه آن تذکر می‌دهد. تورات چندین بار به قانون «چشم به عوض چشم» (یا قانون قصاص) اشاره نموده است (خروج ۲۱: ۲۴؛ لاویان ۲۴: ۲۰؛ تثنیه ۱۹: ۲۱). شریعت که مجری برقراری عدالت اجتماعی به حساب می‌آمد، به این منظور مقرر گشته بود که متخلفان را مجازات کند، و جامعه را پاسداری نماید. حال آنکه ما شریعت را به چشم آیین و مقرراتی برای تلافی و ظلم و ستمگری می‌نگریم. اما شریعت در واقع به این منظور بود تا از چنین واکنشهای شدید و کینه‌توزانه به مجرمان جلوگیری شود. قانون «چشم به عوض چشم» از مجازاتهای نابرابر جلوگیری می‌نمود. این قانون

به مجازات عادلانه حکم می‌داد، و اجازه نمی‌داد که در مقابل از دست دادن چشم، مجازاتی بیشتر از محروم شدن از یک چشم شامل حال خطاکار گردد. این حکم نمی‌گذاشت که کسی خارج از دایرهٔ قانون مجازات شود. همچنین این حکم سد راه کسانی بود که می‌خواستند شخصاً وارد عمل شوند و از طرف مقابل انتقام بگیرند. البته بسیاری در زمانهٔ عیسی این حکم را به اشتباه برداشت کرده بودند؛ در نتیجه، این حکم به مجوزی برای انتقام‌های شخصی تبدیل شده بود. سران یهود قوانین عمومی را دستاویزی برای انتقام‌جویی و حق و حقوق شخصی تبدیل کرده بودند. حق با عیسی بود که مطابق با کلام خدا، سوء تعبیر اشتباه از این آیه را اصلاح نمود. در سراسر موعظهٔ بالای کوه، و به ویژه در متی فصل ۵ عیسی سعی بر این داشت تا معنای حقیقی کلام خدا را در ذهن مخاطبانش حک نماید. او نمی‌خواست کلام خدا را تصحیح کند. قصد عیسی این بود که بارِ تعلیم واقعی کلام خدا بر دل انسانها سنگینی کند تا به اهمیتش پی ببرند. او نمی‌خواست آداب و رسوم انسانی، یا دلیل و برهانهای به ظاهر موجه، کلام خدا را تحت تأثیر قرار دهند. هر جزء کوچک از کلام خدا باید در هر جزء کوچک از زندگی مسیحی و شاگردسازی کاربرد داشته باشد. دونالد مک‌لود چنین می‌گوید: «از نظر عیسی پایبند بودن به هر همزه یا نقطه از کلام خدا نه شریعت‌گرایی بود نه شریعت‌گریزی... زایل نشدن همزه یا نقطه‌ای از تورات بدان معنا بود که انسانها به همان اندازه که نباید آدم می‌کشتند، نباید هم خشم می‌گرفتند. به همان اندازه که نباید زنا می‌کردند، نباید هم در دلشان شهوت می‌داشتند. به همان اندازه که نباید شهادت دروغ می‌دادند، نباید هم قسم دروغ می‌خوردند. زایل نشدن همزه یا نقطه‌ای از تورات به معنای روی گرداندن گونهٔ دیگر بود. به این معنی بود که وقتی به نیازمندی کمک می‌کنیم، نیکوکاری خود را در بوق و کرنا جار نزنیم.»^۲ قصد عیسی این بود که کلام خدا بیشتر در زندگی ما عملی باشد.

منظور عیسی در متی ۲۳:۲۳ نیز دقیقاً همین بود. او در آنجا به یهودیان تذکر می‌دهد که: «اعظم احکام شریعت؛ یعنی عدالت و رحمت و ایمان» را به‌جا آورند،

^۲ Donald Macleod, "Jesus and Scripture," in *The Trustworthiness of God: Perspectives on the Nature of Scripture*, ed. Paul Helm and Carl Trueman (Grand Rapids, MI: Eerdmans, 2002), 73.

اما مسوولیت خود در قبال ده یک دادن از نعناع و شوید و زیره را هم نادیده نگیرند. بدیهی است که عیسی نمی‌خواست ما احکام جزئی‌تر در کلام خدا را رعایت کنیم و از حقیقت اصلی غافل بمانیم. اما اجازه هم نمی‌دهد که چون حقیقت اصلی را درک نموده‌ایم، به جزئی‌ترین احکام بی‌اعتنا باشیم. او از ما انتظار دارد که مطیع جان کلام شریعت و کلام مکتوب خدا باشیم. ماسیح ما خود را به چشم تفسیرگر کلام خدا می‌نگرد، اما اصلاح‌گر کلام، هرگز. او کلام خدا را به انجام می‌رساند، اما هرگز آن را دستکاری نمی‌کند. او تفسیرات اشتباه از کلام خدا را اصلاح می‌نماید، و در همان حال بر این مهم تأکید می‌کند که در کلام خدا هیچ اشتباهی وجود ندارد، نه حتی در یک همزه یا نقطه آن.

تاریخ تاریخی

در بررسی دیدگاه عیسی نسبت به کتاب مقدس، سومین سری آیات به متی ۳۸:۱۲-۴۲ اختصاص دارد:

آن‌گاه بعضی از کاتبان و فریسیان در جواب او گفتند: «ای استاد! می‌خواهیم از تو آیتی بینیم.» او در جواب ایشان گفت: «فرقه شریر و زناکار آیتی می‌طلبند، و بدیشان جز آیت یونس نبی داده نخواهد شد. زیرا همچنان که یونس سه شبانه‌روز در شکم ماهی ماند، پسر انسان نیز سه شبانه‌روز در شکم زمین خواهد بود. مردمان نینوا در روز داوری با این طایفه برخاسته، بر ایشان حکم خواهند کرد؛ زیرا که به موعظه یونس توبه کردند، و اینک بزرگ‌تری از یونس در اینجا است. ملکه جنوب در روز داوری با این فرقه برخاسته، بر ایشان حکم خواهد کرد؛ زیرا که از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود، و اینک شخصی بزرگ‌تر از سلیمان در اینجا است.»

این یکی از نمونه‌های بارزی بود که نشان می‌داد عیسی همواره رویدادها و وقایع تاریخی و ثبت‌شده در کتاب مقدس را حقیقت مطلق و مسلم می‌دانست. اگر رویدادی در عهدعتیق وجود داشته باشد که موضوع داغ بحث و گفتگو باشد،

ماجرای یونس است. با این حال، عیسی با چنان اطمینانی دربارهٔ یونس و حضورش در شکم ماهی صحبت می‌کند که گویی خودش و همهٔ مخاطبانش در رابطه با صحت تاریخی این رویداد هیچ‌گونه شک و تردیدی ندارند.

مطمئناً برای شماری از پژوهشگران، حتی آن تعدادی که نسبت به کتاب مقدس دیدگاه رفیع و والایی دارند نیز این سوال مطرح است: آیا باید ماجرای یونس را در قالب یک رویداد واقعی بپذیریم؟ به هر حال، ماجرای یونس جزئی از کتابهای مشخص تاریخی، مثل کتاب پادشاهان یا کتاب تواریخ یا خروج نمی‌باشد. اشارهٔ عیسی به یونس می‌تواند مثل اشارهٔ ما به یک قطعهٔ ادبی معروف باشد. چه بسا منظور عیسی فقط این بوده که بگوید «همانند یونس»؛ همان‌طور که ما در اشاره به شخصیت‌های خیالی قصه‌ها می‌توانیم بگوییم «همانند مردان گاندور» یا «همانند لوک و اوبی وان». شاید یونس نیز یک قصه است، و قرار نبوده آن را به شکل یک رویداد تاریخی مطالعه نماییم.

این توضیحات تا زمانی در ظاهر صحیح به نظر می‌رسند که ادامهٔ سخنان عیسی را نخوانده باشیم. اگر یونس فقط یک اثر ادبی باشد، این سوال مطرح می‌شود که چرا عیسی در همان زمان از ملکهٔ سبا نیز که مسلماً یک شخصیت تاریخی معروف است نام می‌برد. نکتهٔ دیگر اینکه اگر کل ماجرای یونس یا حتی بخشهایی از آن واقعی نیست، پس برای این گفتهٔ عیسی چه توجیهی می‌توان پیدا کرد که مدعی شد اهالی نینوا در روز داوری بر ضد اهالی کفرناحوم برخاسته و آنها را محکوم می‌نمایند؟ این گفتهٔ عیسی مثل این است که شخصیت‌های قصهٔ «مردان سرزمین گاندور» را شخصیت‌هایی واقعی بپنداریم، و به مخاطبانمان هشدار جدی بدهیم که شخصیت‌های خیالی قصهٔ سرزمین موردور برپا می‌خیزند و آنها را محکوم می‌کنند. این اصلاً معنی نمی‌دهد. تی. تی. پرون عنوان می‌کند که عیسی خطری بسیار جدی را به مخاطبانش گوشزد می‌نمود؛ حال آنکه «آیا ما فرض را بر این بگذاریم که او از شخصیت‌های خیالی صحبت می‌کرد که با یک موعظهٔ خیالی یک نبی خیالی، در تصور و خیال توبه نمودند؟ و اکنون این شخصیت‌های خیالی در روز داوری

برمی‌خیزند، و شنوندگان واقعی کلام عیسی را که توبه نکردند، محکوم می‌کنند؟»^۳ اصلاً این‌طور نیست. عیسی در انجیلها از شخصیت‌های بسیاری نام برد: هابیل، نوح، ابراهیم، سدوم و غموره، اسحاق و یعقوب، مَن در بیابان، مار در بیابان، موسی در مقام عطاکننده شریعت، داوود و سلیمان، ملکه سبا، ایلیا و الیشع، بیوه‌زن اهل صَرفه، نعمان، زکریا، و یونس. اما او هرگز حتی یک رویداد، یک معجزه، یا یک ادعای تاریخی را زیر سوال نبرد. عیسی به صراحت ایمان داشت که همه رویدادهای کتاب مقدس به لحاظ تاریخی معتبر و موثق بودند.

به جای اینکه به دنبال راههایی باشیم که عیسی را از اطمینانی که بر اساس کلام خدا به تاریخی بودن رویدادهای کتاب مقدس داشت، به اصطلاح نجات دهیم، باید آماده باشیم تا بپذیریم که اگر دیدگاه عیسی به کتاب مقدس صحیح است، پس منتقدان کتاب مقدس که تعدادشان هم کم نیست، باید در اشتباه باشند. در طول بیش از صد و پنجاه سال گذشته، استدلال بسیاری از پژوهشگران این بوده که واقعیت عهدعتیق آن‌طور که به نظر می‌رسد، نمی‌باشد. به گفته آنها موسی نویسنده پنج کتاب نخست نبوده (و بعدها قسمتهایی از آن تصحیح گشته است). به نظر این پژوهشگران، پنج کتاب نامبرده، حاصل مطالبی ترکیبی است که از چندین مرجع مختلف، شاید هزار سال پس از موسی گردآوری شدند. کتاب اشعیا نیز به قلم اشعیا نوشته نشد، بلکه به قلم دو یا سه نفر که اشعیا نام داشتند، نوشته شد. این اشعیاها پیشگوییها و نبوت‌های قابل ملاحظه‌ای را بیان کردند که حتی پیش از آنکه آنها را مکتوب کنند، به وقوع پیوستند. اگر حق با این پژوهشگران باشد، فاجعه اینجا است که کلیسا تقریباً دو هزار سال است که در رابطه با تاریخ اسرائیل به بیراهه رفته است. تاریخ قوم اسرائیل دربارهٔ قرن‌ها کشمکش آنها برای وفادار ماندن به یگانه خدای حقیقی، و اطاعت از شریعتش نیست. آنچه برای قوم اسرائیل اتفاق افتاد، در واقع یک سیر تغییر و تحول بود. قوم اسرائیل در ابتدا به این فلسفه معتقد بود که همه موجودات دارای روح می‌باشند. سپس به چند خدایی یا این اعتقاد رسید که چند نیروی برتر از انسان در طبیعت وجود دارند. از آن نقطه نیز به پرستش یک خدای منفرد رسید (در

^۳ John Wenham, *Christ and the Bible*, 3rd ed. (Eugene, OR: Wipf & Stock, 2009), 20.

حالی که معتقد بود خدایان دیگری نیز وجود داشتند.) در نهایت نیز یکتاپرست گشت، و پیروی از آیین و تشریفات کهنات را در پیش گرفت. کتابهایی که به تاریخ اسرائیل پس از خروج از مصر پرداخته‌اند، بعد از کتاب حزقیال نوشته شدند. کتاب اول سموئیل که تصور می‌شد پس از عطای شریعت نوشته شد، در واقع زندگی قوم اسرائیل را پیش از شریعت توصیف می‌نماید. تورات نیز به جای آنکه شالوده و زیربنای زندگی و مذهب قوم اسرائیل باشد، صرفاً پس از اینکه ایشان روزهای باعزت خود را پشت سر گذاشتند، گردآوری شد.^۴

این صرفاً قسمتی از آن چیزی است که به صراحت در دیدگاه بسیاری از پژوهشگران امروزی به چشم می‌آید. اما این دیدگاه حتی ذره‌ای به دیدگاه و نگرش عیسی به عهدعتیق نزدیک نمی‌باشد. عیسی باور داشت که قوم اسرائیل از دیرباز در راستای تعلیم و هدایت یهوه گام برمی‌داشت. عیسی باور داشت که موسی به قوم اسرائیل عهدی عطا نمود تا بر مبنای آن زندگی خود را اداره کنند. عیسی باور داشت که تورات در همان ابتدای تاریخ اسرائیل نوشته شد، نه در سالهای بعد. عیسی باور داشت که انبیا، قوم اسرائیل را به سبب کوتاهی در پیروی از احکام خدا که در کوه سینا عطا شد، توبیخ و اصلاح نمودند. حال آنکه اگر حق با این منتقدان امروزی باشد که به تجدید نظر در تاریخ معتقدند، پس عیسی با باور همه این حقایق کاملاً در اشتباه بوده است. مک‌لود چنین می‌گوید: «عیسی به ریشه‌های باور آنیمس در قوم اسرائیل پی نبرده بود (این اعتقاد که همه موجودات دارای روح می‌باشند) او متوجه نبود که کتاب لایوان خیانت به یکتاپرستی بر مبنای اصول اخلاقی بود. او دوگانگی در شیوه روایت ماجراها را نمی‌دید. همین دوگانگی ثابت می‌کرد که تورات بیش از یک نویسنده داشته است. او کاملاً از تضادها و تناقضات غافل بود. حال آنکه آن تناقضات نشان می‌دادند که موسی نویسنده کتاب تشنیه نبود.» به بیان دیگر، عیسی «از اسطوره‌ای ملی سخن می‌گفت که چه بسا در حد شخصیت‌های اسطوره‌ای رُمولوس و رموس باورپذیر بود».^۵

^۴ این پاراگراف چکیده‌ای از گفته‌های دونالد مک‌لود می‌باشد: "Jesus and Scripture," 91

^۵ به مرجع نامبرده در پاورقی ۴ رجوع شود.

اما آیا باورپذیرتر این نیست که چنین بپنداریم که عیسی بیش از منتقدان آلمانی که تقریباً دو هزار سال پس از او به صحنه آمدند، با تاریخ یهودیان آشنا بود؟ آیا مطمئن تر نیست که با عیسی هم عقیده باشیم، و دیدگاه رفیع او را در مورد الهام بودن کلام خدا بپذیریم، و به بینش و بصیرت سنجیده او در مورد تاریخ کتاب مقدس، و ترتیب زمانی وقوع رویدادها تکیه کنیم؟ گاهی می‌شنویم که اقتدار نهایی برای ما مسیحیان باید مسیح باشد نه کلام خدا. بنا بر این طرز فکر، مسیح از ما می‌خواهد فقط آن بخشهایی از کلام خدا را بپذیریم که با زندگی و تعالیم او همخوانی دارند. در نتیجه، آن جنبه‌های تاریخی کتاب مقدس، ترتیب زمانی وقوع رویدادها، یا کیهان‌شناسی نباید ذهن ما را به خود مشغول کنند، چون مسیح نمی‌خواهد ما درگیر این موضوعات شویم. آنچه بسیاری از مسیحیان لیبرال، و شمار زیادی از مسیحیان به اصطلاح انجیلی مطرح می‌کنند، این است که باید مسیح را پیرستیم نه کلام خدا را. باید مسیح جدا از کلام خدا و بالاتر از آن قرار گیرد. حال آنکه پیکر چنین می‌گوید: «اما این مسیح کیست؟ قاضی کلام خدا؟ او مسیح عهدجدید و تاریخ نیست. مسیح، کلام خدا را قضاوت نمی‌کند. او از آن اطاعت می‌کند و آن را به انجام می‌رساند. او با گفتار و کردارش بر اقتدار کل کلام خدا مَهر تأیید می‌زند».^۶

کسانی که نسبت به کلام خدا دیدگاه رفیع و والایی دارند، اغلب به بت پرستی متهم می‌شوند، چرا که برای کلام خدا احترام بسیار زیادی قائل هستند. اما این انگشت اتهام را به اشتباه به سوی آنها نشانه گرفته‌اند. «آن مسیح که به پیروانش اجازه دهد او را قاضی کلام خدا قرار دهند، آن مسیح که اقتدار کلام خدا باید به وسیله او تأیید شود تا بتوانیم به اطاعت از کلام خدا مقید شویم، آن مسیح که با کلام مغایر با کلام خدا، بخشهایی از آن را باطل می‌کند، مسیحی ساخته تصورات انسان است، ساخته تصورات الهیدانان. آن مسیح، کسی است که دیدگاهش به کلام خدا مخالف نگرش مسیح است که تاریخ بر او شهادت می‌دهد. اگر ساختن و پرداختن مسیح

J. I. Packer, "Fundamentalism" and the Word of God (Grand Rapids, MI: Eerdmans, 1958), ^۶

با این مشخصات زیر پا گذاشتن حکم دوم ده فرمان نیست، پس چه چیز دیگری می‌تواند باشد؟^۷ عیسی خود را نکته‌ اصلی کلام خدا می‌داند، اما هرگز خودش را قاضی آن نمی‌بیند. آن عیسی که بالاتر از کتاب مقدس قرار بگیرد، عیسای ساخته و پرداخته ذهن ما است.

خالق سخن گفت

آخرین آیات ما درباره دیدگاه عیسی به کلام خدا به انجیل متی فصل ۱۹ اختصاص دارند. عیسی در پاسخ به سوال فریسیان درباره طلاق، به کتاب پیدایش رجوع نمود:

مگر نخوانده‌اید که خالق در ابتدا ایشان را مرد و زن آفرید؛ و گفت: «از این جهت، مرد پدر و مادر خود را رها کرده، به زن خویش پیوندد، و هر دو یک تن خواهند شد؟» (متی ۱۹:۴-۵).

معروف بودن این آیات باعث شده‌اند که بسیاری از ما از حقیقت شگفت‌انگیزی که عیسی در اینجا در مورد نویسنده کلام خدا بیان می‌کند، غافل بمانیم. با مراجعه به پیدایش ۲:۲۴ متوجه می‌شوید که عیسی همین آیه را نقل قول می‌نماید: مرد پدر و مادر خود را ترک کند، به زن خویش پیوندد، و هر دو یک تن شوند. در آیه پیدایش، گوینده این سخنان شخص خاصی نیست. بلکه صرفاً بخشی از متن است. حال ببینید عیسی در این باره چه می‌گوید. پیدایش ۲:۲۴ فقط یک سطر از کلام خدا نیست، بلکه جمله‌ای است که گوینده‌اش آن کسی است که در ابتدا مرد و زن را آفرید. مفهوم کلام عیسی از این واضح‌تر نمی‌شود: از نظر عیسی وقتی کلام خدا سخن می‌گوید، یعنی خدا سخن می‌گوید. اصل و جوهره دیدگاه عیسی به کلام خدا، و بنیان و شالوده هر گونه درک صحیح از کتاب مقدس همین اصل می‌باشد. اگر این دلیل و برهان را بیاوریم که عیسی برای جلب مخاطبانش مطابق با باور و عقیده آنها سخن می‌گفت، باز هم مشکلی حل نمی‌شود. در بسیاری مواقع می‌بینیم که عیسی هرگز این دغدغه را نداشت که خود را با حساسیتهای مخاطبانش تطبیق

^۷ به مرجع نامبرده در پاورقی ۶ رجوع شود.

دهد: از تصورات ملی‌گرایی قوم اسرائیل از ماشیح موعودشان گرفته، تا آداب و رسوم فریسیان، و طرز برخوردشان با زنان و غیر یهودیان. اگرچه عیسی تفسیر اشتباه ایشان از کلام خدا را بی‌درنگ تصحیح می‌نمود، اما هیچ‌گاه نمی‌بینیم که از یهودیان پیرامونش ایراد بگیرد که چرا نسبت به کلام خدا دیدگاه والایی نداشتند. اگر آنها در خصوص چنین موضوع مهم و حیاتی در اشتباه بودند، عیسی سکوت نمی‌کرد. او دیدگاه ایشان به کتاب مقدس را اصلاح می‌نمود، همان‌طور که آنها را به خاطر آداب و رسوم انسانی توبیخ کرد.

عیسی هیچ مشکلی نداشت که از نویسندگان کلام خدا نظیر موسی، اشعیا، داوود، و دانیال نام ببرد. اما این نویسندگان در پس‌زمینه قرار داشتند. آنها نویسندگانی بودند که با هدایت و مدیریت نویسنده اصلی کلام خدا؛ یعنی خود خدا دست به قلم بردند. از این‌رو، عیسی می‌توانست از مزموور ۱۱۰ نقل قول نماید: «خود داوود در روح القدس می‌گوید» (مرقس ۱۲:۳۶). پولس نیز در رسالات رومیان ۹:۱۷ و غلاطیان ۳:۸ واژه «کتاب» را در نقش فاعل جمله به کار می‌برد تا نشان دهد که خدا سخنگوی عهدعتیق است. روح القدس، خدا، و کلام خدا سه سخنگوی مختلف با سه رتبه متفاوت نیستند. همه آنها به یک نویسنده الهی و یک اقتدار الهی اشاره می‌کنند. به همین دلیل بود که عیسی می‌توانست قاطعانه و آمرانه به شیطان بگوید: «مکتوب است.» و به همین دلیل بود که می‌توانست بدون هیچ‌گونه اغراق و بدون هیچ‌گونه ادعا کند که خالق جهان هستی نویسنده پیدایش است. در نظر عیسی کلام خدا پر قدرت و مسلم و موثق بود، چرا که کلام خدا چیزی جز صدای خدا نبود.

طریق آن سرور همان طریق کلام است

کلام خدا برای عیسی در رفیع‌ترین جایگاه ممکن وجود داشت. او کتاب مقدس خود را به خوبی می‌شناخت، و عمیقاً به آن عشق می‌ورزید. او اغلب در حال و هوای کلام خدا سخن می‌گفت و در کلامش به آن اشاره می‌کرد. در لحظاتی که با بزرگ‌ترین آزمایشات و ضعفها روبه‌رو شد (مانند وقتی که شیطان او را وسوسه

کرد، و یا هنگامی که مصلوب شد)، باز هم از کلام خدا نقل قول نمود. رسالت عیسی به انجام رساندن وعده‌های کلام خدا بود، و در تعالیمش نیز همواره کلام خدا را برمی‌افراشت. او هرگز حتی به یک آیه از کلام خدا بی‌احترامی نکرد، حتی به یک آیه از کلام خدا بی‌توجه نبود، و حتی با یک آیه از کلام خدا مخالفت ننمود. عیسی هر جزء از تورات و نوشته‌های انبیا و کتابهای اشعارگونه کلام خدا و کتابهایی که به شرح رویدادها و وقایع می‌پرداختند را تصدیق نمود. او حتی برای یک لحظه هم به کسی که از کلام خدا سرپیچی می‌کرد، آن را نادیده می‌گرفت، آن را اصلاح می‌کرد، یا آن را نمی‌پذیرفت، هرگز حق نمی‌داد.

عیسی باور داشت که کل کلام خدا الهام الهی بود. او ترتیب زمانی وقوع رویدادها، معجزات، و همهٔ مکتوباتِ نویسندگان را تاریخ محض می‌دانست. او باور داشت که باید جانِ کلام شریعت را نگاه داشت، و شریعت مکتوب را دست کم نگرفت. عیسی بر این مهم مهر تأیید می‌زد که کلام خدا به قلم انسانها مکتوب شده است، اما در همان حال شهادت می‌داد که نویسندهٔ نهایی کلام خدا کسی جز خدا نمی‌باشد. او کتاب مقدس را کلام ضروری، کلام بسنده، کلام شفاف، و کلام نهایی می‌دانست. حتی لحظه‌ای این فکر به ذهنش خطور نکرد که کلام خدا را تکذیب کند، یا خود را در مقامی بالاتر از کلام خدا بنگرد.

عیسی باور داشت که کل کتاب مقدس حقیقت بود، کل کتاب مقدس بناکننده بود، کل کتاب مقدس مهم بود، و کل کتاب مقدس دربارهٔ او بود. او کاملاً باور داشت که کتاب مقدس از جانب خدا، و کاملاً عاری از خطا بود. گفتهٔ کلام خدا گفتهٔ خدا بود، و هر آنچه خدا فرمود، بدون هیچ خطا و اشتباهی در کلام خدا ثبت گردید. بنابراین، تنها پاسخ قابل قبول به سوالی که در ابتدای این فصل مطرح شد، و به دیدگاه عیسی به کلام خدا اشاره داشت، این می‌باشد: محال است بتوان عمیق‌تر از عیسی کلام خدا را تکریم نمود، یا کامل‌تر از او کلام خدا را تأیید کرد. عیسی اراده‌اش را تسلیم کلام خدا نمود. او ذهن خود را در بست وقف مطالعهٔ کلام خدا نمود. او دل خود را فروتن ساخت تا مطیع کلام خدا گردد. خداوند عیسی، پسر خدا و منجی ما ایمان داشت که هر جمله، هر عبارت، هر واژه از کتاب مقدسی که در

دست داشت، حتی کوچک‌ترین حروف و ریزترین نقطه‌اش کلام خدا به حساب می‌آمد. او باور داشت که هیچ‌یک از آن جزئیات، و هیچ‌یک از کتب کتاب مقدس هرگز نمی‌توانستند نقض یا زایل گردند.

به کلام خدا بچسبید

اما تو در آنچه آموختی و ایمان آوردی، قائم باش؛ چون که می‌دانی از چه کسان تعلیم یافتی. و اینکه از طفولیت کتب مقدسه را دانسته‌ای که می‌تواند تو را حکمت آموزد برای نجات به وسیله ایمانی که بر مسیح عیسی است. تمامی کتب از الهام خدا است، و به جهت تعلیم و تنبیه و اصلاح و تربیت در عدالت مفید است، تا مرد خدا کامل، و به جهت هر عمل نیکو آراسته بشود.

دوم تیموتائوس ۱۷-۱۴:۳

شاید فکر کنید در کتابی که قرار است به بررسی آموزه کلام خدا بپردازد، این فصلی که پیش رو دارید می‌بایست نخستین فصل باشد نه آخرین فصل. هرچه باشد، رساله دوم تیموتائوس ۱۶:۳ معروف‌ترین آیه در کتاب مقدس است که درباره کتاب مقدس صحبت می‌کند. از یک نظر، وقتی می‌دانیم که کل کتاب مقدس الهام خدا است، پس دیگر درباره کتاب مقدس حرف دیگری باقی نمی‌ماند. تعریف الهام الهی دقیقاً همین است: کل کتاب مقدس از دهان خدا صادر شده است. اگر دوم تیموتائوس ۱۶:۳ حقیقت است، پس بسندگی، شفافیت، اقتدار، و ضرورت کلام خدا نیز باید جملگی حقیقت داشته باشند؛ و اگر دوم تیموتائوس ۱۶:۳ دروغ می‌بود، پس همه این ویژگیها نیز دروغی بیش نبودند. در رابطه با درک صحیح کلام خدا آیه‌ای مهم‌تر از دوم تیموتائوس ۱۶:۳ وجود ندارد.

بنابراین، این کتاب را با آیه نامبرده به پایان می‌رسانم. مزمور ۱۱۹ آغازگر این کتاب بود، و دوم تیموتائوس فصل ۳ پایان‌گر آن؛ یعنی درست بر خلاف انتظار شما!

برای این کار دو دلیل داریم: نخستین دلیل این است که بدانید به همان اندازه که این آیه در درک ما از آموزه کلام خدا مهم است، با آیات بی شمار دیگر فرق چندان زیادی ندارد. در همه آنچه تا به حال از کتاب مقدس درباره کتاب مقدس بررسی نموده ایم، نباید از تکرار این تأییدیه تعجب کنیم: گفته کلام خدا گفته خدا است. همه ابراز وجد و شادمانی زمورنویس برای کلام خدا، همه اشتیاقش برای کلام خدا، و همه وابستگی اش به کلام خدا با این پیش فرض بود که هر واژه از کلام خدا، چه شفاهی و چه مکتوب، دم و نفس خود خدا بود. اگر زمورنویس با این فرض پیش نمی رفت که کلام خدا الهام الهی است، زمور ۱۱۹ به منزله بت پرستی قلمداد می شد. دوم تیموتائوس ۳: ۱۶ نیز همین دیدگاه را تعلیم می دهد که کلام خدا الهام خدا است.

دومین دلیل برای انتخاب این آیه برای فصل پایانی کتاب این است که آیه مورد نظر از قائم و پایدار ماندن سخن می گوید (دوم تیموتائوس ۳: ۱۴). اگر چه بسیار خوشحال می شوم که بدانم بسیاری از حقجویان این کتاب را مطالعه می کنند، اما اگر تا اینجا در مطالعه این کتاب پیش رفته اید، بهتر است فرض را بر این قرار دهم که احتمالاً مسیحی هستید. بیشتر شما قبلاً کتاب مقدس را خوانده اید. برای همین است که علاقه مندید بدانید که درباره کتاب مقدس باید چه باوری داشته باشید. شما قبلاً از کلام خدا تعلیم گرفته اید، دست کم تا اندازه ای. اما این واقعیت که در حال مطالعه کتاب حاضر هستید، نشان می دهد که سرسپرده کتاب مقدس می باشید، و یا مشتاقید که در تعهد و سرسپردگی تان به کتاب مقدس رشد نمایید. از این رو، مناسب ترین توصیه پایانی این کتاب می تواند آیه ۱۴ باشد: قائم و پایدار باشید. آنچه می دانید، و آنچه تا به حال فرا گرفته اید را فراموش نکنید. به یاد داشته باشید چه کسی هستید. از مسیر خارج نشوید و ادامه بدهید.

پولس در ابتدای آیه ۱۴ لحن صحبت خود را تغییر می دهد. او به کسانی می اندیشد که به وی جفا رساندند (آیه ۱۱). او به مردمان شیر و شیادی می اندیشد که در بدی و شرارت به پیش می روند (آیه ۱۳). پولس احتمالاً به اشخاصی چون دیماس که او را ترک نمود (۴: ۱۰)، و اسکندر که به پولس بسیار بدیها روا داشته بود

(۱۴:۴)، فکر می‌کرد. ولی خطاب به تیموتائوس می‌گوید: «اما تو . . .» (۱۴:۳). این روی دیگر سکه است. این همان تغییر لحن پولس است. او به تیموتائوس گوشزد می‌کند که مثل آن فریبکاران و خیانتکاران نباشد. پولس می‌گوید: «بین! تو با انجیل پرورش یافتی. در آن ریشه گرفتی، بنا شدی، مستحکم گشتی. اکنون سختی کار اینجا است که به رشد خود ادامه دهی؛ در همان مسیر حرکت کنی، و در همان ایمان، محکم و استوار باقی بمانی».

و این بیش از هر چیز دیگر بدین معنا بود که تیموتائوس باید به کلام خدا نزدیک می‌ماند. حکم پایدار ماندن در انجیل، هم برای تیموتائوس و هم برای همه ما توصیه‌ای است مبنی بر ماندن در کلام مکتوب و مقدس خدا، و رشد نمودن در آن (آیه ۱۵). «به رهاست ادامه بده.» این توصیه‌ای مناسب و بجا بود که با نزدیک شدن لوک اسکای‌واکر (یکی از شخصیت‌های فیلم جنگ ستارگان) به فضایی «ستاره مرگ» در فضا طنین افکند. برای هر مسیحی نیز این توصیه‌ای مناسب است. متزلزل نباشید. از مسیر منحرف نشوید. پیغام دوم تیموتائوس ۱۴:۳-۱۷ همین است. ما وسوسه و آزمایش می‌شویم؛ خسته می‌شویم؛ در تنگناهای زیادی قرار می‌گیریم. اگر بخواهیم در مسیح عیسی خداپسندانه زیست کنیم، جفا می‌بینیم (آیه ۱۲). اما رهنمود ثابت و همیشگی خدا برای ما این است: به کلام خدا بچسبید، و در آن ثابت‌قدم بمانید.

پیشینه خود را در نظر داشته باشید

خوشبختانه پولس صرفاً به حکم پایدار ماندن در کلام خدا بسنده نمی‌کند. او دلایل را نیز ارائه می‌دهد. در رساله دوم تیموتائوس ۱۴:۳-۱۷ چهار دلیل برای چسبیدن به کلام خدا عنوان شده است: پیشینه ما، توانایی کلام خدا، اصالت کلام خدا، و عملی بودن کلام خدا. ابتدا به تأکید پولس بر پیشینه خود می‌پردازیم. می‌دانم که این اولین نکته برای همه مسیحیان به یک اندازه کاربرد ندارد. بسیاری از ایمانداران به تازگی به مسیح ایمان آورده‌اند. میلیونها مسیحی دیگر، اصلاً پیشینه‌ای ندارند که بخواهند آن را به خاطر بیاورند. اما در هر صورت این پیشینه مهم است.

استدلال من این است که خدا در نقشه الهی اش همواره چنین تدبیر می کند که بسیاری معمولاً از طریق بشارت اعضای خانواده به مسیح ایمان آورند. ولی اگر هم خانواده ما در ایمان آوردنمان نقشی نداشته باشند، به هر حال در زندگی مان کسانی بوده اند که خدا ایشان را برگزیده تا برای ما عامل فیض نجاتبخش باشند. پس در هر صورت، توصیه پولس به تیموتائوس توصیه خدا به ما است. فراموش نکنید چه کسی شما را به ایمان به مسیح هدایت نمود. فراموش نکنید چه کسی انجیل را به شما بشارت داد. فراموش نکنید چه کسی نخستین بار کتاب مقدس را به شما تعلیم داد.

برای تیموتائوس تا اندازه ای پولس این نقش را ایفا می کرد (۲:۲). اما مهم تر از همه، مادر بزرگش لوییس، و مادرش اِفنیکی در کاشتن بذر ایمان تیموتائوس نقشی اساسی داشتند (۱:۵؛ ۳:۱۴-۱۵). پولس از این کشیش جوان می خواهد که به کتاب مقدس، و به یگانه انجیل حقیقی بچسبد، چرا که درباره کلام خدا از مادر بزرگ و مادرش درسهای فراوانی آموخته است. ما معمولاً این طور فکر نمی کنیم؛ اما باید این طور فکر کنیم. پیش از روی گرداندن از ایمان و باوری که از دوران کودکی درباره اش تعلیم گرفته اید، به کسانی فکر کنید که شما را با آن ایمان آشنا نمودند. من در یک دانشگاه مسیحی میانه رو، و در کنار استادانی تحصیل نمودم که بیشترشان اقتدار همه جانبه کلام خدا را باور نداشتند. در آنجا شاهد بودم که ایمان بسیاری از همکلاسی هایم تجزیه و تحلیل می شد، ولی دیگر هیچ گاه به درستی از نو بنا نمی شد. وقتی از من سوال می شود که چرا من نیز به آن سرنوشت دچار نشدم، بهترین پاسخم (البته در کنار فیض خدا که شامل حالم بود) این است که چون به والدینم، و به تعلیم و تربیتم بیشتر از استادانم اعتماد داشتم. من نیز در آن دوران دانشجویی با شکها و تردیدهایی دست و پنجه نرم می کردم، و سوالات تازه ای برایم پیش می آمدند که پاسخشان را نمی دانستم. اما آنچه مرا پابرجا نگاه داشت، اطمینان از حقیقتی بود که در کودکی آموخته بودم، و اعتماد به کسانی که آن حقیقت را از ایشان فرا گرفته بودم.

بدیهی است که همه این سعادت را ندارند که در دامان والدین خوب و کلیسای

عالی پرورش یابند. اما این دلیل نمی‌شود که حکم پولس به تیموتائوس در مورد شماری از ما که از این برکت برخوردار بودیم، صدق نکند. به معلمانی فکر کنید که در دوران کودکی‌تان هر یکشنبه به شما درس می‌دادند. به معلمانی فکر کنید که سرپرستی گروه جوانان را در کلیسا به عهده داشتند و شما عضوشان بودید. به شبانانان فکر کنید. به پدرتان فکر کنید. به پدر بزرگ و مادر بزرگتان فکر کنید. به مادرتان فکر کنید. آیا بهترینها را برایتان نمی‌خواستند؟ آیا دوستان نداشتند؟ آیا شیاد بودند؟ آیا همه دیدگاههایشان اشتباه بود؟ آیا عاقلانه است به این نتیجه برسید که پیش کسوتان شما، آنهایی که به شما آموختند به کتاب مقدس اعتماد کنید، آنهایی که باتجربه‌تر و احتمالاً با حکمت‌تر از شما بودند، به ناگهان به آدمهایی کودن و کوتاه‌فکر تبدیل شوند؟ آیا سزاوارند که به آنها بدگمان شوید، دیگر قبولشان نداشته باشید، یا تحقیرشان کنید؟

حتی بهترین والدین و کشیشان نیز کامل نیستند. پولس نمی‌گوید که به هر قیمتی تابع مرشدانمان باشیم. اما به خصوص برای نوجوانان و جوانان کمتر از سی سال که می‌خواهند هر اقتداری به جز اقتدار خودشان را زیر سوال ببرند، نکته اینجا است: پیش از آنکه از باورهای گذشته خود درباره کتاب مقدس دست بکشید، به یاد بیاورید که چه کسی آن حقایق را درباره کلام خدا به شما آموخت.

یادم می‌آید در یکی از همایشهای مسیحی، یک نفر از جان پای‌پر سوال کرد: «چرا به این نتیجه رسیدید که آموزه عاری از خطا بودن کتاب مقدس درست است؟» اولین کلامی که از دهان جان پای‌پر خارج شد، همه را غافلگیر کرد: «چون مادرم به من گفت که این آموزه درست است.» لحن خودمانی جان پای‌پر از اهمیت جمله‌اش نکاست. او به قصد خودنمایی نیز چرب‌زبانی نکرد. جان پای‌پر به حقیقتی کاملاً کتاب مقدسی اشاره نمود که در زندگی بسیاری از ما صادق بود. البته بازگشت به ایمان دوران کودکی حتماً نشانه رشد روحانی نیست، همان‌طور که اگر تا آخر عمرتان نیز به آن باور کودکی ایمان داشته باشید، نشانه ضعف نیست. چه امتیاز باارزشی است که از کودکی با کلام مقدس خدا آشنا شویم. برای تیموتائوس دلیل اصلی چسبیدن به کلام خدا فراتر از لویس و افنیکی بود. اما

تیموتائوس نخستین بار به خاطر تعلیم و تربیت این دو نفر بود که یاد گرفت به کلام خدا اعتماد کند. این برکت کمی نیست، و نباید به خاطر هیچ چیز دیگری در دنیا این برکت را نادیده گرفت.

توانایی کلام خدا را در نظر داشته باشید

کلام خدا قادر به انجام خیلی کارها است، واقعاً خیلی کارها! خدا جهان را با کلامش آفرید. ابراهیم با یک کلام خوانده شد. قوم اسرائیل در کوه سینا با یک کلام به یک امت تبدیل شدند. آزادی قوم اسرائیل از بابل با یک کلام تثبیت شد. ایلعازر با یک کلام زنده شد. کلیسای رسولان با یک کلام بنا گشت. در طی تاریخ نجات بشر شاهد هستیم که خدا با کلامش خلق می کند، با کلامش لعنت می کند، با کلامش فرا می خواند، با کلامش تبدیل می کند، با کلامش جمعیتی را گرد می آورد، با کلامش برکت می دهد، با کلامش مجهز می کند، و با کلامش هشدار و وعده می دهد. در زندگی شخصی مان نیز قدرت کلام خدا را به روشنی در توانایی اش برای نجات و رستگاری مان شاهد هستیم (دوم تیموتائوس ۳: ۱۵).

کتاب مقدس صرفاً هر آنچه را که می خواهیم درباره هر چیز بدانیم، به ما نمی گوید. اما کلام خدا هر چه باید درباره مهم ترین مسایل بدانیم، با ما در میان می گذارد. کلام خدا چیزی را به ما می دهد که اینترنت با همه داده های فراوان و پرجمش هرگز نمی تواند برای ما فراهم سازد؛ و آن یک چیز حکمت است. هدف کتاب مقدس این نیست که در نهایت شما را باهوش سازد، یا شما را همزنگ جماعت کند، یا شما را ثروتمند گرداند، یا شما را به شغل دلخواهتان برساند، یا برای شما همسریابی نماید، یا همه مشکلاتتان را از سر راه بردارد، یا محل زندگی تان را تعیین کند. هدف کلام خدا این است که به حکمت و بصیرتی دست یابید تا به مسیح ایمان آورید و رستگار شوید.

هیچ چیز در دنیا قدرت و توانایی چنین کاری را ندارد. سخنان رییس جمهوران مهم هستند. به صحبت های والدینتان باید احترام بگذارید. حرف های همسران را باید به گوش جان بسپارید. اما فقط کلام خدا است که می تواند نجات بخشد. فقط در کلام

خدا با مکاشفه کامل خدا از خودش روبه‌رو می‌گردیم. فقط در کلام خدا خبر خوش آمرزش گناهان را می‌یابیم. فقط در کلام خدا می‌توانیم به ایمان به عیسی مسیح هدایت شویم، و با ایمان آوردن به او، در نامش حیات یابیم. فکر نکنید در این جهان حرف مهمی برای گفتن ندارید. نگران نباشید اگر برای کمک به دردمندان و نیازمندان دستتان خالی است. ناامید نشوید اگر قدرتی متحول‌کننده در زندگی‌تان وجود ندارد. در انجیل پایدار بمانید، و در کلام خدا رشد کنید. انجیل و کلام خدا صاحب همه این تواناییها هستند.

اصالت کلام خدا را در نظر داشته باشید

منظورم از به کار بردن واژه «اصالت» این نیست که به خلاقیت یا ظرافت هنری کلام خدا اشاره کنم. منظورم از این واژه اشاره به اصل و سرمنشأ کتاب مقدس است: از کجا نشأت گرفت، و بانی آن کیست؟ رساله دوم تیموتائوس ۱۶:۳ به حق، پاسخی عالی و معرکه می‌دهد: «تمامی کتب از الهام خدا است.» در طی قرن گذشته، شماری از پژوهشگران سعی کرده‌اند چنین استدلال کنند که الهام بودن کلام خدا به این معنا است که کتاب مقدس کتابی الهام‌بخش است، و می‌تواند به ما الهام دهد. اما بی. بی. وارفیلد بیش از صد سال پیش این تفسیر و برداشت تازه را به طور جامع و کامل در هم ریخت. او پس از مطالعات و پژوهشهای دقیق و موشکافانه به این نتیجه رسید که عبارت «از الهام خدا است» (در زبان یونانی: *theopneustos*) «در اصل بیانگر اصالت کلام خدا است، نه ماهیت آن، و نه حتی تأثیرات آن.»^۱ وارفیلد در جایی دیگر می‌گوید: «از نظر نویسندگان کتاب مقدس، کلام خدا صنعت و حاصل دست انسان نیست که روح الهی خدا در آن دمیده باشد، و در نتیجه کیفیت آن ارتقا یافته، و یا کیفیت تازه‌ای به آن اضافه شده باشد. ایشان کلام خدا را صنعت و حاصل دست خدا می‌بینند که از طریق انسانها مکتوب گشته است.»^۲ الهام بودن کتاب مقدس واقعیتی در گذشته است، نه رویدادی که

^۱ Benjamin B. Warfield, *The Inspiration and Authority of the Bible* (Phillipsburg, NJ: Presbyterian & Reformed, 1948), 296.

^۲ به مرجع نامبرده در پاورقی ۱ رجوع شود.

در آینده به آن امیدوار باشیم. کتاب مقدس صرفاً الهام بخش نیست، بلکه الهام شده است. کتاب مقدس صرفاً دم نیست، بلکه دمیده شده است. کتاب مقدس که کلام مکتوب شده اقتدار و سروری و خداوندی مسیح است، با اقتدار و نفوذ الهی سخن می گوید، چرا که کاملاً از منشأ الهی سرچشمه گرفته است.

و این اصل در مورد کل کتاب مقدس صادق است. هر کتاب، هر فصل، هر سطر، و هر کلمه، جملگی الهام خدا هستند. نباید فقط آن بخشهایی از کتاب مقدس را که به طور مشخص به الهیات پرداخته اند، کلام خدا بدانیم؛ نباید فقط موضوعات به یادماندنی را کلام خدا بدانیم؛ نباید فقط آن بخشهایی را که با آنها ارتباط برقرار می کنیم، کلام خدا بدانیم. کل بخشهای کتاب مقدس، چه تاریخی، چه فلسفی، و چه بخشهایی که رویدادها را به ترتیب وقوعشان بیان کرده اند، و چه هر حقیقتی که کتاب مقدس تأیید می نماید را باید حقیقت خدا دانست. جایگاه هر واژه کتاب مقدس به این دلیل است که خدا می خواهد در آن جایگاه باشد. از این رو، باید به کتاب مقدس گوش بسپاریم، و به کتاب مقدس بچسبیم، و خود را مطیع تعالیم کتاب مقدس نماییم، چرا که کتاب مقدس کلام خدا است. هم نوشته های مقدس در عهدعتیق که پولس آنها را در خاطر داشت، کلام خدا هستند؛ و هم نوشته های الهام شده برای کلیسا در عهد و پیمان جدید، که پولس خود را ایزاری می دید تا به قلم او به رشته تحریر درآیند (اول تسالونیکیان ۲: ۱۳). پطرس نیز می دانست که آن نوشته های الهام شده در حال مکتوب شدن بودند (دوم پطرس ۳: ۱۶).

نکته مهم و اساسی دیگر این است که اگر کتاب مقدس الهام خدا است، پس در سطر سطر آن وحدت و یکپارچگی وجود دارد. اگرچه کتاب مقدس به سبکهای ادبی مختلف، و به قلم نویسندگان مختلف نوشته شد، و ما این امر را دست کم نمی گیریم، اما در رویارویی با کلام خدا باید انتظار داشته باشیم که تفاوتهای الهیاتی و تناقضات ظاهری کاملاً با هم تطبیق پذیر باشند.

یکپارچگی کلام خدا به این معنی است که باید یک بار برای همیشه تصمیم بگیریم نسخه های ترجمه شده کتاب مقدس را به گونه ای تقسیم بندی نکنیم که گویی سخنان عیسی مهم ترین آیات کلام خدا هستند، و از اقتدار بیشتری برخوردار بوده، و انگار

الهی تر از سایر آیات می باشند. ما با دیدگاه مسیحیان انجیلی نباید رهنمودهای انجیل را بیشتر از رهنمودهای بخشهای دیگر کتاب مقدس ارج نهیم. اگر در رساله رومیان از پولس درباره همجنس گرایی می شنویم، نباید آن را کم اهمیت تر یا بی ارتباط تر از کلام عیسی در انجیل متی بدانیم. کل کتاب مقدس الهام خدا است، نه فقط آن بخشهایی که به سخنان عیسی اختصاص دارند.

خدا از طریق آن کلمه که جسم گردید، و از طریق کلام مکتوب و الهام شده اش، خود را سخاوتمندانه بر ما مکشوف نمود. این دو مکاشفه، یک خدا، یک حقیقت، یک راه، و یک سری وعده ها و هشدارها و احکام منسجم و یکپارچه ای را به ما مکشوف نمودند تا بر مبنای آنها زندگی نماییم. ما نباید به جز کلام الهی کتاب مقدس در جستجوی کلام الهی دیگری باشیم؛ همان طور که به هنگام مطالعه کتاب مقدس باید به آن کلام مجسم نیز چشم بدوزیم. وقتی صحبت از مشاهده خدا و حقیقتش در مسیح، و مشاهده خدا و حقیقتش در کتاب مقدس به میان می آید، نباید یکی را از دیگری معتبرتر و قابل اطمینان تر، و یا کاربردی تر بدانیم. کتاب مقدس که الهام خدا است، دارای همان اقتداری می باشد که عیسی مسیح که هم خدا و هم انسان است از آن برخوردار می باشد. مطیع کلام خدا شدن، مطیع خدا گشتن است. ناطعیتی از کلام خدا ناطعیتی از خدا است. وقتی محال است که خدا قصور کند، متزلزل شود، یا اشتباه نماید، برای کتاب مقدس نیز به همان اندازه محال است که قصور کند، متزلزل شود، یا اشتباه نماید.

مسیحیان از همان ابتدا نسبت به کلام خدا چنین دیدگاه والایی داشته اند: کلام عاری از خطا و الهام خدا. کِلِمَنَتِ رومی (سالهای ۱۰۰-۳۰ میلادی) «نوشته های مقدس» را «کلام حقیقی روح القدس» می داند، و چنین می نویسد: «در این نوشته ها مطلبی جعلی یا ناپیچا و نادرست نوشته نشده است.» آیرینیوس (سالهای ۲۰۲-۱۲۰ میلادی) ادعا می کند کتاب مقدس «در مورد هر موضوعی با آگاهی و شناخت کامل سخن می گوید» و «نمی تواند اظهار نظری اشتباه ارائه دهد.» بنا بر گفته آریجن (سالهای ۲۵۴-۱۸۵ میلادی) «این نسخه های مقدس کاملاً الهام روح القدس می باشند. چه در تورات چه در انجیل و رسالات رسولان آیه ای وجود ندارد که از حقیقت الهی

الهام نشده باشد.» آگوستین (سالهای ۴۳۰-۳۵۴ میلادی) در نامه‌اش به جروم چنین می‌نویسد: «به این پی برده‌ام که برای این کتابها، و فقط برای این کتابها که در فهرست کتابهای الهام شده و به رسمیت شناخته شده قرار دارند، چنین حرمت و عزت و احترامی قائل باشم. من قاطعانه باور دارم که در هیچ‌یک از این کتابها حتی یک اشتباه نیز از جانب نویسندگانشان صورت نگرفته است.» جروم (سالهای ۴۵۷-۳۹۳ میلادی) کلام خدا را «ناب‌ترین و خالص‌ترین منبع و سرچشمه» اعلام می‌نماید، و خاطر نشان می‌سازد که «روح‌القدس نویسنده و ویرایشگر کتاب مقدس است.»^۳ اظهار نظر آکویناس (سالهای ۱۲۷۴-۱۲۲۵ میلادی) نیز این است: «خدا نویسنده کتاب مقدس است.»^۴ کالوین (سالهای ۱۵۶۴-۱۵۰۹ میلادی) ادعا می‌کند که اگر پیروان کتاب مقدس هستیم «از خطر خطا و اشتباه در امان می‌باشیم.» ما باید «همه تعالیم کلام مقدس خدا را بدون اینکه در آنها نقص و ایرادی وجود داشته باشد» پذیرا باشیم. ما «به کلام خدا همان حرمت و احترامی را می‌دهیم که به خدا می‌دهیم.» خدا در کتاب مقدس «با زبان خود که مقدس‌ترین است، لب به سخن گشوده است.» رسولان نیز «کاتبان معتبر و قابل اطمینان روح‌القدس بودند.»^۵ به راحتی می‌توان در رابطه با دیدگاه کالوین در مورد الهام بودن کلام خدا نقل قول‌های فراوانی از او بیان نمود. این دیدگاه او یک پدیده نوظهور نبود. نسبتاً تا همین اواخر، مسیحیان در همه شاخه‌ها به قابل اعتماد بودن کتاب مقدس، و حقیقت مطلق بودن آن هیچ شکمی نداشتند. این دیدگاه والا به الهام بودن کتاب مقدس (به این معنا که اصالت و سرچشمه‌اش خود خدا است)، ساخته و پرداخته هیچ الهیدان، هیچ شاخه مسیحی، یا هیچ دانشگاه الهیاتی نبود. جزیی از مسیحی بودن این بود که از چنین دیدگاهی برخوردار باشند.

^۳ این نقل قول‌ها برگرفته از این کتاب است: Carl F. H. Henry, *God, Revelation, and Authority*, 6 vols. (Wheaton, IL: Crossway, 1999), 4:370-372.

^۴ *Summa Theologica* I.i.10, in *Introduction to St. Thomas Aquinas*, ed. Anton C. Pegis (New York: Modern Library, 1965).

^۵ این پنج نقل قول به ترتیب برگرفته از این منابع می‌باشند: *Commentary on Matthew* 22:29; *Institutes* 1.18.4; *Institutes* 1.6.1 (cf. 1.8.5); *Institutes* 2.12.1 (see also 1.8.5; 3.22.8; 3.23.5; *Commentary on 1 Peter* 1:25); *Institutes* 4.8.9.

عملی بودن کلام خدا را در نظر داشته باشید

آخرین دلیلی که پولس برای چسبیدن به کلام خدا ارائه می‌دهد، عملی بودن آن است. شاید پس از پرداختن به آموزه «الهام بودن کتاب مقدس» این آخرین نکته، دلیل چندان موجهی برای پایدار ماندن در کلام خدا نباشد. اما عملی بودن کلام خدا برای پولس جمع‌بندی کل صحبتش است. بازده و نکته اصلی این الهیات مهم و برجسته، عملی بودن آن است.

کتاب مقدس برای تعلیم مفید است. کتاب مقدس خدا را به ما معرفی می‌کند، و مطالبات خدا را با ما در میان می‌گذارد. کتاب مقدس به ما می‌گوید که چه کسی هستیم، چرا اینجا هستیم، از کجا آمده‌ایم و به کجا می‌رویم. کتاب مقدس درباره عشق و پیوند زناشویی با ما سخن می‌گوید. کتاب مقدس از زندگی پس از مرگ سخن می‌گوید، و به حیاتی که پیش از ما ادامه داشته، اشاره می‌نماید. اما بالاتر از هر چیز، کتاب مقدس درباره گناه و آمرزش گناه، و درباره مسیح و صلیب سخن می‌گوید. کتاب مقدس به ما می‌گوید که چطور گمشده هستیم، و چطور باید پیدا شویم. و چون گفته کتاب مقدس گفته خدا است، می‌توانیم به همه گفته‌های کتاب مقدس درباره این موضوعات نامبرده کاملاً اعتماد نماییم.

کتاب مقدس برای تنبیه و اصلاح مفید است. کتاب مقدس ملزم می‌سازد و تسلی می‌بخشد. کتاب مقدس زخمی می‌کند و مَرهم می‌گذارد. وقتی خرابکاری می‌کنیم، کتاب مقدس به دادمان می‌رسد و ما را به مسیر صحیح بازمی‌گرداند. خدا کتاب مقدس را به ما هدیه داد، چون ما را آن قدر دوست دارد که می‌خواهد اندیشه‌هایش را با ما در میان بگذارد، و راه زندگی را به ما نشان دهد.

کتاب مقدس برای تربیت در عدالت مفید است. هیچ کس نمی‌تواند بدون تمرینات مداوم، در مسابقات ورزشی به مراحل بالاتر برسد. هیچ کس نمی‌تواند بدون تمرینات فراوان، در نواختن موسیقی به موفقیت دست یابد. هیچ کس نمی‌تواند بدون سالها تحقیق و مطالعه در زمینه‌های علمی و تحصیلی به درجات بالا برسد. در آموزشگاه قدوسیت نیز هیچ کس نمی‌تواند بدون ساعتها و روزها و ماهها ماندن در کلام خدا کاری از پیش برد. اگر من و شما خودمان را در کلام خدا غرق نکنیم، نمی‌توانیم

به سرعت به بلوغ برسیم؛ نمی توانیم به طور موثر خدمت کنیم؛ و نمی توانیم زندگی پرافتخاری داشته باشیم.

اگر می خواهیم مسیحیان کارآمدی باشیم، به کتاب مقدس نیاز داریم. کتاب مقدس ما را قوت می بخشد تا بتوانیم رنجها و زحمات را تاب آوریم. کتاب مقدس بر سر دوراهی های دشوار به ما قدرت تشخیص می بخشد. کتاب مقدس آن قدر ما را قوی می سازد که با دیگران صبور باشیم، و هنگامی که دیگران به ما صدمه می رسانند، بتوانیم آن قدر شکیبنا باشیم که با مهربانی با آنها روبه رو شویم. کتاب مقدس باعث می شود که همت کنیم و برای کسانی که به تازگی مادر شده اند، غذایی تدارک بینیم، و برای بیمارانی که در بیمارستان بستری هستند دعا کنیم. کتاب مقدس ما را مجهز می سازد تا دوستان حقیقت، و سخنگویان حقیقت باشیم. کتاب مقدس ما را به نزد تهیدستان می فرستد تا به حالشان رسیدگی نماییم، و به غریبان خوش آمد گوییم. در آنچه کتاب مقدس می تواند برای ما، با ما، و از طریق ما انجام دهد، محدودیتی وجود ندارد. ما نمی توانیم به آن بلوغی برسیم که دیگر به کتاب مقدس احتیاج نداشته باشیم، چرا که قصد و منظور کتاب مقدس همواره رشد دادن ما است. کتاب مقدس فقط برای نابالغان غیر عملی است، و فقط برای بی خردانی بی ربط است که فکر می کنند تقریباً همه چیز زیر این آسمان تازه و جدید است.

مقوله ای جدی

این کتاب را با شعری طولانی آغاز کردم، شعری عاشقانه درباره سرآیدن کلام خدا، سخن گفتن از کلام خدا، مطالعه کلام خدا، اندوختن کلام خدا، اطاعت از کلام خدا، ستودن کلام خدا، و دعا نمودن با کلام خدا. این کتاب را با اشاره به کاربرد کلام خدا آغاز نمودم، به این امید که در پایان، همان شادی و اطمینانی که در دل مزمورنویس وجود داشت، دلهای ما را هم لبریز نماید. اکنون با همه آنچه درباره کتاب مقدس، و از کتاب مقدس فرا گرفته ایم، باید دلمان نغمه حمد و ستایش سر دهد، و ذهنمان آماده عمل باشد.

و باید آماده باشیم تا پایدار بمانیم، تا در حقیقت کلام خدا پایدار بمانیم، تا در

خواندن کلام خدا و گوش سپردن به آن، و در باور نمودن هر آنچه کلام خدا بر آن مُهر تأیید می‌زند، پایدار بمانیم. در این دنیایی که تکامل، پیشرفت، و پدیده‌های نوظهور را ارج می‌نهد، باید به یاد داشته باشیم که عیسی مسیح دیروز و امروز و تا ابد همان است (عبرانیان ۸:۱۳)؛ و از آنجا که او تغییر نمی‌کند، حقیقتش نیز تغییر نمی‌کند. این یعنی اینکه گاهی یکی از بهترین نشانه‌های شجاعت، ثابت قدم بودن است. چارلز هاج یکی از الهیدانان قرن نوزدهم، و یکی از اشخاص تأثیرگذار در دانشگاه الهیاتی پرینستون به حساب می‌آمد. یکی از افتخارات هاج این بود که در دانشگاه پرینستون هیچ باور و دیدگاه تازه‌ای به ظهور نمی‌رسید. حال آنکه او را به خاطر این افتخارش ریشخند می‌کردند. اما به گفته یکی از آخرین کسانی که زندگینامه او را به رشته تحریر درآورد، پررنگ و برجسته نمودن این ادعای هاج، بی‌ارزش نمودن مهم‌ترین عطیه او بود: ثابت قدم بودن در اعتقاد و عقیده راسخ و مستحکم. «با در نظر گرفتن همه جوانب، آن جمله هاج ذات اصلی انسان را مجسم می‌نماید. او به ابداع و نوآوری در الهیات علاقه‌ای نداشت، چون معتقد بود که محال است بتوان باور و الهیاتی که صحیح است را تغییر داد یا بهبود بخشید.»^۶ هاج در پی این نبود که درباره خدا به باور و اندیشه تازه‌ای دست یابد، زیرا ایمان داشت که حقیقت یک بار مکشوف گشته است. او زندگی خود را وقف تفسیر کلام خدا و دفاع از آن نمود، چون مانند عیسی باور داشت در میان صدها نکته که می‌توان و باید درباره کلام خدا گفت، اساسی‌ترین نکته بیش از هر چیز دیگر، حقیقت بودن کلام خدا بود (یوحنا ۱۷:۱۷).

جان نیوتون که پیشه‌اش تجارت بردگان بود، بعدها به یک کشیش و سراینده سرودهای روحانی تبدیل گشت. او در بازگویی خاطراتش به ماجرای ملاقات با زنی معمولی اشاره می‌کند که به خاطر ابتلا به بیماری سل مزمن، جان خود را در سن جوانی از دست داد. او زنی «محتاط و میانه‌رو، و بسیار ساده بود، و به جز کتاب مقدس مطالعه دیگری نداشت.» فرض نیوتون این بود که این خانم تا به حال

^۶ Paul C. Gutjahr, *Charles Hodge: The Guardian of American Orthodoxy* (Oxford: Oxford University Press, 2011), 363.

بیشتر از بیست کیلومتر از خانه‌اش دور نشده بود. چند روز پیش از مرگش، نیوتن بر بالین این زن چنین دعا می‌کند: «خداوندا شکر است که اکنون به او نشان دادی که تا به حال پیرو افسانه‌های ساختگی و دغلکارانه نبوده است.» آن زن آخرین جمله نیوتن را تکرار می‌کند و می‌گوید: «نه، افسانه‌های ساختگی و دغلکارانه نه! بلکه واقعیهایی که به واقع، حقیقت هستند.» سپس به نیوتن خیره شد، و رسالت مهم او، و جدی بودن حقیقت را به نیوتن یادآوری نمود:

آقا خوانده شدن شما به خدمت بشارت انجیل، لطف و عنایت خاصی است که شامل حالتان گشته است. من معمولاً با وجد و شادی بسیار به موعظه شما گوش می‌دهم. اما بگذارید به شما این را بگویم که اکنون متوجه شده‌ام همه پیامهایی که داده‌اید و می‌توانید بدهید، در مقایسه ذره‌ای ناچیز به حساب می‌آیند. تا در موقعیت من قرار نگیرید، و مرگ و ابدیت پیش رویتان نباشد، محال است ارزش و اهمیت حقایقی را که اعلام می‌کنید، احساس نمایید.

نیوتن با یادآوری و تأمل بر روزهای پایانی زندگی آن زن، چنین می‌گوید: «در تمام گفته‌های او یک وقار و متانت و بزرگ‌منشی و شهادتی موج می‌زد که به گمانم اندک استادان الهیاتی که از منبر موعظه می‌کنند، بتوانند به پای آن زن برسند.» نیوتن مانند بسیاری از مواقعی که به ملاقات بیماران و کسانی می‌رفت که در بستر مرگ بودند و به درد دلشان گوش می‌سپرد، گفته‌های آن زن را نیز «گواهی تصدیق‌شده» می‌دانست که بر حقایق مهم و برجسته انجیل شهادت می‌دادند، انجیلی که خدا در کلامش برای ما مکشوف نمود. آن زن جوان بانگ برآورد: «آه آقا! مرگ امری جدی است. کلمات از بیان این حس قاصرند که بگویند چه چیزی می‌تواند به یاری کسی بشتابد که در حال دست و پنجه نرم کردن با مرگ است.»^۷

کلمات از بیان اینکه در ساعات پایانی عمرمان نیازمند چه هستیم، قاصرند. اما

^۷ این گفتگو و نقل قول‌ها برگرفته از این کتاب است: *Letters of John Newton* (Edinburgh: Banner of Truth, 2007 [1869]), 100-101.

کلماتی وجود دارند که در آن لحظات، و در هر لحظه از الان تا به آن زمان، به ما قوت قلب می‌بخشند. آن کلمات، کلام حقیقتند، کلام حیات، کلام روح‌القدس هستند، کلامی که هرگز زایل نمی‌شود، هرگز نقض نمی‌شود، کلامی که مسیح را برمی‌افرازد، کلامی که الهام روح‌القدس و الهام خدا است. شاید امروز چسبیدن به کلام خدا امری سطحی به نظر رسد، اما روزی می‌آید که اهمیت آن را به خوبی احساس می‌کنیم. زمانی خواهد رسید که مشخص می‌شود آیا زندگی ما بر حقیقت بنا شده، یا بر چیزی حقیر و پیش پا افتاده.

پس بیایید در تعهدمان به کتاب مقدس زوال‌ناپذیر سست نگردیم. بیایید از این حقیقت الهی و الهام‌شده منحرف نشویم. بیایید در شادی و اشتیاقمان متزلزل نشویم. خدا سخن گفته، و هنوز هم از طریق آن مکاشفه سخن می‌گوید. در نهایت، ما می‌توانیم به کتاب مقدس ایمان داشته باشیم، چون به قدرت و حکمت و نیکویی و راستگویی خدایی ایمان داریم که نمی‌توان اقتدار و صداقتش را از کتاب مقدس جدا ساخت. ما به کتاب مقدس اعتماد داریم، چون کلام خدا است. و چون خدا است، آن قدر دلیل داریم که کلامش را بی‌چون و چرا باور کنیم.

پی‌نوشت

سی عدد از بهترین کتابهای خوب درباره آن کتاب نیکو

فهرست این آثار درباره کتاب مقدس، صرفاً فهرستی جامع و کامل نیست؛ بلکه عنوان سی کتابی است که به نظرم در رابطه با شرح و توضیح آموزه کلام خدا از دیدگاه کتاب مقدس، و دفاع از این دیدگاه می‌توانند مفید باشند. به منظور آنکه این منابع برای عموم خوانندگان قابل دسترس باشند، فقط به معرفی کتابها بسنده کرده‌ام (یعنی به مقالات و دانشنامه‌ها اشاره‌ای نکرده‌ام). سعی‌ام بر این بوده منابعی را معرفی کنم که تا حدودی به آسانی قابل دسترس هستند. این امر باعث شده تا بیشتر به کتابهای تازه اشاره کنم. هر کتاب با اصطلاحات «مبتدی» «متوسط» «پیشرفته» نشان گشته تا از همان ابتدا بدانید کدام کتاب برایتان مناسب‌تر است.

دفاعیات

Blomberg, Craig. *The Historical Reliability of the Gospels* (IVP Academic, 2007).

این کتاب به معجزات، تناقضات ظاهری، مشکل همدید در انجیلها، و مسایل دیگری می‌پردازد که به قابل اعتماد بودن چهار انجیل مربوط می‌باشد (متوسط).

Bruce, F. F. *The New Testament Documents: Are They Reliable?* (Eerdmans, 2003 [1960]).

این کتاب نیز شبیه به کتاب قبلی است، اما کوتاه‌تر و ساده‌تر می‌باشد، و بیشتر بر

نسخه‌های عهدجدید تمرکز نموده است (مبتدی).

Jones, Timothy Paul. *Misquoting Truth: A Guide to the Fallacies of Bart Ehrman's "Misquoting Jesus"* (InterVarsity Press, 2007).

این کتاب پاسخی عالی به کتابی است که در رابطه با نقد نوشتاری به قلم درآمده است (مبتدی).

Kaiser, Walter. *The Old Testament Documents: Are They Reliable and Relevant?* (IVP Academic, 2001).

این کتاب مانند جلد دیگرش که به بررسی عهدجدید پرداخته، درباره این موضوعات می‌باشد: کائن، تاریخ، باستان‌شناسی، و رونویسی دست‌نوشته‌ها (متوسط).

Kruger, Michael J. *Canon Revisited: Establishing the Origins and Authority of the New Testament Books* (Crossway, 2012).

این کتاب ترکیبی عالی از تاریخ و الهیات است، و به شرح و توضیح این امر می‌پردازد که کائن کتاب مقدس، خود را تأیید و تصدیق می‌نماید (پیشرفته).

آثار قدیمی‌تر

Bavinck, Herman. *Reformed Dogmatics, Volume One: Prolegomena* (Baker Academic, 2003 [1906]), pages 283–494.

در رابطه با آموزه کتاب مقدس از دیدگاه اصلاح‌گرایان هیچ کتابی بهتر از این کتاب دویست صفحه‌ای پیدا نخواهید کرد: کتابی استادانه، جامع، و بر مبنای کتاب مقدس (پیشرفته).

Calvin, John. *Institutes of the Christian Religion* (Westminster John Knox, 1960 [1559]), book 1, chapters 1–10.

درک این کتاب که در حال و هوای نیایش و پرستش نوشته شده، خیلی آسان‌تر و ساده‌تر از آن چیزی است که تصور می‌کنید (متوسط).

Lillback, Peter A., and Richard B. Gaffin Jr. *Thy Word Is Still Truth: Essential Writings on the Doctrine of Scripture from the Reformation to Today* (Presbyterian & Reformed, 2013).

این کتاب مجموعه‌ای از اظهار نظرهای مهم و قابل توجه درباره کتاب مقدس را به قلم کسانی گردآوری نموده که خود را به جنبش «اصلاح‌گرایان» متعلق می‌دانند؛ و به طور خاص با اعضای قدیمی دانشگاه الهیاتی پرینستون همفکر و هم‌عقیده می‌باشند.

Machen, J. Gresham. *Christianity and Liberalism* (Eerdmans, 2009 [1923]).

این کتاب هنوز هم بهترین پادزهر برای افسون جنبش نوگرایی الهیاتی است (مبتدی).

Turretin, Francis. *Institutes of Elenctic Theology, Volume One* (Presbyterian & Reformed, 1997 [1679]), pages 55–167.

این کتاب با نظم و ترتیب و دقت خاص نوشته شده، اما کمتر مورد توجه قرار گرفته است (پیشرفته).

Warfield, Benjamin B. *The Inspiration and Authority of the Bible* (Presbyterian & Reformed, 1948).

این کتاب شامل مجموعه مقالاتی به قلم وارفیلد است که در اواخر قرن نوزدهم، و اوایل قرن بیستم به رشته تحریر درآمدند. چه بسا این کتاب در صد و پنجاه سال گذشته، مهم‌ترین کتاب تأثیرگذار در زمینه آموزه کلام خدا به حساب آید (پیشرفته).

آثار عمومی در رابطه با آموزه کلام خدا

Carson, D. A. *Collected Writings on Scripture* (Crossway, 2010).

در زمانه ما هیچ‌کس نافذتر و ژرف‌تر از کارسن دربارهٔ آموزهٔ کتاب مقدس مطلبی ننوشته است (متوسط).

Carson, D. A., and John D. Woodbridge, eds. *Hermeneutics, Authority, and Canon* (Baker, 1995).

این کتاب مجموعه‌ای ارزشمند از نوشته‌ها و نقل قول‌های اشخاصی چون وانهورز، سیلوا، بلومبرگ، و موو می‌باشد (متوسط).

Carson, D. A., and John D. Woodbridge, eds. *Scripture and Truth* (Baker, 1992).

این کتاب که پیش‌درآمدی بر کتاب قبلی است، شامل نوشته‌ها و نقل قول‌هایی از گرودم، گادفری، نیکول، و پِکر می‌باشد (متوسط).

Frame, John. *The Doctrine of the Word of God* (Presbyterian & Reformed, 2010).

اگرچه جای تعجب است که این کتاب نسبت به موعظهٔ کلام خدا دیدگاه کم‌رنگی دارد، و شامل هدفه ضمیمه است، اما شاید یکی از بهترین آثار این زمانه باشد که به این مقوله پرداخته است (مبتدی).

Grudem, Wayne A. "Part 1: The Doctrine of the Word of God." Pages 45–138 in *Systematic Theology: An Introduction to Biblical Doctrine* (Zondervan, 1994).

این کتابی است بسیار واضح و روشن، بسیار مرتب و منظم، و کتابی است که با مهارت به تعلیم دربارهٔ کلام خدا پرداخته است (مبتدی).

Helm, Paul, and Carl Trueman, eds. *The Trustworthiness of God: Perspectives on the Nature of Scripture* (Eerdmans, 2002).

شماری از فصل‌های این کتاب از بقیهٔ فصل‌ها بهتر هستند. آن فصل‌هایی که مطالبی

از مک‌لود، ترومن، وارڈ، و هلم بیان کرده‌اند، به طور خاص فصلهایی برجسته و پرمایه به حساب می‌آیند (متوسط).

Henry, Carl F. H. *God, Revelation, and Authority*, 6 vols. (Crossway, 1999).

این کتاب یکی از جامع‌ترین دفاعیات مسیحیان انجیلی در رابطه با آموزه کلام خدا است؛ کتابی پربار، جامع و کامل، و با اقتدار (پیشرفته).

Nichols, Stephen J., and Eric T. Brandt. *Ancient Word, Changing Worlds: The Doctrine of Scripture in a Modern Age* (Crossway, 2009).

این کتاب تاریخی و مستند، روایتگر جنگیدن برای کتاب مقدس در بیش از صد سال گذشته است (مبتدی).

Packer, J. I. *"Fundamentalism" and the Word of God* (Eerdmans, 1958).

این کتاب برای مخالفان یک زمانه دیگر نوشته شد، اما برای شرایط امروز نیز صدق می‌کند. اگر قصد دارید فقط یک کتاب درباره آموزه کلام خدا مطالعه کنید، این کتاب را بخوانید (متوسط).

Packer, J. I. *Truth and Power* (Harold Shaw, 1996).

این کتابی است با بخشهای عالی و برجسته درباره موعظه کلام خدا، و اهمیت واژه «عاری از خطا بودن» (مبتدی).

Thompson, Mark D. *A Clear and Present Word: The Clarity of Scripture* (InterVarsity Press, 2006).

این یکی از بهترین کتابهایی است که به طور مختصر درباره شفافیت و روشنی کلام خدا توضیح داده است. در این کتاب به الهیات مارتین لوتر توجه خاصی شده است (متوسط).

Ward, Timothy. *Words of Life: Scripture as the Living and Active Word of God* (IVP Academic, 2009).

این کتاب چکیده‌ای عالی از الهیات اصلاح‌گرایان می‌باشد، و زیربنایش الهیات کالوین، تورتین، باوینک، وارفیلد می‌باشد. این کتاب بر آموزهٔ تثلیث تأکیدی چشمگیر دارد و عاری از خطا بودن کلام خدا را تأیید می‌کند، اما بر آن پافشاری نمی‌نماید (متوسط).

Wenham, John. *Christ and the Bible*, 3rd ed. (Wipf & Stock, 2009).

این یکی از بهترین پژوهش‌هایی است که به بررسی دیدگاه عیسی به کلام خدا می‌پردازد، و به خاطر حجم زیادش در قالب یک کتاب به چاپ رسیده است (متوسط).

Woodbridge, John D. *Biblical Authority: A Critique of the Rogers/McKim Proposal* (Zondervan, 1982).

این کتاب به بررسی و نقض نظریات راجرز، و مک‌کیم می‌پردازد. این دو نفر، آموزهٔ عاری از خطا بودن کلام خدا را یک انحراف و کج‌روی در تاریخ کلیسا می‌دانستند، و معتقد بودند که این آموزه جزو اعتقادات جنبش اصلاح‌گرایان نبوده است (متوسط).

چگونه کتاب مقدس را مطالعه و تفسیر نماییم

Plummer, Robert. *40 Questions about Interpreting the Bible* (Kregel Academic, 2010).

کتابی عالی برای هر گونه کلاسهای شاگردسازی، و برای همهٔ شاگردان و پیروان مسیح (مبتدی).

Sproul, R. C. *Knowing Scripture* (InterVarsity Press, 2009).

این کتاب نخستین بار در سال ۱۹۷۷ به چاپ رسید. چاپ جدید این کتاب (مانند

کتاب قبلی در این فهرست) به اصول تفسیر کلام خدا می‌پردازد، و برای مطالعه کتاب مقدس پیشنهادات عملی فراوانی ارائه می‌دهد (مبتدی).

منابعی در رابطه با عاری از خطا بودن کلام خدا

Beale, G. K. *The Erosion of Inerrancy in Evangelicalism: Responding to New Challenges to Biblical Authority* (Crossway, 2008).

این کتاب دفاعیه‌ای قاطعانه و ضروری است که در دفاع از آموزه عاری از خطا بودن کلام خدا نوشته شده است. می‌توان گفت کتاب حاضر جوابیه‌ای به این کتاب است: Peter Enns's book *Incarnation and Inspiration* (پیشرفته).

Geisler, Norman L., ed. *Inerrancy* (Zondervan, 1980).

این کتاب مجموعه‌ای مهم و ارزنده از مقالات و نوشته‌های دهه هشتاد میلادی است. فصلی که به اظهار نظرهای فاین‌برگ درباره معنای عاری از خطا بودن کلام خدا اختصاص دارد، به طور خاص از ارزش و اهمیت ویژه‌ای برخوردار است (متوسط).

Poythress, Vern Sheridan. *Inerrancy and Worldview* (Crossway, 2012).

این کتاب با هدف متقاعد نمودن خوانندگانشان نشان می‌دهد که آموزه عاری از خطا بودن کلام خدا در هر جنبه از زندگی اهمیت دارد. جلد دوم این کتاب را نیز مطالعه نمایید: *Inerrancy and the Gospels* (متوسط).

کتاب مقدس درباره خودش چه می‌گوید... و چرا نظرش مهم است

«با مطالعه این کتاب، اعتمادم به کلام خدا بیشتر شده، تسلیم و سرسپردگی‌ام به کلام خدا عمیق‌تر شده، و محبتم به کلام خدا دلچسب‌تر گشته است. به خاطر همه این دلایل خواندن این کتاب را به شدت به همه توصیه می‌کنم.»

دیوید پلات: شبان ارشد کلیسای -بروک هیلز- واقع در شهر بیرمینگهام، و ایالت آلاباما؛ و نویسنده کتاب پرفروش بنیادشکن

«این کتاب کوچک آنچه کتاب مقدس درباره کتاب مقدس تعلیم می‌دهد را به شکلی کاملاً رسا و شیوا توضیح داده است. این کتاب را به تعداد انبوه خرید، و به رهبران، شفاوران، معلمان کلاسهای تعلیمی در کلیسا، و به هر کسی که می‌خواهد کمی بهتر به ماهیت کتاب مقدس پی ببرد، هدیه دهید.»

دی. ای. کارشن: استاد پژوهش در زمینه عهد جدید، در دانشکده الهیاتی انجیلی تثلیث

«یکی از دعاهای من در خدمت روحانی برای بیست سال آینده این است که شاهد رشد و ارتقاء سطح دانش و آگاهی در خصوص کتاب مقدس باشیم. به این منظور باید درباره جوهر و ماهیت کلام خدا دانش بیندوزیم، و یاد بگیریم که چگونه کاملاً به کلام خدا تکیه نماییم. آقای دی‌یانگ در این کتاب به درستی در راستای این هدف گام برداشته است.»

مت چندلیر: شبان ارشد کلیسای -ویلج- واقع در شهر دالاس، و ایالت تگزاس. او ریاست انجمنی به نام «اعمال ۲۹ کاشتن بذر کلیساها» را نیز بر عهده دارد

«این کتاب عالی و برجسته و مختصر و مفید، به بررسی اقتدار و بسنده بودن کلام خدا پرداخته است. شفافیت و شور و اشتیاق، از مشخصه‌های بارز قلم کوین دی‌یانگ است؛ و چه بسا بتوان این کتاب را اعلاترین و مهم‌ترین اثر او به حساب آورد.»

جان مک‌آرتور: شبان کلیسای «محفل فیض» واقع در شهر سان‌ولی، و ایالت کالیفرنیا

«اگر به دنبال کتابی هستید که آموزه کلام خدا را به سادگی و روشنی توضیح داده باشد، به سراغ این کتاب بروید. کوین دی‌یانگ به هدف خود در بیان اینکه کتاب مقدس درباره کتاب مقدس چه می‌گوید، جامعه عمل پوشانده است. او این هدف را با کیفیت به انجام رسانده که کمتر از آن هم از او انتظار نمی‌رود؛ با کفایت و کارآمدی کامل، با هوش و ذکاوت و دقت و موشکافی، و با توجه و دلسوزی یک شبان.»

کاتلین بی. نیلسون: مدیر خدمت بانوان در سازمان مسیحی «محفل انجیل»